

# در حریم عشق

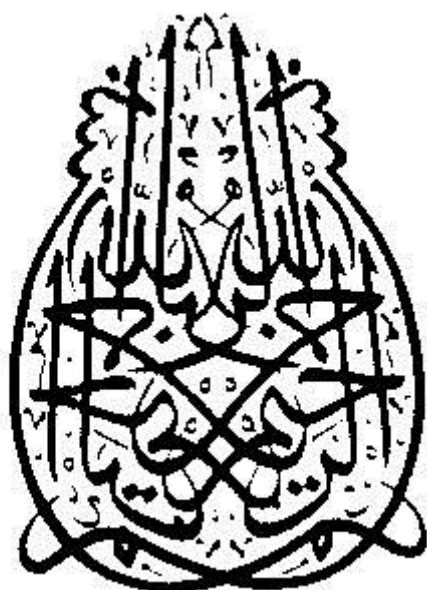
محمد دانشی



## انتشارات عمیق عشق

حریم عشق  
(بر اساس وصیتنامه های پنج  
شهید)

محمد دانشی	مؤلف
انتشارات عقیق	ناشر:
	عشق
سپهر قم	لیتوگرافی، چاپ و صحافی:
اول-۹۶	نوبت چاپ:
۱۰۰۰ نسخه	شمارگان:
۱۴۰۰۰ ریال	قیمت:
۱-۲۲-۸۴۸۳-	شابک:
	۹۶۴-۹۷۸





این کتاب بر اساس وصیتنامه های

پنج شهید بزرگوار

به رشته ی تحریر درآمده که به ترتیب عبارتند از:

- ۱- در حریم عشق براساس وصیتنامه ی شهید محسن برهانی فرزند احمد
- ۲- داماد چهارده ساله شهید رضا دادبین فرزند منصور بر اساس وصیتنامه ی
- ۳- مردان بی ادعا بر اساس وصیتنامه ی شهید محمود محمدی فرزند محمد
- ۴- صبحدم زیبای شهادت براساس وصیتنامه ی شهید غلامعباس عرب پور فرزند حبیب الله
- ۵- خداحافظ بی سیم چی بر اساس وصیتنامه ی شهید احمد اخلاقی فرزند محمد

و من الله التوفیق  
محمد دانشی

کرمان - زمستان ۱۳۸۶

## فهرست

## عنوان

### صفحه

۷	مقدمه
۹	مطیع رهبر
۱۱	زشتی و زیبایی دنیا
۱۴	سقوط در چاه غفلت
۱۶	مقام انسان
۱۹	انتخاب آگاهانه
۲۰	پرواز در بی نهایت
۲۱	محبت خدا و والدین
۲۲	مقام والای شهادت
۲۵	شهدا مقدم اند
۲۵۶	وظیفه امت در مقابل خون شهدا
۲۸	مسئولیت سنگین خاندان شهید
	فرازهایی از یادداشت های شهید محسن برهانی
۲۹	
۳۱	مختصری از زندگینامه شهید محسن برهانی
۳۵	متن کامل وصیت نامه ی شهید محسن برهانی
۳۹	بیاد صف شکنان دفاع مقدس





## مقدمه

گروهی از آنان که نانوشته‌ها را می‌خوانند و ناگفته‌ها را می‌دانند می‌نویسند، منتظران شهادتند که در چند قدمی وصال می‌باشند عشق به شهادت و حلقه‌ی اتصال معبود تمام وجودشان را فرا گرفته و چشم دلشان باز شده، لذا در آن هنگام، چیزهایی که بر روی کاغذ رقم می‌زنند که حتی علما را به تعجب و اوهام می‌دارد. قلم آنها یک قلم معمولی نیست که حاصل مطالعه‌ی چند کتاب باشد، بلکه قلمی است که نشأت گرفته از عشق سوزانی می‌باشد که در درون آنها پیدا شده و پرده‌های حجاب را از جلو چشمشان برداشته است.

این حقیر با خواندن وصیت‌نامه‌ی شهید بزرگوار محسن برهانی تحت تاثیر قرار گرفتم و برای این که این وصیت‌نامه بهتر معرفی شده و خوانندگان بیشتری بخصوص جوانان از آن بهره ببرند و هم بدین سبب که با توضیح آن خود را به شهید نزدیکتر کرده و انشاء... مورد عنایت و شفاعت آن بزرگوار قرار گیرم، دست به قلم بردم و با وجود بضاعت مزجات، جملاتی را رقم زدم، امید که مورد استفاده‌ی عموم به خصوص جوانان، قرار گرفته و اهل قلم با نقادی به اصلاح بپردازند.

در این قسمت از مقدمه لازم دیدم مطالبی را در مورد مقام شهید از کتاب «شهادت خط سرخ آل محمد» نوشته‌ی آقای علی کریمی جهرمی<sup>۱</sup> ذکر نمایم.

**شهید:** آن عاشق بی‌تاب و سر از پا نشناخته‌ای است که در عشق معبود، پروانه وار می‌سود و در نتیجه بقاء همیشگی پیدا می‌کند و به معشوق حقیقی خود می‌پیوندد.

<sup>۱</sup> - کتاب «شهادت خط سرخ آل محمد» نوشته‌ی علی کریمی جهرمی ص ۱۴

**شهید:** آن مشعل تابنده ای است که فرا راه انسان های متحیر و از راه وامانده می تابد و آنان را از سرگردانی نجات داده و به مقصد نهایی که خداست، هدایت می کند.

**شهید:** آن شمع فروزانی است که خود می سوزد و تحلیل می رود و دیگران را از نور و روشنایی خود بهره مند و برخوردار می سازد.

**شهید:** با شهادت خود، هراس مرگ را در هم می شکند و جامعه را زنده ساخته و نام خود را با ابدیت پیوند می دهد و حیات دائمی را برای خویشتن خریداری می کند.

**شهید:** آن طایر بلند پرواز قدسی است که فضا و عرصه ی گیتی را برای پرواز خود ناچیز و کوچک می بیند و از این رو، پر می گشاید و به سوی باغات بهشتی و منازل عالیه ی جهان ابدی پرواز می نماید.

**شهید:** با قطرات خون سرخ و زیبایش راه اصلی انسان ها و خط اصیل سعادت بشر را علامت گذاری می کند تا رهروان در وسط راه گم نشوند، بلکه از پی او با نشانه به پیش بروند و به سعادت ابدی دست یابند.

**شهید:** در يك كلمه، انسان آزاده و دورنگر و قهرمانی است که دنیا و مافیها را وقع و ارجی ننهاد و بی چون و چرا از آن می گذرد و به حق و حقیقت متصل می گردد.

### مطیع رهبر

«پیر و مرشد ما، راه را بر ما روشن ساخت، تکلیف را معین کرد. تنها وظیفه‌ی ما جهاد است. به حکم امام خیلی‌ها عزم کردند و رفتند و جنگیدند، یکیشون هم مثل من، مثل هزاران فرزند دیگر...»

چه مستی است ندانم که رو به ما آورد  
که بود ساقی و این باده

از کجا آورد

دلا چو غنچه شکایت ز کار بسته مکن  
که باد صبح نسیم گره گشا

آورد

مرد پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ  
برآر سر که طبیب آمد و

دوا آورد

مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ  
چرا که وعده تو کردی و

او به جا آورد<sup>۱</sup>

او امام شهیدان، خضر زمان ما بود، که موسائیان را جان بخشید و آنها را از دست فرعون‌ها نجات داد.

دل‌های مکدر در ظلال سخن امام صفا گرفت و مستعدان نظر، وصال جو شدند و یابندگان ره عشق در راه رسیدن به معشوق سر از پا نشناخته و مجنون وار در سراسر ایران، به ویژه بیابانهای غرب و جنوب که میعادگاه عاشقان با معشوق بود، حضور پر شور یافتند. شهید محسن برهانی، آن رند جرعه جام شهادت که با یک ترانه به منزل رسید، در قالب وصیتنامه، برای ما علت خلقت و قصه‌ی هجرت را بیان می‌کند.

نوشتار از دلی بر می‌آید که چشم‌های حقیقت بین آن باز شده و در عالم معنا حقیقت هستی و معنای دنیا را شهود می‌کند و برای ما از چگونه زیستن و چگونه مردن می‌گوید و ماجرای دنیا و آخرت و

<sup>۱</sup> - دیوان حافظ

اصولاً علت آفرینش را با زبانی که مانند هیچ زبانی نیست بیان می‌کند. سخن او سخن يك جوان معمولی نیست که چند سالی در مدرسه تحصیل کرده و چند کتاب خوانده باشد، سخن او ناشی از الهامات معنوی بزرگ مردی است که به مرحله ي « و من عشقني عشقته » رسیده که تا قتلته<sup>۱</sup> فاصله ای نداشته و لذا نوشته ای او در آن حالت يك نوشتار دنیائی نیست قلم در دست او بوده و نویسنده دیگری، زیرا مقامش، مقام "حتي يَدك يَدِي"<sup>۲</sup> بوده، او جام وصلی را که برایش آماده می‌کردند می‌دیده و در چنین حالی بر کاغذ رقم زده است.

او مرید پیر مغان زمان خود گردیده و اعلام کرد که اگر نبودم در روز عاشورا که در رکاب پیر مغان حقیقی (حضرت امام حسین (ع)) جان فشانی کنم. امروز در اطاعت از رهبر زمان خود در راه بقای اسلام و میهن اسلامی خون خود را تقدیم می‌نمایم و این سخن همه ی رزمندگان و شهدایی بود که با لبیک به سخن امام (ره) راهی جبهه های نبرد حق علیه باطل شدند.

<sup>۱</sup> - اشاره به حدیث قدسی «مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَ مَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي وَ مَنْ عَرَفَنِي عَشَقَنِي وَ مَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتَهُ وَ مَنْ عَشَقْتَهُ قَتَلْتَهُ وَ مَنْ قَتَلْتَهُ عَلِي دَيْتَهُ وَ مَنْ عَلِي دَيْتَهُ اَنَا دَيْتَهُ».

<sup>۲</sup> - حدیث قدسی: عَبدِي اطعني حتي اجعلك مثلي، عينك عيني، يدك يدي، سمعك سمعي... یعنی ای بنده از من اطاعت کن تا این که مثل من شوی، چشمت چشم من باشد و دستت دست من و گوشت گوش من.

### زشتي و زيبايي دنيا

شهيد در اولين فراز از وصيتنامه ي خود به لحظات به دنيا آمدن انسانها توجه مي کند و مي گويد «همه ي ما آدم هاي ضعيف پر ادعا يك روز چشم به جهان گشوديم، در اون لحظه چقدر هراسان بوديم و بيمناک گريه هم مي کرديم . در جدائي محيط رحم اشک ريختم و حتي جيغ مي کشيديم، وحشت زده بوديم، بعداً انس گرفتيم و باهاش دلبيستيم، قلبهامون با هم ارتباط پيدا کرد. محکم شد. انگار با يك طناب ضخيم به هم بسته شدند - بعضي جاها اون (دنيا) نامردي مي کرد، اما ما همچنان صادقانه پيوند رفاقت را محکمتر مي کرديم - بارها بهترين عزيزانمان را از ما گرفت، همانهايي که قبل از ما باهاش دوست بودند، اما درس نگرفتيم ، بارها قصد جان خودمان را کرد، اما کجاست پند گیرنده»؟

صد هزاران دام و دانه است اي خدا

ما چو مرغان حريص بينوا

دم بدم ما بسته دام نويم

هر يکي گر، باز و سيمرغي

شويم<sup>۱</sup>

مرغاني که در مقابل دانه اي خود را فراموش مي کنيم و تحمل از دستمان مي رود.

شيطان را بگو که دست از شيطنت بردار، آخر ما براي کسب کمال به اين دنيا آمده ايم نه براي جمع مال، ما نيامديم که دنيا دوستمان باشد بلکه آمديم که خدا دوستمان باشد، اگر دنيا را مي خواستيم ، از گريه کردنمان در هنگام تولد مي کاستيم .

خداوند متعال در قرآن مجيد مي فرمايد: «فما متاع الحياه الدنيا في الاخره الا قليل» متاع دنيا در برابر عالم آخرت اندک و ناچيز است.<sup>۲</sup> مجو دوستي عهد از جهان سست نهاد

<sup>۱</sup> - مثنوي مولوي

<sup>۲</sup> - قرآن مجيد، سوره توبه، آيه ۳۸

که این عجوزه عروس هزار داماد است<sup>۱</sup>  
دل به دنیا بستن تکیه بر پشتیبان پوسیده ای  
است که هر لحظه ممکن است انسان را در چاه هلاکت  
بیندازد.

واماندگی اندر پس دیوار طبیعت  
حیف است دریغا که در صلح  
بهشتیم<sup>۲</sup>

نکند که در حصار طبیعت اسیر شویم و از وراي آن  
بي خبر بمانیم. امیر المومنین علي عليه السلام  
مي فرمایند: «به دنیا با دیده ي بي اعتنايي که  
بي ميل به آن هستيد نگاه کنید زیرا به خدا  
سوگند، بزودي ساکنان زمین نقل مکان مي کنند و  
آنانکه به خوش گذراني با کمال آسایش به سر مي  
برند به سخت ترین شرایط گرفتار مي آیند.»<sup>۳</sup>  
این را هم بدان راه بهشت از دنیا مي گذرد و  
بهشت را به بها دهند نه بهانه و بهاي بهشت به  
دنیا آمدن و در اضداد زیستن و صالح و طالح را  
شناختن و در طریق صالحین قدم زدن است.  
آنهمه در ذمّ دنیا گفته اند در کنارش در  
دنیا سفته اند<sup>۴</sup>

دنیا محل زرع است تخم عبادت بکار، تا این که  
در قیامت، این کشته ها دهد، بار. اگر تو  
هوشیار باشی، هوشیار و بیدار باشی، دنیا میشه  
گلستان، و آنوقت، در گلستان وجود قدم زدن  
همانست که بهشت را در همین دنیا هم مي توانی  
فهم کنی و بوي آن را استشمام نمایی. شخصی از  
امام باقر عليه السلام خواست برایش دعا کند که  
خدا بهشت را نصیبش کند، حضرت فرمودند:  
«شما الان در بهشتید، او گفت: آقا، من که هنوز  
نمرده ام چگونه در بهشتم؟ حضرت فرمودند: شما  
در بهشت ولایت مائید.»

<sup>۱</sup>-حافظ

<sup>۲</sup>-کلیات سعدي

<sup>۳</sup>-نهج البلاغه خطبه ۱۰۲

<sup>۴</sup>-مولف

امیرالمومنین علی علیه السلام که آن همه از دنیا مذمت می فرمایند، اما در «سخن شماره ۱۲۷» شرح مفصلی تحت عنوان دنیای زشت و زیبا بیان می کند که گوشه ای از آن سخنان در اینجا ذکر می شود.

«دنیا مسجد عاشقان خداست، جای نمازگزاردن فرشتگان است. فرودگاه وحی خداست، تجارتخانه شایستگان است، نیکوکاران از دنیا رحمت خدا را به دست می آورند و سود آنان بهشت است»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه، ترجمه مصطفی زمانی، صفحه ۹۰۲

## سقوط در چاه غفلت

شهید غفلت را عامل دنیا طلبی می داند و می گوید:  
 «بارها دل از دنیا می کندم و طریق می پیمودیم،  
 اما باز غافل می شدیم. چرا غفلت با این همه نور».  
 غفلت دچار نشود، که امان از غفلت. دنیا داری با  
 هوشیاری خوب است اگر غفلت همراه شد، انسان گمراه  
 شد؟

چيست دنیا از خدا غافل شدن  
 و فرزند و زن<sup>۱</sup>  
 اگر از ممر حلال کسب مال کنی خوشا بحالت، هم می  
 خوردی و هم می خورانی.  
 مال را کز بهر دین باشی حمول نعم مال صالح  
 خواندش رسول<sup>۲</sup>

پس دنیا، یعنی غفلت، نه مال حلال و استفاده از  
 مواهب دنیا، غافل شدن یعنی نیا را در مقابل خدا  
 قرار دادن و بجای بندگی خدا، بندگی دنیا کردن.  
 غفلت و بی معرفتی، بیگانگی از درگاه خداوند را به  
 دنبال دارد که تنها ثمرش همانا سقوط در چاه  
 حیوانیت است، پس بکوش تا معرفت پیدا کنی و در مسیر  
 انسانیت گام نهی. هوشیاری و بیداری معرفت می آورد  
 و انسان های عارف از صف بیگانگان جدایند و در  
 ردیف آشنایان و محرمان قرار می گیرند، چرا که  
 خداوند فرمود فاذا جاهدوا فينا لنهديهم سبلنا آنان  
 که برای رسیدن به ما تلاش می کنند ما را، راه های  
 آشنایی و اتصال و محرم شدن را به آنها نشان می  
 دهیم.

تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی  
 گوش نامحرم نباشد جاي پیغام

سروش  
 گوش کند پند این پسر وز بهر دنیا غم مخور  
 گفتمت چون دُر حدیثی گر توانی دار

گوش  
 در حریم عشق نتوان زد، دم از گفت و شنود  
 ز آنکه آنجا جمله اعضا چشم باید  
 بود و گوش<sup>۴</sup>

۱- مثنوی مولوی

۲- مثنوی مولوی

۳- قرآن مجید

۴- دیوان حافظ



انسان اگر زیبایی های باطنی دنیا را بشناسد، هرگز فریفته ی زیبایی های ظاهری نمی شود. انسان، زیباترین مخلوقات عالم وجود است، انا خلقنا الانسان في احسن تقویم و چگونه می شود که زیباترین موجود عالم، زیباییهای دنیا را نشناسد؟ کافی است که خودت را بشناسی، اگر خود و زیبایی خود را شناختی آن وقت است که زیبای مطلق و دنیای زیبا را خواهی شناخت.

می دانی خسران یعنی چه؟ یعنی سرمایه زیبا شناسی را از کف دادن، سنگ محک در دستت باشد، ولی در اثر غفلت آن را بیندازی و با شیطان آن را بقایید و زشتیها را برایت زیبا نشان دهد.

شیطان زدگان دنیا دوست، سرمایه از دست دادگان منحوسند که از حریم یار بریده و به دیار بی یآوری رهسپار گردیده اند.

ای جوان، قدر خودت را بدان، تو از آن بالایی، جهد کن تا برسی به والایی و بدان که:

وجه خدا اگر شودت منظر نظر زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی<sup>۱</sup>

آنگاه که را به خدا می کنی، و خود را از زمین جدا می کنی، چشم دل را وا می کنی، می نگری که وراي این ظواهر ناپایدار چه زیباییهای معنوی ای وجود دارد که فقط دلدادگان و کسانی که راه تزکیه و تهذیب را پیش گرفته اند بدان خواهند رسید.

بدان ای عزیز، که ما خواه ناخواه رهرو منزل عشقیم و این گذرگاه وجود، راهی به سوی معشوق است. باید با سوز عشق این منزلگاه را ترک کنیم اگر سوز نداشته باشی در دام این دنیا می افتی و آنوقت است که تو خود نمی روی بلکه با زور می برندی و کسی را که به زور از این دنیا ببرند بجای بردن به سوی رحمت خداوند به سوی غضب خدا خواهند برد، به جای پیوستن به آشنایان و بیگانگانش می سپارند. پس بکوش تا با کسب معرفت، از

نامحرمان دور شوی.

<sup>۱</sup> - دیوان حافظ

بي معرفت مباش که در من یزید عشق اهل  
معامله با آشنا کنند<sup>۱</sup>

### مقام انسان

باز بشنویم از شهید «در همین رفاقت ما، ندایی  
طنین افکند، بدنمان را لرزاند، صدا از يك منبع  
نور می آمد، مطلق نور، چقدر زیبا بود و دلپذیر  
و دلنشین، خیلی بیشتر از دنیا جذب شدیم حرف  
های خوبی می زد. خوبیش به این بود که هر چه می  
گفت راست حقیقت را می گفت، می گفت: ای انسان  
تو خیلی والاتر و بهتر از این ها هستی، عظمت و  
مقامت به این چند سال نیست - تو از اون  
بالاهایی، اونجاها که الان به مغزت خطور نمی  
کند. تو از او کمال مطلق هستی»

«نداء، می گفت: این همه عظمت ها و خلقت ها،  
مسخر توست برای توست از اون اتم با چرخشش تا  
کاهشش با گردشش از اون سلول کوچک اما پر از  
عجایب تا اتحادشون و يك سیستم عجیب تر با تمام  
عظمت ها و عجایب و خلقت ها از آن توست -  
جایگاه تو آنقدر والاست که می توانی مثل خدا  
بشی از همه بالاتر. می توانی بگویی. کن،  
فیکون، اینقدر والایی، تو می توانی همه ی پرده  
ها را بگشایی. چرا که با خدایی، وصل به الهی»  
ای انسان، تو از کنگره ی عرش می زنی صفیر، و  
این دامگه سکوی پرش به سوی آن کنگره است.

اگر می دانستی اعلایینی که برایت تدارکات  
دیده شده است چیست، از این که به دنیا آمده ای  
صدای چرایی سر نمی دادی

ما، تو انسان را گرامی داشتیم  
کَرَمنا سرت بگذاشتیم<sup>۲</sup>

خداوند جل و علا در حدیث قدسی خطاب به انسان می  
فرماید:

عبدی، خلقتُ الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - دیوان حافظ

<sup>۲</sup> - مولف

اي بنده ي من ، خلق کردم اشيا را به خاطر تو و ترا خلق کردم براي خاطر خودم .  
 وهیئتک الدنيا بالاحسان و الاخره بالایمان<sup>۲</sup>  
 بخشیدم به تو دنیا را به سبب احسان و نیکوکاری خودم و بخشیدم آخرت را بواسطه ي ایمان تو .  
 در عبارات بالا مقام و مرتبه انسان را ملاحظه مي کنیم ، که خداوند همه ي دنیا و نعمتهای آن را براي انسان خلق کرده و بالاتر از آن مي فرماید تو را بخاطر خودم خلق کردم ، دقت کنید ، «بخاطر خودم» تا «براي خودم» فرق دارد ، چون بخاطر داشتم و خاطر خواست بودم ، در صورتیکه براي خودم این معنی را افاده نمی کند .  
 آری ، ابرو باد و مه و خورشید و فک در کارند .  
 تا تو راه کمال را بشناسی و در مسیر محبوب گام برداری .

این است مقام تو اي انسان ، پس بکوش تا قدر نعمتها بدانی و در چاه ضلالت نمایی .  
 یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد  
 آنکه یوسف به در ناسره

بفروخته بود<sup>۳</sup>  
 تو باید به آن مقام و درجه اي برسی که مولانا مي گوید:

بار دیگر از ملک پیران شوم  
 آنچه اندر وهم ناید آن

شوم<sup>۴</sup>  
 و در معراج ، رسول (ص) به جایی رسید که جبرئیل از او فاصله گرفت ، وقتی آن حضرت :  
 گفت جبرئیل بیا اندر پیم  
 حریفت تو نیم

<sup>۱</sup> - نرم افزار فقهی آیت الله گلپایگانی به نقل از جواهر السنیه مرحوم شیخ حرّ عاملی ، ۳۶۱

<sup>۲</sup> - نرم افزار فقهی آیت الله گلپایگانی به نقل از جواهر السنیه مرحوم شیخ حرّ عاملی ، ۳۶۱

<sup>۳</sup> - دیوان حافظ

<sup>۴</sup> - مثنوی و مولوی

داستان ساز خلقت را بنگر که چگونه زندگی در دو بی نهایت را تاریخ می کند و هر زمان و هر گوشه و کنار جهات خلقت، صحنه ی تنازع بین منهای بینهایت (اسفل السافلین) پرستان و علاوه بینهایت (اعلا علیین) خواهان وجود دارد و هر لحظه، به فرشتگان عروج انسان های خدا گواه را می نمایاند.

امیرالمومنین (ع) می فرمایند: «ای انسان قیمت تو بهشت است آن را به چیز دیگری نفروشی».

### انتخاب آگاهانه

در قسمت دیگر این وصیتنامه اشاره شده است: «من به فرمان مقلد (روح الله) آگاهانه و با بینش روشن عزم جهاد کردم و آرزویم کشته شدن در این راه و لقاء الله است.»

شهید اعلام می دارد که برای قبولی اعمال به درگاه خداوند رعایت عواملی لازم است که مهمترین آنها آگاهی و بینش صحیح نیست به آن عمل و دیگر اینکه آن عمل مورد تایید و تاکید ولی فقیه زمان باشد.

آنگاه که جهاد و قتال به فرمان رهبر آگاه صورت گیرد، مرضی خدا و رسول بوده و کشته شدن در آن حکم شهید را دارد. و من هم با توجه به این ویژگیها و یقین به ارزش والای آن در این امر وارد شدم، زیرا ما سرانجام از این دنیا باید برویم پس چه بهتر که در راه رضای حق و با رویی به خون خود خضاب شده در محضر پروردگار حاضر شویم.

### پرواز در بی نهایت

«وه، که چه زیبا پروازی است در بی نهایت وجود  
مطلق و رستگاری واقعی و حقیقی».

شهادت یعنی شکستن قفس تن و قفس دنیا و پرواز  
در ماوراء طبیعت

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است  
روم به گلشن رضوان که

مرغ آن چمنم<sup>۱</sup>

انسان بین دو بی نهایت قرار دارد، یکی بی  
نهایت مثبت و دیگری بی نهایت منفی، بی نهایت  
مثبت یعنی حرکت در مسیر کمال و رسیدن به مقام  
وصل و آرمیدن در جوار رحمت حق که همان «عند  
ربهم یرزقون» می باشد.<sup>۲</sup>

خرم آن روز که پرواز کنم تا بر دوست  
به هوای سر کوبش پر و

بالی بزنم<sup>۳</sup>

و در آن مقام است که شهید نظر می کند به وجه  
...ا

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند  
بنگر که تا چه حد است

مقام آدمیت

طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت  
به درآی، تا ببینی طیران

آدمیت<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - دیوان حافظ

<sup>۲</sup> - این نکته قابل ذکر است، که در عرف، هر گاه صحبت از  
حرکت و یا پرواز به سوی بی نهایت می شود جنبه ی مثبت  
آن است، نه منفی

<sup>۳</sup> - منسوب به مولوی

<sup>۴</sup> - منسوب به مولوی

### محبت خدا و والدین

شهید در فراز دیگری از وصیتنامه ی خود محبت پدر و مادر به فرزند و بالعکس را یادآور می شود و می گوید:

«پدر و مادر عزیز و مهربانم ، می دانم که مرا دوست دارید و می دانم که چقدر فراق برایتان دشوار است. حتی احتمال بیماری را در این فراق می دهم. اما همه برای چیز دیگری آمده ایم، تکلیف من جهاد بود و در این راه شهادت هم...»  
در جای دیگری می گوید: «هیچ چیز جز خدا نمی تواند اینها (پیوند محبت والدین و فرزندان) را از هم جدا کند.»

آری آنجا که امر دائر است بین محبت به خدا و والدین، انسان های مومن شدیدترین محبت را به خدا ابراز می دارند و الذین آمنوا اشدُّ حباً لله<sup>۱</sup> و حیات انسانی یعنی در دریای محبت الهی شنا کردن و دوستی او را بر همه ی دوستی ها مقدم داشتن، و زیر شمشیر غمش رقص کنان رفتن، و در راه رضای او سر از پا نشناختن و در نتیجه: از پای تا سرت همه نور خدا شود

در راه ذوالجلال چو، بی پا و

سر شوی<sup>۲</sup>

و بشنو سخن سید شهیدان را در روز عاشورا که فرمود: بارالها، این سرم این پیکرم...  
و شهیدان این معنی را به خوبی دریافتند و به سوی معشوق حقیقی شتافتند.

آنگاه که رضایت حق حاصل شد، رضایت والدین شرط بندگی است و قضي ربك أن تعبدوا إلا آياه و بالوالدین احساناً<sup>۳</sup> پس از بندگی خدا، نیکویی به والدین يك اصل است.

<sup>۱</sup> -قرآن مجید

<sup>۲</sup> -دیوان حافظ

<sup>۳</sup> -قرآن مجید، سوره اسراء، آیه ۲۳

### مقام والای شهادت

در این قسمت از وصیتنامه شهید به مقام والای شهادت اشاره می‌کند و می‌گوید:

«این عنایت و رحم خاص خداوند بود که با کمال اعجاب، شامل حال من شد تا در این راه گام بردارم و خدا را شکر می‌گویم که خودش ما را به این راه کشاند و حمد و ثنا که شهادت را هم نصیب کرد (الحمد... الذي هدانا لهذا و ما كنا لينتهدي لو لا أن هدانا الله) و شما هم شاد باشید و از این رحمت شکر گویند که توانستید فرزندی پرورش دهید تا در راه احیای دین جانبازد، جانی ناقابل.»

و در ادامه می‌گوید:

«پدر و مادر و برادران و خواهر عزیزم می‌دانید که چقدر رحمت شامل حالتان شده است می‌دانید چه رستگاری در انتظار شماست. امیدوارم انشاء... که خداوند عنایت و رحمتش همان گونه که بوده باز هم باشد و مرا قبول کند، در روز سختی و هراس و وحشت واقعی که جداً انسان ذوب می‌شود. به رحمت یکتای رحیم و به آن وعده هایی که خوش داده همه ما رستگار باشیم و در جوار رحمتش.»

او در جای دیگر می‌گوید:

«عزیزان، من ظاهراً از شما جدا شده ام اما به خدا قسم انشاء... به شما نزدیکتر شده ام، مهم تر آیا نشنیده اید که در روز قیامت همه از هم گریزانند، اما ما به خواست خدا با شادی در کنار یکدیگر هستیم، دیگر از این نزدیکتر؟ خدایا مرا قبول کن هر چند ناشایسته ام، آمین.»

آنجا که حضرت حق در مقابل اعتراض فرشتگان که می‌گویند: ما خود حمد و سپاس تو را می‌گوییم و چه حاجت که آدم را خلق کنی؟» جواب می‌دهد من چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»



یکی از «من می دانم ها» همین پرواز شاهدان شهید بوده است و خو پاسخ عملی به فرشتگان است که این انسان مختار می تواند به درجه ای برسد که مملوکتیان به آن را ندارند.

آری شهادت حد نهایی ایثار است که فقط انسان های مهذب و خدابین را شامل می شود، هم آنها که تخم عشق الهی را در دل پاشیدند و میوه ی وصال چیدند.

چشم دل باز کن که جان بینی

آنچه نادیدنی است آن بینی

گر به اقلیم عشق روی آری

همه آفاق گلستان بینی<sup>۱</sup>

آنان که دیدند، لحظه ای نیارمیدند و آنان که ندیدند و نخواستند ببینند همان چشم داران نابینایند «لهم اعین لا یُبصرُونَ بها»<sup>۲</sup> در مورد مقام شهید امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

«پیکر شهید هنوز در اثر ضربت به زمین نرسیده، که خداوند همسر او را که از حوریان بهشتی است می فرستد، پس آن بانوی بهشتی، او را به آنچه که خداوند برایش آماده کرده و فراهم آورده، از گرامی داشت های عظیم، مژده خواهد داد، و وقتی که به زمین رسید، به او می گوید، آفرین به روح طیب و پاک که از تن پاک و طیب خارج گردید، بشارت باد تو را، زیرا که برای توست نعمت ها و رحمت هایی که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بر قلب انسانی خطور نکرده و نگذشته است و خداوند می فرماید: من جانشین او در اهل و بازماندگان اویم، کسی که آنان را خشنود گرداند، مرا خشنود گردانیده و هر کس آنان را به خشم آورد، مرا به خشم آورده» آن گاه فرمود:

<sup>۱</sup> - دیوان هاتف اصفهانی

<sup>۲</sup> - قرآن مجید

«روز قیامت که فرا رسید شهید از قبر خود بیرون می آید ، در حالی که از بدنش خون جاری است و خون او بوی مشک می دهد و در این حال در پهنه قیامت گام بر می دارد و راه می پیماید».

و بعد فرمودند: «سوگند به خدایی که جان من در دست اوست که اگر انبیاء و پیامبران خدا بر سر راه آنان (شهداء) باشند از کثرت بهاء و نورانیت و شکوهی که از آنان مشاهده می کنند، به احترامشان پیاده خواهند شد و آنگاه شهداء می آیند تا بر موائد گرانقدر الهی می رسند و کنار سفره ی رحمت پروردگار می نشینند».

و در ادامه می فرمایند:

«و یشفع الرجل منهم سبعین القأ من اهل بیده و جبرئه حتی انّ الجارین یختصمان ایهما أقرب یقعدون می و مع ابراهیم علی مائده الخلد فینظرون الی الله تعالی فی کل بکره و عشیه»  
یک نفر از شهیدان هفتاد هزار نفر از نزدیکان و همسایگان خود را شفات می کند، حتی این که دو نفر که همسایه بوده اند و به شهادت رسیده اند با هم نزاع و گفتگو می کنند که کدام یک به فلان همسایه نزدیکترند.

خلاصه برای شفاعت کردن اقوام و همسایگانی که به هر دو پیوسته اند با هم مجادله می کنند، پس با من و با حضرت ابراهیم، بر سر سفره ی جاوید حق تعالی می نشینند و صبح و شام نظر به سوی خدا (رحمت الهی) می کنند<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> - کتاب خط سرخ شهادت، ص ۹۶ به نقل از تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۳۸

## شهدا، مقدم اند

در کتاب «ناگفته های عارفان» درباره ی معنویت زاهد متقی آقای الطافی نشاط همدانی، که هم اکنون در قید حیاتند آمده استن:

ایشان می گفتند: «به گلزار شهدا رفتم و نزدیک قبر ملاعلی معصومی همدانی رسیدم، از فاصله چند متری به ملاعلی سلام گفتم، ناگهانی صدایی شنیدم که گفتند: اینجا به شهدا سلام کنید، کاری که اینها کردند، ما نکردیم»<sup>۱</sup>

لازم به ذکر است کنگره بزرگداشت آخوند ملاعلی همدانی در سوم و چهارم مرداد ۱۳۷۷ در همان برگزار شد که مجموعه مقالات آن در سال ۱۳۸۰ به چاپ رسیده است همچنین، کتاب «همچو سلمان» شرح زندگی این ولی پرهیزگار، از سوی انتشارات نهاوندی قم به چاپ رسیده.<sup>۲</sup>

شهید ثانی در کتاب مسکن الفواد در باب عوض هایی که خداوند میدهد، موارد زیادی را نقل می کند که یک مورد آن در اینجا ذکر می شود.

«قره بن ایاس، مردی از انصار بود که همیشه با کودکش خدمت رسول خدا (ص) رفت و آمد می کرد، برای مدتی خدمت پیامبر (ص) نرسید، حال او را از اصحاب جویا شدند، به عرض رسید که فرزند مورد علاقه اش وفات کرده است.

پیامبر (ص) نزد او رفتند، او را بسیار محزون یافتند، فرمودند، راضی و خشنود نمی شوی به این که روز قیامت به هیچ دری از درهای بهشت نروی، مگر آن که فرزندت بیاید و آن در را برایت بگشاید؟ آنگاه مردی از اصحاب گفت: ای رسول خدا آیا این مطلب که فرمودید تنها مخصوص اوست یا برای همه ی ماست؟ حضرت فرمود: برای همه شماست»<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - کتاب ناگفته های عارفان، تالیف جواد نورمحمدی جلد دوم صفحه ۱۳۲

<sup>۲</sup> - پاورقی کتاب ناگفته های عرفان ص ۱۳۲

<sup>۳</sup> - کتاب آرام بخش دل داغدیدگان، ترجمه مسکن الفواد، تالیف شهید ثانی، مترجم حسین نائی، ص ۶۵

حال که کودک فوت شده این همه اجر و مقام برای پدر و مادرش به ارمغان می آورد، اجر و مقامی که شهید برای پدر و مادرش می آورد چه خواهد بود؟! **وظیفه امت در مقابل خون شهدا**

در بخش پایانی این وصیتنامه این طور آمده است که:

«والدین محترم و عزیز، برادران و خواهرم از شما نور چشمان خواهش می کنم، همیشه به یاد خدا باشید يك آن، غفلت نکنید، همیشه ذکری بر لب داشته باشید این وصیت من بر شما، قبول کنید مخصوصاً نمازهایتان را با حضور قلب بخوانید، قرآن را با معنی و مفهوم زیاد بخوانید همه این ها ذکر است چه بهتر که برای اموات و حتی شهدا باشد، چرا که دستشان کوتاه است، اگر چه خود نتوانستم این گونه باشم اما شامل عامل باشید دل از دنیا بر کنید عمرتان را یکسر برای خدا بدهی همه مردم و امت مسلمان این گونه باشند چرا که رستگاری در این است. به نیت من و تمام شهداء مخصوصاً آنهایی که پدر و مادر نداشتند، غریب های مفقودالآثر قرآن بخوانید.

به فقیران و بینوایان مخلصانه کمک کنید، هر چه بیشتر، بهتر، هر چه انسان علاقه اش به دنیا کمتر باشد رفتنش ساده تر است».

«از برادران و خواهران خواهش می کنم به عنوان وصیت نامه يك شهید که برادران است خیلی درس بخوانید، امیدهای این مملکت شمائید شماها که مسئولیت و دیانت شریعت و همدردی امت، حالیتان است برای خدا خیلی درس بخوانید و با درسهایتان هر چه بیشتر به خداوند نزدیک شوید که این ها خودش عبارت و اسباب تقرب به حق تعالی است. از همه تان و تمام اقوام و آشنان طلب بخشش دارم، هر کدام هر وقت توانستید برایم نماز قضا (حتی شکست) بخوانید و روزه بگیرید و در مزارم و بالای سرم قرآن و ادعیه بخوانید و طلب مغفرت کنید.»

در کتاب «شهادت خط سرخ آل محمد (ص)» آمده است: شهادت شهید، زمینه سازی برای فعالیت دیگران می کند، مردم باید از خون بنا حق ریخته ی شهید و از بدن پر از زخم و سینه ی سوراخ، سوراخ او در راه

رشد توده ها و متبلور ساختن معنویات در جامعه حداکثر استفاده را بکنند و آنچه را که شهید به خاطر آن و در راه آن قربانی شده و از جان خود سخاوتمندانه گذشته از یاد ببرند و فراموش ننمایند.

امت مسلمان باید خواسته های مترقی و آرمان های والای شهید را زنده بدارند و راه او را تداوم بخشند و باران های رحمت از قطرات خون شهید گرفته و بر سرزمین مردگان بی جان ببارند و روح حیات و زندگی را در کالبد سرد و ناتوان آنان بدمند و ملت ها را زنده کنند و موانع آزادی توده های مستضعف و گرفتار را مترفع سازند و خیره سران زورگو را به عقب برانند، تا بدینوسیله اثبات کنند که بر خلاف شعر معروف (پرنیاید ز کشتگان آواز) آوازه از کشتگان بر می آید.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - کتاب شهادت خط سرخ، آل محمد، نوشته ی آقای علی کریمی جهرمی، ص ۱۱۶

## مسئولیت سنگین خاندان شهید

در این قسمت لازم است از مسئولیت سنگینی که بر عهده ی خاندان شهید می باشد. با استفاده از کتاب «شهادت خط سرخ آل محمد (ص)» اشاره کنم.<sup>۱</sup>

«باری، در این میان گروهی هستند که این مسئولیت بزرگ بیشتر بر عهده آنان گذاشته شده است و آنان برای بدوش کشیدن این بار سنگین و پذیرش این مسئولیت بزرگ و آسمانی و ابلاغ پیام شهید به مردم از اولویت ویژه ای برخوردارند و آنان نزدیکان و بازماندگان شهید می باشند که الهام و انتظار و توقع شهید بیشتر متوجه آنهاست.

بستگان و اقربای شهید، نقطه ی حساس و بسیار مهم اهرم اصلی و اساسی در گردش و به حرکت افتادن چرخ های اهداف شهید میباشند.

نزدیکان شهید می توانند با حرکات و اعمال خود و با واکنش های مردمی و خردمندانه، به سرعت، خون شهید خود را در رگ های جامعه به جوش آورند و احساسات عاشقانه و پر شور توده را در پیشبرد اهداف شهید تحریک کرده و به هیجان بیاورند و نیز میتوانند با عکس العمل های ناصحیح و کودکان، خود باختگی و یاس زدگی و اعمال نا به جا و ناصواب و اظهار ضعف و زبونی، ارزش و اعتبار خون شهید خود را در جامعه سقوط داده و پائین بیاورند. بازماندگان شهید اگر صبر و استقامت را پیشه کرده و خویشتن دار باشند و حضور خود را در صحنه ی مبارزه و همیاری و همفکری با او نشان امت دهند، بر سرافرازی شهید افزوده خواهد گردید و اگر با خیره سزی و غفلت و وازدگی، با جریان مواجه شوند، شهید را در انظار

<sup>۱</sup> - کتاب شهادت خط سرخ آل محمد، نوشته آقای علی کریمی

دیگران سرافکنده ساخته ، وقار و ظمت او را می شکنند و از این رو امام حسین علیه السلام خواهران و زنان و فرزندان خو را توصیه به استقامت و شکیبایی و هضم مشکلات و تحمل مصائب می فرمود.

### فرازهائي از يادداشت هاي شهيد محسن برهاني

چيزي كه اين دنيا دارد اين است كه مي گذرد پس دل نبايد خوش كرد، بلكه بايد دنيا را وسيله قرب و نجات قرار داد. از خداوند خواستار بوده و هستم كه بارالها هرگز عشق و محبت پدر و مادرم، خواهرم و برادران و آشنائيانم باعث نشود كه امتحان را درست پس ندهم و باعث نشود دين تو را ياري نكنم و باعث گمراهي من شود آمين.

يكي مي گفت ما رفتيم و من گفتم كجا؟ اندكي تامل كرد و بعد گفت در بي نهايت، گفتم بينهايت؟! گفت: آري، گفتم: بينهايت چيست؟ گفت: اگر خواهي بداني، قدم بگذار. گفتم: چگونه؟ گفت نفست را حاكم شو و عشق و ايثار بخش. اي خداوند حي و قيوم تو دانايي كه من بنده ي بدني هستم اما تو خيلي مهرباني و بخشنده ي گناهان، مجدداً با تو ميثاق مي بندم كه از امروز مورخه ۱۳۶۴/۶/۱۲ ديگر نگذارم عرمم به بطالت بگذرد، برنامه ريزي مي كنم از ثانيه ها استفاده كنم و هر چه رضايت تو بود و نه هيچ كس ديگر انجام مي دهم.

خدايا به عزت و جلالت، تو قادر و مهرباني، من را ياري كن به اميدت، محسن برهاني.  
و شما اي پدر و مادر مهربانم، اي خواهر و برادران عزيز و گراميم، اي عزيزان و آشنائيان، دوست عزيزم. خداوند مهربان شاهد است كه اگر تكليف و وظيفه ي شرعي و ندائي هل من ناصر ينصرني حسين زمان و وقت امتحان و زمان ياري دين خداوند نبود (البته احتياجي به ياري ندارد، زمان امتحان است) هرگز دلم راضي به جدائي شما نبود و شادمان بودم كه در كنارتان باشم، خدا مي داند كه چقدر دوستتان دارم و چقدر دلم براي تان تنگ شده.

همه امت بدانند كه من براي كشته شدن به جبهه نيامدم. من به گفته ي امام خميني لبيك گفتم



و براي دفاع از اسلام و پايداري دين خدا و انجام وظيفه آدمم. البته آرزوي شهادت و ترجيح دادن لقاي خداوند بر دنيا مسئله اي است جدا، ولي خدایي حي و قادر شاهد است که تمام وجودم مي سوزد براي خدمت و تقرب بيشتري که خداوند خودش عطا کند و خدا خودش به همه ي ما شوق شهادت و شناخت وظيفه و انجام آن را عطا نمايد الهي به عزت و جلالت آمين.

خب مال شما را از ياد خدا غافل نکنند، دنيا بازيچه اي بيش نيست، بزودي مي گذرد، مگر براي پيشينيان مثلاً نوح که ۱۰۰۰ سال بيشتري عمر کرد چه مدت بود که حال عمر کوتاه ما باشد دنيا خيلي زود مي گذرد به ياد خدا و توشه آخرت باشيد.

از پدر و مادر مهربانم که براي من خيلي زحمت کشيدند و در عوض من باعث ناراحتي و اذيت ايشان بودم طلب بخشش مي کنم و مي خواهم که براي دعا و خيرات کنند.

سپاس خدایي را که عرفان به ما عنايت کرد و توفيق نگاشتن واژه هاي عشق با خون سرخ.

بچه ها را مي نگرم بعد از ماه ها دوري از ديار و بعد از زماني دراز جهت نبرد با دشمنان اسلام و بقاي دين در حالي که قلبي پر از شور و غوغا داشتند، عازم نبردي سخت با اهريمن صفتان بودند و جالب اينجاست که بعد از مدت ها دوري از خويشان چنان لبخند شادي در چهره ها و رخسار ملکوتيشان موج مي زد که من حقير، چون نظاره گري بودم. درود بر ايشان، اين رادمردان، واقعا جاي تعجب است که با لبخند و شادي فوق العاده عازم بودند، مي دانستند که مرگ در انتظارشان است (البته مرگ سرخ شهادت) و اينان هيچ کس نبودند جز گردان خط شکن ثارالله و اينک در تاريخ ۶۴/۱۲/۱۵ شاهد عشقي ديگر از گردان رزمي بوديم.

در شب براي رزم عليه خصم پليد، به خط شديد. فرمانده گردان، داوطلب خواست، براي تخريب در خط مقدم، ناگاه همه انسان هاي پر شور به پا خاستند! تعجب بود، براي وداع اين دنيا فنا و مرگ اينچنين شور! ناچار فرمانده گردان خواست تا بنشينند و انتخاب کند. گفتند قرعه کشي کنید، ذوق و شوق در چهره ي فرمانده موج مي زد در حال شعف و با داشتن اين روحيه ي قوي، وعده ي عمليات به بچه ها داد و وعده ي شهادت بعد حرفش را پس گرفت و گفت شهيد زنده (مجروح شدن).

امدادهاي غيبي خداوند در جبهه ها و اثرات دعا و آيه الكرسي براي محافظت بچه ها، ما سعي مي كرديم آيه الكرسي را مرتب بخوانيم و اين سپري مي شد در مقابل خمپاره ها و گلوله هاي دشمن و آنها را بي اثر مي كرد يا به هدف نمي خورد. دشمن در نظر داشت سنگرهاي ما را نابود، کند. لذا آتش زيادي مي ريخت، اما به خواست خداوند هيچکدام به سنگر نمي خورد. يك روز يك خمپاره خورد کنار سنگر که اگر چند متر آن طرف مي خورد و به داخل کانال و يا از آن بدتر مي خورد روي موشک آرپي جي ما و به سنگر اصابت مي کرد ما را مي فرستاد به هوا، با هواپيما مي آمدند. پاي دگل، آن همه که بمب مي ريختند ولي مشاهده مي شد که به قدرت خداوند متعال هيچکدام به هدف نمي خورد، الحمدلله. لا حول و لا قوه الا بالله العلي العظيم.

رضاييت خداوند مهم است خشنودي خدا به درد ميخورد مخصوصاً روز قيامت که دلها هراسان است، چه زيبا است رضاييت خداوند متعال پس بايد بکوشيم اين رضاييت را به دست بياوريم که از همه ي نعمت هاي آخرت بالاتر است پس بکوشيم در گفتن يك ذکر مخصوص و به دست آوردن آن، يعني شهادت في سبيل ... خداوندا نصيب ما هم بکن (امين).

### مختصری از زندگینامه شهید محسن برهانی

با عرض سلام به پیشگاه مقدس آقا امام زمان علیه اسلام و روح پر فتوح حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و سلام به مقام مهعظم ربهری حضرت آیت الله خامنه ای و ارواح طیبه شهداء.

محسن برهانی<sup>۱</sup> در تاریخ هشتم شهریور ماه سال ۱۳۴۸ در رفسنجان متولد گردید. دوره ی ابتدائی را در دبستان ابوذر و دوره ی راهنمایی را در مدرسه علوی سپری نمود.

در تمام کلاسها یکی از شاگردان ممتاز و فعال بود همچنین در امور فوق برنامه و نیز از نظر اخلاقی و مذهبی نمونه شناخته شده بود. از همان دوران کودکی سئوالاتی درباره چگونگی خلقت جهان و زندگی بعد از مرگ مطرح می کرد که نشانگر رشد فکری و شکوفائی استعدادهای درونی او بود.

از کلاس چهارم ابتدائی نماز می خواند و بیشتر علاقه داشت که نمازش را در مسجد و به جماعت بجا بیاورد، در مدرسه راهنمایی با فردی به نام سعید حسنی پور آشنا شد. او را از نظر اخلاقی و رفتاری همانگونه که می خواست یافت طرح دوستی صمیمانه ای با هم ریختند ، اغلب با هم به مسجد می رفتند و

<sup>۱</sup> - آقاي حاج احمد برهانی پدر محترم شهید از فرهنگیان اصیل که سالها تدریس و ریاست مرکز تربیت معلم شهید رجایی کرمان را بر عهده داشتند و در مهر ماه سال ۱۳۷۵ به افتخار بازنشستگی نائل شدند بعد از بازنشستگی اهم فعالیت های ایشان عبارتند از: تاسیس جامعه بازنشستگان آموزش و پرورش ، عضویت در هیئت مدیره عیثت حضرت فاطمه ی زهرا (س) و حضرت زینب (ع) و ریاست هیئت شاهد کرمان. حاجیه خانم بتول سیف الدینی مادر محترمه شهید برهانی، خواهر سه شهید (شهیدان سیف الدینی) می باشند ایشان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مسئولیت گزینش اداره بهزیستی کرمان و نیز مشاور مدیر کل آن اداره در امور بانوان بوده اند همچنین ، دبیری کمیسیون بانوان استناداری به عهده ایشان بود. خانم سیف الدینی عضو کمیته مددکاری سپاه پاسداران کرمان نیز بوده اند. پیس از بازنشستگی هم فعالیت ایشان در زمینه های مختلف از جمله در امور مربوط به خانواده های محترم شهدا ادامه دارد.

در امور اسلامي با هم همکاري مي کردند، دوستي آنها آنقدر بالا گرفت تا اين که هنگام انتقال پدر و خانواده محسن به کرمان سعيد نيز به اتفاق خانواده اش عازم کرمان شدند و در کرمان سکونت گزیدند. آنها فعاليت هاي مذهبي را با هم در کرمان شروع کردند. همراه به جلسات دعا ميرفتند و در نماز جماعت مسجد محل (مسجد ولي عصر عليه السلام) شرکت مي کردند و در پایگاه مقاومت بسیج مشغول خدمت بودند.

محسن دوره دبیرستان را در دبیرستان آیت الله طالقاني شروع کرد و ر انجمن اسلامي مدرس فعاليت چشمگيري داشت و با علاقه امور محوله را انجام مي داد، در تابستان ها جهت با سواد نمودن روستائيان با نهضت سوادآموزي همکاري داشت، تا اين که براي اولين بار در تابستان سال ۶۴ هنگامي که امتحانات سال دوم تجربي را با موفقيت گذرانده بود، عازم جبهه شد و در آنجا به آموزش شنا و فنون نظامي و تمرينات غواصي پرداخت و در تبليغات لشکر نيز همکاري مي نمود.

او پس از ۳ ماه خدمت در جبهه به کرمان مراجعه نمود و در کلاس سوم تجربي مشغول به تحصيل شد. مجدداً در زمستان همان سال براي دومين بار عازم جبهه حق عليه باطل شد و در گردان ۴۱۷ سازماندهي گرديد و در عمليات والفجر ۸ شرکت نمود تا اردیبهشت ماه سال ۶۵ در جبهه ماند. و سپس براي گذراندن امتحانات خود به کرمان آمد و امتحانات را با موفقيت به پايان برد. به طوري که سبب شگفتي مسئولين و دبيران مربوطه شده بود که چگونه کسي که مدتها در کلاس نبوده از کساني که در کلاس حضور داشتند نمرات بهتري کسب کرده است.

در مهر ماه سال ۶۵ در کلاس چهارم تجربي ثبت نام نمود و بلافاصله براي سومين بار عازم جبهه گرديد. قبل از عزيمت به جبهه يك روز صبح در مراسم بامدادي براي دانش آموزان سخنراني جالب و هيجان انگيزي در مورد وضع ان زمان و وظيفه ي جوانان ايرا کرد، به طوري که دوستانش نقل مي کردند آن سخنراني سبب شد عده اي به امور ديني و مذهبي بيشتر از گذشته رو کنند و در بسيج دانش آموزي

شرکت نمایند و عده ای هم عازم جبهه شوند، دوست صمیمی او سعید در جبهه به او ملحق شد و در گردان ۴۰۸ غواصان مشغول آموزش شدند و در عملیات کربلای ۴ شرکت نمودند و همان طور که در وصیت نامه اش پیش بینی کرده بود به درجه والای شهادت نائل آمد. سعید، دوست محسن، جریان عزیمتش را به جبهه این طور تعریف کرد که در يك شب خواب دیدم محسن با لباس سفید و زیبائی سوار بر اسب سفیدی در حرکت است و قصد دارد به سوی آسمان پرواز کند مدتی حیرت زده مانده بودم که چه کنم سرانجام تصمیم گرفتم با او همراه شوم او را صدا کردم، محسن ایستاد و مرا سوار کرد و همراه خود به سوی آسمان برد. من متوجه شدم که پایان کار ما چیست و چون راه را صحیح و بر حق تشخیص دادم به جبهه رفتم و با او مشغول آموزش فنون نظامی شدم. این مطلب نیز قابل ذکر است که سعید، دوست محسن، به خاطر آسیبی که در ناحیه ی پا هنگام تمرین فنون نظامی برداشته بود مرخصی داشت و نمی بایست در عملیات کربلای ۴ شرکت کند اما به مننظور این که از قافله عقب نماند، لباس غواصی دوستش را گرفت و همراه محسن در عملیات کربلای ۴ شرکت نمود و در همین عملیات بود که به همراه محسن به درجه رفیع شهادت نائل شد و خوابی که دیده بود اینچنین تعبیر گشت.

آقای مخدومی فرمانده گردان غواصان نقل می کند که نزدیکی های عملیات محسن نزد من آمد و گفت فلانی اجازه می دهی آخرین نماز جماعت را با هم بخوانیم؟ من تعجب کردم سؤال کردم چرا آخرین نماز! گفت شاید نماز ارا اقامه کردیم عملیات شروع شد محسن رفت و همچنان که پیش بینی می کرد آخرین نمازش بود.

نیز آقای اسدالله ایرانمنش نقل می کرد که ما با بچه ها روزها می رفتیم آموزش شنا و فنون غواصی، شب ها که بر می گشتیم لباس ها و کفشهایمان گل آلود بود، همه خسته بودیم می خوابیدیم، صبح که بر می خاستیم می دیدیم لباس ها و کفش ها تمیز شدند این کار سبب شد که ما کنجکاو شده مراقبت کنیم چه کسی این لباس ها را تمیز می کند، تا يك شب، متوجه

شدیم که محسن هنگامی که بچه ها بخواب می رفتند بلند می شد و لباس ها و کفش های همزمانش را لب جوی آب می برد و تمیز می کرد و آویزان می نمود تا خشک شود، سپس به نماز شب می پرداخت. شهید برهانی در عملیات کربلای ۴ در تاریخ ۶۵/۱۰/۴ در سن ۱۷ سالگی به درجه رفیع شهادت نایل شده مدت ده سال جنازه اش مفقود بود، تا اینکه در تاریخ ۷۵/۵/۳ بخاک سپرده شد.

### متن کل وصیتنامه ی شهید محسن برهانی

بسم الله الرحمن الرحيم

همه ما آدمهای ضعیف پر ادعا يك روزي چشم به جهان گشویدم شاید در اون لحظه چقدر هراسان بودیم و بیمناک، گریه هم کردیم، در جدایی محیط رحم اشک ریختیم و حتی جیغ کشیدیم هراسان و وحشتزده بودیم، بعد انس گرفتیم و باهاش دل بستیم قلبهامون با هم ارتباط پیدا کرد. محکم شد انگار با يك طناب ضخیم به هم بسته شدند، با همه مظاهرش دوست شدیم رفیق مخلص، بعضی جاها اون نامردی می کرد اما، ما همچنان صادقانه پیوند رفاقت را محکم تر می کردیم جای اینکه پند بگیریم بارها بهترین عزیزانمان را ازمون گرفت همانهایی که قبل از ما باهاش دوست بودند اما درس نگرفتیم بارها قصد جان خودمان را کرد اما کجاست پند گیرنده؟

در همین رفاقت ما، ندایی طنین افکند بدنمان را لرزاند از يك منع نور می آمد، مطلق نور، چقدر زیبا بود دلپذیر و دلنشین، خیلی بیشتر از دنیا جذب شدیم، حرفهای خوبی می زد خویش به این بود که هر چه میگفت راست می گفت، حقیقت را می گفت، می گفت: تو خیلی والاتر و برتر از این ها هستی عظمت و مقامت به این چند سال نیست اندازه اش نمی شه، جای نمی

گیره، تو از او بالاهايي اونجاها که الان به مغزت خطور نمي کنه تو از آن کمال مطلق هستي اين دوستت بد دوستيه اگر باهاش دوست شدي از تو مي بُره، اما اگر پشت بهش کردي بهت رو مياره، تازه اين تموم مي شه هیچکدام از مظاهر دلفریبش را بقايي نيست آنآ تمام مي شه پايان ميگیره، تموم مي شه، خيلي جاها هم بهش نمي رسي، خطيت مي کنه و به ريشت مي خنده، مسخره ات مي کند اما تو باز با صداقت دنبالش مي ري از همه مهمتر يك لحظه تمام مي شي، مي گویند پايان عمرت شده و تو حيران و سرگردون که چقدر دنيا نامرده، بعد از اين همه رنج و لذت هيچ نچشیده اي مثل يك شب تموم شد!

مي گفت: اين همه عظمتها و خلقتها مسخر توست، براي توست از اون اتم با چرزش تا كهشان با گردش از اون سلول كوچك اما پر از عجايب تا اتحادشون و يك سيستم عجيب تر با تمام عظمتها و عجايب و خلقتها از آن توست، و تو با اين مقام رفيعت مي تواني به عظمتهايي که در فطرت تو است برسي، ولي دلت را به اين چند سال خوش مي کني؟ جايگاه تو آن قدر والاست که مي تواني مثل خدا بشي از همه بالاتر ، ميتوني بگي «کن فيكون» اينقدر والايي، مي تواني همه پرده ها را بگشايي، پرده هاي غيب، محيط بشي به همه چيز انگار که خدائي ، چرا که با خدائي، وصل به الهي.

راست مي گفت: بارها دل از دنيا مي کنديم و طريق مي پيموديم اما باز غافل مي شديم چرا غفلت؟ با اين همه نور؟

تو دستوراتي که داده بود تا آدم بشيم بعد از بعض کلمات يا کلمه خيلي جلب نظر مي کرد. جهاد و بعد هم شهادت! عزم جهاد تمام بندهاي تنمام را مي گسست، زنجيرها را پاره مي کرد، آلودگيامون را پاک مي کرد جهاد ما را با سرعت سير مي داد مي فرستاد اون بالا و بعد در يك لحظه بعد شکفته مي شد و انفجاري خونين صورت مي گرفت و ما را در يك آن، مي گسلاند و به اعلي پيوند مي زد. آنوقت ديگه

محو بودیم در کمال، مات خدا، چرا که شهادت «لقاء الله» است.

پیر مرشد ما، راه را بر ما روشن ساخت، تکلیف را معین کرد تنها وظیفه ما جهاد است به حکم امام خلیلی ها عزم کردند و رفتند و جنگیدند، یکی شوم هم مثل، مثل هزاران فرزند دیگری که قدم برداشتند.

پدر و مادر عزیز و مهربانم می دانم که مرا دوست دارید و می دانم چقدر فراق برایتان دشوار است. حتی احتمال بیماری را در این فراق می دهم، اما همه ی ما برای چیز دیگری آمده ایم و تکلیف من جهاد بود و در این راه شهادت هم نیز.

این عنایت و رحم خاص خداوند بود که با کمال اعجاب شامل حال من شد تا در این راه گام بردارم و خدا را شکر می گویم که خودش ما را به این راه کشاند و حمد و ثناء، که شهادت را هم نصیب کرد، الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لتهدى لولا ان هدانا الله، و شما هم شاد باشید از این رحمت، شکر گویند که توانستید فرزند پرورش دهید تا در راه احیای دین جانبازد، جانی ناقابل.

پدر و مادر و برادران و خواهر عزیز می دانید که چقدر رحمت شامل حالتان شده است؟ می دانید چه رستگاری در انتظار شماست؟ امیدوارم انشاء الله عنایت و رحمتش همانگونه که بوده باز هم باشد و مرا قبول کند، در روز سختی و هراس و وحشت واقعی که جداً انسان ذوب می شود و به رحمت یکتای رحیم، به اون وعده های که خودش داده همه مون رستگار باشیم و در جوار رحمتش.

افتخار بر شماست در دنیا و آخرت. آهای اونهایی که از این عوالم بی خبرید آیا گمان می کنی دست از فرزند شستن آسان است، هیچ چیز هیچ چیز جزء خدا نمی تواند اینها را ظاهراً از هم جدا کند افتخار بر تمام خانواده های محترم شهداء.

عزیزانم من ظاهراً از شما جدا شده اما واقعاً به خدا قسم انشاء الله به شما نزدیکتر شده ام، مهم تر، آیا نشنیده اید که در روز قیامت همه از هم گریزانند اما ما به خواست خدا با شادی در کنار یکدیگر هستیم، دیگر از این نزدیکتر؟ خدایا مرا



قبول کن هر چند ناشایستم، آمین. اما بدانی برای این چیزها به جبهه نیامده ام هر چند آرزویم است، فرمان امام و حکم ایشان ما را به جبهه کشاند، به معبد حق. سالهای عمر من فدای عمر امام عزیز، فدای لحظه های عمر رهبرم، وظیفه همه ما جهاد است همه بدانند و بیایند به جبهه ها هر چند فکر می کنم آنوقت به یاری الله جنگ به نفع اسلام تمام شده باشد. اما وقت جنگی بود فرمان امام روشنگر راه است من برای دفاع از آیین مقدس اسلام و جنگ با کفار در جهت کسب رضایت الله به فرمان مقلد زمان روح الله آگاهانه و با بینش روشن عزم جهاد کردم و آرزویم کشته شدن در این راه و لقاء الله است. وه که چه زیبا پروازی است در بینهایت وجود مطلق و رستگاری واقعی و حقیقی.

والدین محترم و عزیزم و برادران و خواهرم از شما نور چشمان خواهش می کنم همیشه در یاد خدا باشید یک آن، غفلت نکنید همیشه ذکر بر لب داشته باشید این وصیت من بر شما قبول کنید مخصوصاً نمازهایتان را با حضور قلب بخوانید، قرآن را با معنی و مفهوم زیاد بخوانید همه اینها ذکر است چه بهتر که برای اموات و حتی شهدا باشد. چرا دستشان کوتاه است اگر چه خود نتوانستم اینگونه باشم، اما شما عامل باشید، دل از دنیا برکنید و عمرتان را یکسر برای خدا بدهید، همه مردم و امت مسلمان اینگونه باشند، چرا که رستگاری در این است، به نیت من و تمام شهدا مخصوصاً اونهایی که پدر و مادر نداشتند، غریبهای مفقودالآثر به فقیران و بینوایان مخلصانه کمک کنید، هر چه بیشتر بهتر، هر چه دست انسان علاقه از دنیا کمتر باشد رفتنش ساده تر است.

از برادران و خواهران خواهش می کنم به عنوان وصیت یک شهید که برادران است، خیلی درس بخوانید امیدهای این مملکت شماست شماها که مسئولیت و دیانت و شریعت و همدردی امت، حالیتان است برای خدا خیلی درس بخوانید و با درسهایتان به خداوند هر چه بیشتر نزدیک شود، که اینها خودش عبادت و اسباب تقرب به حق تعالی است.

از همه تان و تمام اقوام و آشنایان طلب بخشش دارم. هر کدام هر وقت توانستید برایم نماز قضا (حتی شکسته) بخوانید و روزه بگیرید و در مزارم بالای سرم قرآن و ادعیه و طلب مغفرت کنید.

محسن برهانی

## بیاد شهید برهانی و همه ی صف شکنان دفاع مقدس

از جبهه و جنگ  
گویمت باز  
آنانکه بحق بُدند  
دمساز  
پیکارگران عافیت  
ساز  
در راه خدا شدند  
جانباز  
رندان و بلاکشان  
سرباز  
سرداده براه بنده  
بنواز  
دارنده ی قلبهای  
غمّاز<sup>۱</sup>  
کردند چه حمله ها  
کوه آغز  
در بستر نرم و  
بسالش نواز  
آن غیرتیان اخگر  
انداز  
در حمله بر او  
مثال شهباز  
اندر صف دشمن  
دغلباز  
جا مانده دو صد  
نگفته ام باز  
گفتم به شما ز  
روی ایج باز  
آن سملکان عزت و  
نواز  
ایثارگران زندگی

اکنون که سخن گرفت  
رواز  
یادی کنم از حماسه  
سازان  
بیدار دلان اجنبی  
سوز  
آنانکه به مرگ  
خننده کردند  
آن صف شکنان و  
پاکبازان  
آن ره سپران وادی  
عشق  
صافی شدگان بحر  
عرفان  
با یاد حسین (ع) و  
بیاد مهدی (ع)  
آنگاه که ما بخواب  
بودیم  
در درّه و دشت و  
کوه و دریا  
با دشمن دون بُدند  
درگیر  
بردند یورش چو شیر  
غزبان  
من هر چه بگویم از  
عزیزان  
اما به همین کنم  
کفایت  
تا بیاد کنی ز  
سوخته نخلان  
از آن همه همت و

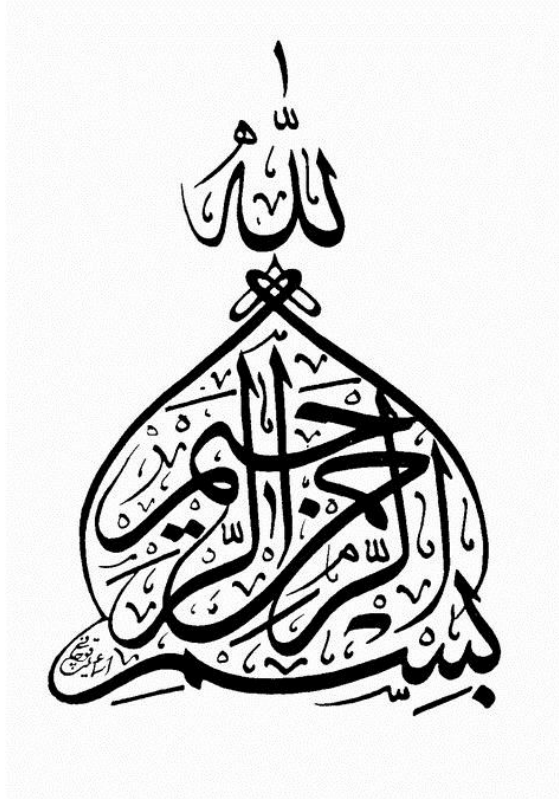
<sup>۱</sup> - غماز، یعنی صاف و شفاف

ســـاز  
 آن جان بکفان  
 دشمن انداز  
 در کشور خود به  
 امن دمـــاز  
 آن مخلص بی ریا و  
 بیـــی آاز  
 بودند ز عارفان  
 ممتـــاز  
 مرحوم امینـــی  
 ســـرافراز  
 آن صف شکنان رند  
 تکتـــاز  
 کردند مقام قرب  
 احـــراز  
 آن جان شدگان  
 درگـــه راز  
 آن مرد شهامت و  
 ســـرافراز  
 با هم همه جا  
 رفیق و همـــراز  
 از کاظمی آن عزیز  
 بیـــاناز  
 مردان خلوص و دست  
 دل بیـــاز  
 گشت او به مقام  
 قـــرب دمـــاز<sup>۱</sup>

رشـــادت  
 یادت نرود که گر  
 نبودنـــد  
 امروز من و تو هم  
 نبـــودیم  
 یادت آر کنون تو  
 موســـوی را  
 یوسف الهی، علی  
 ماهـــانی  
 عبداللهی آن موذن  
 عشـــق  
 بینا و علی  
 عابـــدینی  
 مغفوری و حاج علی  
 گرامـــی  
 حمید ضیاء علی  
 شـــفیعی  
 یـــادی بکنم ز  
 کـــازرونی  
 ایرانمنش و علی  
 ضـــیاء را  
 از شول چه نکته که  
 گویم  
 جعفرزاده و مشایخی  
 را  
 بر هانی با صداقت و  
 پـــاک

داماد چهارده ساله

بر اساس وصیت نامه ی شهید رضا  
دادبین



## فهرست مندرجات

### عنوان

### صفحه

۴۴	پیشگفتار
۴۶	فارغ التحصیل چهارده ساله
۴۷	داماد چهارده ساله
۴۸	پاسدار شهید
۴۹	حفظ حجاب
۵۰	انسانهای بی ادعا
۵۱	انتخاب آگاهانه
۵۲	خون نامه
۵۳	کرامتی از شهید
۵۴	نقل چند خاطره از شهید
۵۶	تابلو
۵۷	نامه یکی از همزمان شهید به پدر دادبین
	گوشه یی از نامه یی یکی از فرماندهان جبهه به
۵۸	پدر شهید
۵۹	اشاره ای به زندگینامه شهید رضا دادبین
۶۳	وصیت نامه یی شهید
۶۵	به یاد شهید بزرگوار رضا دادبین

## پیشگفتار

«کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا»، یعنی در هر زمان یزیدها و شمرهایی وجود دارند و امام حسین گونه ها و علی اکبرها و قاسم بن الحسن هایی را می طلبد، که در مقابل آنها بایستند.

آنگاه که یزیدیان زمان، این مستکبران تاریخ، در مقابل مظلومان و ملتهای محروم قرار گرفته و حقوق آنها را پایمال می نمایند، حسین گونه هایی هم پیدا می شوند و در برابر آنها صف می کشند و این مصداق فرمایش خداوند در قرآن است که «ما لکم لا تقاتلون فی سبیل... و المُستعفین من الرجال و النساء و الولدان»<sup>۱</sup>

خطاب به خدامدارن و آزادی خواهان و رادمردان دنیا، که چرا به خاطر خدا و یا وجدان بیدارتان برای دفاع از مستضعفین و محرومانی که آماج حملات مستکبران و زومداران قرار گرفته اند، به پا نمی خیزید؟

ای وجدانهای بیدار، چگونه ساکتید؟ و حال آنکه دشمنان انسانیت، مردم محروم را مورد حمله قرار داده و مال و جان و ناموس آنها را تاراج می کنند.

البته در این میان انسانهای بی درد و دنیاطلبی هم هستند که فقط در فکر منافع خود بوده و قلبهای آنان قدرت درک درد هم نوعان شان را نداشته و مانند حیوانات سر در آخور دنیا دارند، «اولئک کالانعام بل هم أضل»<sup>۲</sup>، آنان مانند چهارپایانند، بلکه گمراه تر.

آری در کربلاي ایران برای دفاع از دین و ملیت، امام حسین گونه ها و علی اکبر گونه ها و قاسم بن الحسن گونه ها، پا به رکاب کردند و در مقابل یزیدیان زمان جنگیدند.

یکی از این قاسم بن الحسن گونه های کربلاي ایران نوجوان چهارده ساله، شهید رضا دادبین، بود که در عین کمی سن، از غیرت و شهامت بزرگی

<sup>۱</sup> - قرآن مجید سوره نساء آیه ۷۵

<sup>۲</sup> - قرآن مجید سوره اعراف، آیه ۱۷۹



برخوردار بود. او به بهانه‌ی کم سن و سالی، نشستن در خانه و شنیدن حضور بیگانگان در میهن اسلامی نتوانست تحمل کند و لذا خود را به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل رساند و در خطوط مقدم با دشمنان دین و بشریت به جنگ پرداخت. او در عین داشتن جثه‌ی کوچک، ضربات بزرگی به دشمن وارد نمود و سرانجام، در راه دین و قرآن به شهادت رسید.

کتاب حاضر مجموعه‌ای از خاطرات و گفتارها و وصیتنامه‌ی این شهید بزرگوار می‌باشد که امید است برای همگان مخصوصاً جوانان و نوجوانان، درس‌چگونه زیستن و چگونه مردن باشد و با تعلیم گرفتن از درس‌های ایثار و فداکاری که شهیدان به ما دادند، از خداوند بخواهیم که مرگ ما را در شهادت در راه خودش قرار دهد.

بد نیست در اینجا به مطلبی که امیرالمومنین علی علیه السلام به عنوان بهترین دعا در خطبه‌ی ۱۳ نهج البلاغه توصیه می‌فرمایند و حضرت آیت الله جوادی آملی در کتاب عرفان و حماسه آورده اند، اشاره کنم: «از خداوند بخواهید شما را به منازل شهدا برساند، شهدا کیانند؟» شهدا، کسانی هستند که خطاب به بازماندگانشان پیام مسرت بخش دارند، می‌گویند شما نمی‌دانید، خدا با ما چه کرده است «یا لیث قوومی یعلمون بما غفرلی ربی و جعلنی من المکرمین»<sup>۱</sup>. آنکه شهید می‌شود به بازماندگان خبر می‌دهد که ای کاش بازماندگان من می‌فهمیدند اینجا چه خبر است! هیچ نگرانی برای شهید نیست، دین به ما چنین آموخت که بی‌صبرانه منتظر شهادت باشیم و به شهیدان بگوییم ای کاش ما هم مانند شما بودیم «یا لیثنی کنث معکم فاقور معکم فی الجنان مع الشهداء و

<sup>۱</sup> -قرآن کریم، سوره یس، آیه ۲۷

الصّالِحین و حسنَ أولئک زَفیقاً<sup>۱</sup>» آنها هم می گویند ای کاش می آمدید و می دیدید.<sup>۲</sup>

کرمان

پائیز ۱۳۸۵ محمد دانشی

### فارغ التحصیل چهارده ساله

ای چهارده ساله تو هنوز به سن بلوغ نرسیده، بالغ شدی و هنوز در حیاط خلوت دنیا بودی که از حیات دنیا گذشتی و بر ممات لبخند تمسخر زدی و مرگ را در حسرت ترساندت، مات کردی.

آنگاه که ساک سفر آخرت را بست، هنوز لباس حَضْر دنیا را درست نپوشیده بودی، تو هنوز می بایست تحت تربیت باشی که کارنامه ی پایان دوره ی مربی گری را دریافت نمودی.

آری، آن روز که جنازه ات را آوردند، گروه های هم سنت خود را بزرگتر از آنچه تصور می کردند، دیدند. آنها با دیدن جنازه، همه ی درسهای خود را خوانده تلقی کردند و فهمیدند که فارغ التحصیلی در کلاس درس و کتاب و مدرسه نیست،

بشوی اوراق اگر همدرس مایی که درس عشق در دفتر نباشد

معلمین تو، از تو درس چگونه زیستن و چگونه مردن گرفتند و سرافکنده و شرمسار در تشییع جنازه ات شرکت نمودند.

آن روز، تو استاد بودی و کلاس درست را در خیابان تشکیل دادی و همه مشایعت کنندگان محصل وار از تو درس عشق آموختند.

آری، شهدا، چراغهای هدایت را فرا راه مردمان می گیرند، تا به سرزمین پاکیها و وارستگی ها رهنمون شوند.

<sup>۱</sup> - مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین (ع) در روز عرفه، ص ۴۵۴

<sup>۲</sup> - عرفان و حماسه تالیف آیت ا... جوادی آملی ص ۱۰۷

راستی، ای چهارده ساله، تو هنوز به سن تکلیف نرسیده بودی که به همه ی تکالیف شرعی عمل نموده و امتحان پس داده و نمره بیست گرفتی. تو آن رند جرعه نوشی بودی که با یک ترانه به منزل رسیدی و ما ماندیم که تنها با یاد و خاطرات دل خوش کنیم. آری، اکنون شهیدان رفته اند و ما مانده ایم، آنها به مقام وصل رسیدند، و ما ماندیم و یاد روزهایی که در کنارشان بودیم، یاد فداکاریهایشان، یاد نمازهایشان، یاد راز و نیازها و گریه های نیمه شبشان. خدایا، به عزت شهیدان به ما توفیق ده که در راه آنها حرکت کنیم. خدایا، به ما توفیق ده که قدردان شهیدان بوده و اهداف آنها را در فراز و نشیبهای زندگی فراموش نکنیم.

### آمین یا رب العالمین

### داماد چهارده ساله

او تمامی آرزوهای جوانی خود را به پای اسلام و دفاع از ناموس این آب و خاک ریخت او لباس شهادت را بر لباس دامادی ترجیح داد و با خون خود خضاب کرد و چهره ی خود را نیز با آن آرایش داد و بدنش را با ترکش های دشمن زینت بخشید، تا یار، او را بیشتر بپسندد، آخر این ترکش ها اگر زشتی و روسیاهی در دو دنیا برای دشمن می آورد، برای رزمندگان و شهدای ما زیبایی و شکوه و عزت می آفریند، مگر امام حسین (ع) در روز عاشورا نفرمودند، که اگر دین حضرت محمد (ص) جز با کشته شدن من دوام پیدا نمی کند، ای شمشیرها مرا بگیرید. یعنی امام حسین (ع) شمشیرها را به جان خریدند و انگار آنها را در آغوش کشیدند و گویی هر شمشیری شاخه گلی بود که به ایشان هدیه می شد.

شهید دادبین گرچه از نظر جسمی و آداب و رسوم دنیایی به سن ازدواج نرسیده بود، اما روح پاکش آنچنان بزرگ شده بود که دامادی

ملکوتیان را بر دامادی این دنیا ترجیح داد. آری، عروسان عرش بر رضا صغیر زدند و از این دامگه دنیا به سوی خود خواندند.

پس ازدواج حقیقی از آن اوست. او از تبار قاسم بن الحسن ها بود که به آن عزیزان اقتدا کرد و به جای ازدواج دنیایی، ازدواج ماندگار اخروی را انتخاب نمود، او با علم به سخن مولا امیرالمومنین علیه السلام در مورد شهید که فرمودند: در اولین لحظه ی شهادت همسر بهشتی شهید به سوی او می شتابد و سر شهید را به دامن می گیرد و او را به آنچه خداوند برایش آماده کرده و فراهم آورده از گرامی داشت های عظیم مژده خواهد داد.<sup>۱</sup> باعث شد که این جمله را در وصیتنامه ی خود بنویسد: «ای کسانی که ناراحت هستید، خوشحال باشید که امروز روز ازدواج من است، نه روز مرگم».

### پاسدار شهید

شهید دادبین، در قسمتی از وصیتنامه خود می نویسد:

«ضمناً يك خواهش كوچك از شما دارم، كه اگر جنازه ام پيدا شد و دفن كرديد، روي سنگ قبر من بنويسيد: پاسدار شهيد رضا دادبين».

مسلماً در این تذکر شهید رمز خاصی نهفته است که ما از آن بی خبریم.

می دانید که دشمنان ما از سپاه خوششان نمی آید، چون يك مجموعه ای فداکار و جان نثار برای اسلام و مملکت می باشد و به همین دلیل امام ره می فرمایند «اگر سپاه نبود کشور هم نبود» دشمن می خواهد که سپاه نباشد و به تبع آن کشور هم نباشد.

و از اینجا ارزش سپاه برای ملت ما روشن می شود و می طلبد که با تمامی وجود پشتیبان

<sup>۱</sup> - کتاب «شهادت خط سرخ آل محمد (ص)» صفحه ۹۵ به نقل از تفسیر مجمع البیان جلد ۲ ص ۵۳۸

سپاه باشیم، زیرا که تضعیف سپاه، تقویت دشمن است و کسانی که آگاهانه و یا ناخودآگاه به تضعیف سپاه می پردازند، در حقیقت آب به آسیاب دشمن می ریزند.

شهید دادبین میداند که سپاه مظهر قدرت ایران است و دشمنان از سپاه می ترسند، سپاه دل دوستان را شاد و قلب دشمنان را به درد می آورد، و در میادین نبرد حق علیه باطل، پیروزیهای سپاه بارها دل امام و امت و به تبع آن دل ائمه ی اطهار و رسول الله را شاد کرده است و چه ارزشی برای سپاه در نزد خدا و رسول از این بالاتر، شهید می داند، به خاطر همین فداکاریهای مخلصانه، آنقدر مقام معنوی سپاه بالا رفت که امام ره فرمودند: ای کاش منم یک پاسدار بودم و این سخن کوچکی نیست و امام هم اهل تعارف نبود.

لذا این نوجوان هوشمند و زرنگ با توجه به این نکات است که می خواهد نام پاسدار را بر خود نهد تا مشمول آنهمه عنایات حضرت امام (ره) و خوبان درگاه الهی قرار گیرد.

### حفظ حجاب

.... وای خواهر، بروید و آموزش نظامی ببینید که روزی به درد شما می خورد، و از همه چیز مهمتر همین که حجابت را حفظ کن، که دشمن از همین چادر و حجاب شما می ترسد.

قسمتی از وصیتنامه ی شهید رضا دادبین شهیدان فرزندان قرآن و اسلامند و اگر اسلام را نفهمیده بودند، حاضر نبودند برای آن جان فشانی کنند، دقت کنید فرمایش رهبر را در مورد بزرگی مقام شهید که فرمودند «شهدا

مانند آیه های قرآن عزیز می باشند» آری، آنها عصاره ی اسلامند و جز از اسلام نه می گویند و نه می خواهند، اشاره شهید به حفظ حجاب، سخن قرآن و خداوند است، که بی توجهی

به آن، بی توجهی به قرآن و خداست به دنبال این توصیه به نکته خاصی اشاره می‌کند و آن اینکه «دشمن از همین چادر و حجاب شما می‌ترسد».

این نوجوان چهارده ساله می‌خواهد بگوید، این جمله را که می‌نویسم برای پر شدن صفحه‌ی وصیتنامه ام نیست و یا چیزی نیست که چون همه می‌گویند منهم کلامی گفته باشم، خیر، او می‌خواهد بگوید که من چیزی می‌فهمم که مبتلایان به بدحجابی یا نمی‌فهمند و یا نمی‌خواهند بفهمند و آن اینست که «دشمن از حجاب شما می‌ترسد»

یعنی دشمن شمای بدحجاب را دوست می‌دارد و آفرین می‌گوید، اما دل خدا و رسول و ائمه و مومنین از این کار به درد می‌آید.

دشمن، حجاب را نماد اسلام می‌داند و چون از گسترش اسلام نگران است، حجاب را سرکوب و بی‌حجابی و بدحجابی را ترویج می‌نماید.

و به همین خاطر است که بسیاری اروپایی و امریکایی از ورود دانش آموزان محجبه به مراکز آموزشی جلوگیری می‌نمایند.

### انسانهای بی ادعا

شهید بزرگوار، رضا دادبین در وصیتنامه خود به دو نکته اشاره کرده است که هر دو دالّ بر تواضع و فروتنی این شهید می‌باشند، ناگفته نماند که همه‌ی شهیدان یکی از صفات برجسته‌شان تواضع و خالی بودن از هر نوع ادعا است.

آری خود مطرح کردن و خودنمایی متعلق به انسانهای تو خالی و دنیا زده است، هر چه انسان در مراتب کمال انسانی بالاتر می‌رود، از این مسائل دورتر می‌گردد و هر چه از درجه انسانیت تنزل می‌کند، به این مسائل نزدیکتر می‌شود.

انسانها در سایه‌ی تقوا و ترک گناه از دنیا و مادیات دور شده و به خدا نزدیکتر می‌

گردند. شهیدان در چنان قله ای از کمال قرار می گیرند که دنیا و مافیها در نظرشان بسیار کوچک است، ولذا می بینیم که همه ی شهیدان در عین حال که به حد نهایی ایثار و خدمت به مردم رسیده اند، اما هیچ توقع و ادعایی بر این مردم نداشته، بلکه گاهی خود را بدهکار هم می دانند.

شهید دادبین از آن مردان بی ادعا است که در يك جا از وصیتنامه خود می نویسد: «مادر، اگر چیزی از جنازه من باقی نماند و یا جنازه ام پیدا نشد، بیشتر خوشحال باشید و به مردم نقل و شیرینی بدهید»

و در جای دیگر می نویسد «ای امت حزب الله، ای امت رسول الله، و ای پیروان روح الله من احساس حقارت می کنم که شما مردم، اگر جنازه ام کامل باشد، يك تن سنگین پاره پاره بیش از ۵۰ کیلو را روی دستهای مبارکتان حمل کنید» و اینجاست که وقتی می گویند، کجایند، مردان بی ادعا، يك حقیقتی را عنوان می کنند، نه يك شعار را.

### انتخاب آگاهانه

«من از روی هوا و هوس به جبهه نرفتم، بلکه به «هل من ناصر ینصرنی» اما بزگووارم لبیک گفتم و به جبهه رفتم و به «هل من ناصر ینصرنی» حسین بزگووارم لبیک گفتم و شهید شدم» قسمتی از وصیتنامه ی شهید رضا دادبین دشمنان قسم خورده ی این ملت تبلیغ می کردند، که این بچه ها را به زور به جبهه می فرستند و یا در قبال پول کلانی، آنها را می خرنند و بعضی افراد نادان و از خدا بی خبر هم می گفتند، این بچه ها از درس و مدرسه فرار می کنند و به جبهه می روند.

شهید دادبین، نوجوانی که در سایه طهارت نفس، چشمه های باطنی وجودش باز شده و از این مسائل و حرفهای منحرفان آگاه است، لازم دانسته در وصیتنامه خود به این مطلب اشاره کند و به دشمنان دین و قرآن بفهماند که آنچه شما تصور می کنید بر باطل است. من و تمامی جوانهایی که برای دفاع از ناموس اسلام و مملکت به جبهه می رویم انسان های چشم و گوش بسته ای نیستیم، ما آگاهانه این راه را انتخاب کرده ایم و هیچ نیرویی از بیرون برای رفتن ما به جبهه بر ما تحمیل نشده و آنچه ما را ترغیب به حرکت به سوی میادین نبرد علیه دشمنان کرده جوشش درونی ما در دفاع از اسلام بوده است، و پاسخ به ندای حسین زمان، یعنی خمینی کبیر.



### خون نامه

يك هفته از شهادت رضا دادبین گذشته بود که جنازه ي او را آوردند. او از ناحیه ي کتف، زخم کاری بر داشته و در اثر خونریزی به داخل ریه به شهادت رسیده بود.

هنوز پس از هفت روز خون تازه از محل زخم می جوشید والدین شهید، فرصت را غنیمت شمرده و در آن بحبوحه و گریه و زاریها، با يك آرامش خاصی، به فکر افتادند، که اکنون که خون به خانه آمد و فضا را معطر نموده، بهتر است خون نامه ای هم داشته باشیم و لذا پارچه ای را از خون شهید رنگین کردند تا آن را هم برای خود و هم برای تحویل به امام زمان (عج) نگه دارند. آن روز که جنازه ي شهید چهارده ساله را آوردند، غریبها می گریستند تا چه رسد به خودیها.

اما آنچه در تصور والدین می گذشت، خیلی فراتر از آن بود آنها در يك لحظه نسلهاي بعد از خو را در خاطر گذراندند، نه تنها آنها، بلکه اینها که الان به سر و سینه می زنند، آیا تا همیشه با شهید هم عهد می مانند؟ نکند یکسال، ده سال، بیست سال، ۶۰ سال دیگر از یادشان رود و خدای ناکرده در کشاکش روزگار تغییر مسیر داده و ایده ها و افکار و راه شهید را فراموش و یا خدای نکرده محکوم نمایند. لذا این آدمهاي دور اندیش (البته این اندیشه احتمالاً خالی از توجهات الهی و عنایت امام زمان (عج) نبوده است) بر آن شدند تا با نگهداری خون نامه ي شهید، نسل اندر نسل خود را بیمه نموده و هر لحظه به یاد آنها بیندازند که خون برادر را باید پاس داشت.

والحق هیچ چیز اعم از لباس، دست نوشته، وصیتنامه و کتاب و حتی قبر شهید نمی تواند به اندازه ي این پرچم آغشته به خون شهید اثر داشته باشد و خاطره ها را زنده نگه دارد و عامل توجه به راه و اهداف شهید باشد، چون این پرچم حامل قسمتی از بدن شهید است. که در نزد ما مانده و لذا نمی توان به سادگی آن را فراموش کرد و به جد باید به والدین بزرگوار شهید با این بینش عالی هم آفرین گفت و هم تبریک.

آن پرچم، هم اکنون در موزه ي دفاع مقدس کرمان خودنمایی می کند و صد البته که باید تا ظهور

امام زمان (عج) تعالی فرجه الشریف بماند و به آن حضرت نشان داده شود، زیرا این بچه ها برای خدا و اسلام و امام زمان می جنگیدند و در تمام حرکات و سکناتشان نام خدا و ائمه، مخصوصاً امام زمان (عج) را بر زبان داشته و معتقد بودند که امام زمان (عج) در لحظات شهادت به دیدارشان می شتابد و درست هم همین بود.

### گرامتی از شهید

آنروز وقتی بر سر قبر شهید رسیدم، مرد غربی را دیدم که با گلاب قبر را می شست و یک بسته گز هم در کنارش بود، با خود گفتم بنده ی خدا، اشتباهی آمده و نمی داند که این قبر مربوط به او نیست، بدون اینکه خود را معرفی کنم که پدر شهید می باشم، پرسیدم با این شهید آشنایی داشتید؟ گفت، خیر، من اهل اصفهان هستم، مدتی پیش برای امتحان کنکور به کرمان آمدم و روزی هم به زیارت قبور شهدا رفتم و از ارواح شهدا قبولی در کنکور را خواستار شدم، در همان حال توجهم به این شهید جلب شد و مجذوب او گردیدم و از او خواستم کمک کند. اتفاقاً حاجتم برآورده شد و قبول شدم.

در عین حال یقین نداشتم که قبولی صد درصد مربوط به شهید بوده است و با خود گفتم این دفعه طلب رفتن به حج عمره را در کاروانهای دانشجویی می کنم و اگر قرعه به نامم افتاد، آنوقت یقین پیدا می کنم که از ناحیه ی این شهید دعایم مستجاب شده است. این نیت را در دل گذراندم و پس از قرائت فاتحه به منزل برگشتم، طولی نکشید که اسامی قبول شدگان حج را اعلام کردند و من قبول شده بودم و بواسطه ی لطف خداوند و عنایت شهید به مکه مشرف شدم. اکنون چند روزی است که برگشته ام. لازم دیدم سر قبر شهید آمده و عرض ادب نمایم از اینکه واسطه شده تا دعای من مستجاب شود، قدردانی و تشکر نمایم.

آری، کیست که منکر این حقیقت باشد که شهدا در نزد خدا مقامی عظیم دارند و هر گاه کسی به آنها مراجعه کند، می توانند از خدا بخواهند که حاجت او را برآورده سازد، شهدا واسطه ی فیض

اند و مسلماً از طریق آنها میشود خواسته ها و حاجات خود را به درگاه حضرت احدیت منتقل کرد و هم آنها هستند که در نزد خدا از انسان حاجت مند دفاع کرده و طلب برآورده شدن حاجت او را می نمایند و البته به احترام شهید، حاجت برآورده می شود. مگر در جایی که مشیت الهی نباشد.

از خداوند متعال می خواهیم که ما را قدردان خون شهدا قرار داده و بیش از پیش به ارزش شهید و مقام شهدا آشنا گردیم و آنها را الگوی زندگی قرار داده و هم از طریق آنها رفع مشکلات خود را از خداوند درخواست نماییم.

آمین یا رب العالمین

### نقل چند خاطره از شهید

پدر شهید فرمودند: روزی بیست و دو درخواست نمود که به او دادم و بعد متوجه شدم که درب خانه ی همسایه را زد. بعد از برگشت، پرسیدم، درب خانه همسایه چه کار داشتی؟ گفتم، دیروز وقتی می خواستم ماشین خودمان را پارک کنم، به تعلق عقب ماشین آنها گرفت و تَرَک برداشت. لذا این ۲۰ و دو را که قیمت تعلق می شد به همسایه دادم که دین آنها به گردنم نباشد. البته نه همسایه و نه ما از جریان خبر نداشتیم.

آقا رضا نقل می کرد یک روز با هم رزمان درسنگر نشسته بودیم و یکی از برادران در حالی که نارنجی در دست داشت مشغول صحبت بود، که ناگهان نارنجک از دستش افتاد، در حالی که از ضامن خارج شده بود، و درست لحظه ای که همه منتظر انفجار نارنجک بودیم، گفتم (یا مهدی ادرکنی) و نارنجک بدن اینکه عمل کند چون تکه سنگی وسط سنگر ماند. آنرا برداشتم و به بیرون پرتاب کردم.

پدر شهید نقل می کنند پس از شهادت آقا رضا یک روز بعد از ظهر سه نفر از برادران پاسدار که هر سه غریبه بودند به خانه ما آمدند. بعد از معرفی، فهمیدیم، از فرماندهان و همرزمان

آقا رضا هستند. تعریف می کردند که ما خودمان آقا رضا را در خط دیدیم که در هاله ای از نور و غبار بود. به او گفتیم مگر شهید نشده ای، گفت: چرا، ولی به کمک شما هم می آیم، از ایشان سوال کردیم، از ما چه می خواهی برایت انجام دهیم. گفت می خواهم به پدر و مادر من سر بزنیید و ما امروز به خاطر توصیه شهید به خدمت شما رسیدیم.

وقتی یکی از برادران موقع آموزش زخمی شده بود با وجودی که آقا رضا در آموزش های سنگین احتیاج به تقویت داشت، مع ذلك با اصرار، خون هدیه کرد، به طوری که گفته اند، باید وزن کسانی که خون می دهند، از یک مقدار معین کمتر نباشد و رضا تعدادی آچار ماشین و چند تکه سنگ و خرده آجر که از پیاده رو و جوی آب جلو هلال احمر پیدا کرده بود در جیب خود گذاشت تا از نظر وزنی مشکلی پیش نیاید و بتواند خون هدیه کند.

و بالاخره، روزهای آخر عکس تهیه می کرد و می گفت برای بعد از شهادت می خواهم. او قبل از رفتن به جبهه وصیتنامه نوشت و گفت پشت عکس امام است، بعد از شهادت بخوانید.

## تابلو

برای یکی از شهدای آشنا با خانواده ی شهید دادبین تابلویی تدارک دیده شده بود که بالای قبر شهید نصب شود.

آقا رضا که برای گذراندن مرخصی از جبهه به کرمان آمده بود، به محض اینکه چشمش به تابلو افتاد، گفت این تابلو را برای من تهیه کرده اید؟ گفتند خیر، شما که شهید نشده ای که تابلو تهیه کنیم، مگر می شود مرگ و شهادت را پیش بینی کرد و جلوتر تابلو تدارک دید؟ با طمانینه ی خاصی گفت: آری، بعضی اوقات بعضی افراد می توانند مرگ و یا شهادت خود را پیش بینی کنند.

گفتیم، مگر از آن افرادی که چنین تصوراتی داری؟ گفت، مانند آن افراد شدن کاری ندارد، پاک و خالص شوید و دل در گرو خدا ببندید و خواهید دید که نه تنها مرگتان را می دانید، کی صورت می گیرد، که حتی چیزهای دیگر را هم که دیگران نمی بینند، می بیند و کارهایی که افراد دیگر نمی توانند بکنند، می کنید.

این را گفت و قضیه تمام شد. بعد از چند روز مجدداً به جبهه برگشت. ما هنوز تابلو را نصب نکرده بودیم که خبر شهادت او رسید و همانطور که خودش گفته بود، تابلو را بالای قبرش نصب نمودیم.

## نامه ي يكي از همزمان شهيد به پدر شهيد دادبين

با سلام و درود بر منجي عالم بشریت حضرت مهدي (عج) و با سلام و درود بر شهداي اسلام از صدر اسلام تا كنون. در مورخ نهم اردیبهشت ماه سال هزار و سيصد و شصت و يك، نزديك غروب آفتاب بود، گرداني را كه بنده ي حقير به عنوان بسيجي در آن حضور داشتم، به پشت خط آوردند و در آنجا مستقر شدیم. در آن غروب خيلي از بچه ها حال و هوایي غير قابل وصف داشتند، در همین مکان بود كه شهيد بزرگوار آقا رضا دادبين كه در شب قبل در عملیات شركت داشتند، به عنوان بي سيم چي گردان و راهنما معرفي شدند و با توجه به اينكه بي سيم چي نیاز به كمكي داشت، فرماندهي گردان (شهيد بزرگوار آب بر) نیروها را به خط كردند و اظهار داشتند كه شما خودتان كمكي انتخاب نماييد و در اینجا بود كه بنده ي حقير سعادتي نصيبم شد و شهيد بزرگوار بنده را انتخاب كردند. از بدو صحبت با ایشان از حالاتشان مشخص بود كه ایشان از طرف پروردگار دعوتنامه ي خود را دریافت نموده اند و خودشان اطلاع داشتند كه به فيض شهادت مي رسند، در اين رابطه كار با بي سيم را براي من توضيح دادند و ب ه نحوي كه در پايان آموزش کوتاه مدت ۱۰ الي ۱۵ دقيقه اي، فرمودند اگر من طوري شدم، شما مي توانيد كار با بي سيم را انجام دهيد. نماز مغرب و عشا را به جماعت اقامه كرديم و شهيد بزرگوار پس از اقامه ي نماز فرمودند: من خسته ام، چند لحظه استراحت مي كنم و شام نمي خواهم، ایشان تا حدود ساعت ده استراحت كردند و ساعت ۱۰ شب به طرف خط حركت نمودیم، تقريباً ساعت يك بامداد بود كه به نزديكیهاي سنگرهاي دشمن رسيدیم، ناگهاني تيري به صورت من اصابت كرد و بنده با خون خود روي باطري بي سيم با

انگشت نوشتم: رضا جان خداحافظ، اما سعادت با بنده ی بی مقدار یار نبود و من لیاقت شهادت را نداشتم. حتی لایق نبودم که تا پایان عملیات با شهید بزرگوار همراه باشم. اما امیدوارم که ایشان مرا فراموش نکنند و در روز رستاخیز شفاعتم نمایند.

**گوشه ای از نامه ی یکی از فرماندهان جبهه به پدر شهید**

دشمن به خاک اسلامی ما تجاوز کرده بود و با موشک شهرها را می زد و کودکان و پیرزنان و پیر مردان و جوانان ما را قتل عام می کرد. راستی، چه کسی باید جلو آنها را بگیرد؟ جز افرادی مثل آقا رضا، پسر شما، که ایستاد و جلو آنها را گرفت و چنان سیلی ای به صدام زد که نامش در تاریخ به نام آقا رضا، فرمانده لشکر اسلام، فرزندی از ایران و کرمان ثبت شد. آری، پدر شهید، نمی خواهم شما را روحیه بدهم. شما خودت روحیه داری، من ندارم، چون من آخرین نفس را می کشم، در عملیات سوم بیت المقدس روی روی مین رفتم، منفجر نشد، چرا؟ جواب آن با خداست، رضا، جوان پاک و در راه خدا....

### اشاره ای به زندگینامه ی شهید رضا دادبین

او در سال ۱۳۶۶ در شهر کرمان، در خانواده ای متدین و انقلابی به دنیا آمد.<sup>۱</sup> چهار ساله بود که خواندن و نوشتن آموخت و در نه سالگی با شرکت در امتحانات متفرقه، به دوره ی راهنمایی راه یافت. از اول نوجوانی بعد از خانه به اولین جایی که دل بسته بود، مسجد بود و اهالی مسجد با شناختی که از رضا داشتند، ایشان را به عنوان تکبیرگوی مسجد انتخاب کردند. رضا کم کم بزرگ و بزرگتر می شد. خانواده ی او که از ناراضیان رژیم ستم شاهی و از مریدان امام خمینی (ره) بودند. در مورد امام و شخصیت والای آن بزرگوار برای بچه ها حرف می زدند.

رضا فهمیده بود که گاهی پدر یا عموهایش تحت تعقیب سازمان اطلاعات (ساواک) رژیم هم هستند. در آغاز سال ۵۷ که اعلامیه های امام می رسید، رضا از کسانی بود که شبانه اعلامیه دعای امام را پخش می کرد. آشنایی با سیره ی امام و اهداف بلندی که آن حضرت دنبال می کرد برای بچه های مستعدی مثل رضا جاذبه خاصی داشت، رضا از همان کسانی بود که امام (ره) در توصیفشان در سال ۴۲ به ماموران رژیم شاه گفته بود، یاران من در گهواره هستند، با آغاز راه پیمایی ها، رضا به همراه پدر و سایر فامیل فعالانه در تظاهرات علیه رژیم شرکت می کرد. گاهی با پاشیدن گلاب به صفوف راه پیمایان، خدمت می نمود.

شهادت عموی بزرگوارش مهندس ناصر دادبین در ۲۴ آذر ماه سال ۱۳۵۷ به دست دژخیمان رژیم شاهنشاهی اثر خارق العاده ای بر روحیه ی رضا

<sup>۱</sup> - پدر شهید، حاج منصور دادبین از فرهنگیان اصیل و انقلابی و مادر ایشان از زنان متدینه ی شهر محسوب می شوند.



گذاشت و او را بیش از پیش به پلیدی حکومت طاغوت و طاغوتیان آگاه کرد و در مقابل، حقانیت امام و راه او برای رضا بیشتر روشن شد.

او دیگر عاشق امام شده بود و از اینکه حکومت دست نشانده ی استعمار آمریکا، مردم بی گناه ایران را به قتل می رساند. بسیار ناراحت بود و با شهید شدن عمویش، بغض و کینه علیه استکبار، در دلش زبانه می کشید، تا اینکه جنگ تحمیلی آغاز شد.

اکنون رضا خیلی زیبا و رشید و مهربان و دین باور و معتقد به اصول و مبانی اسلامی شده بود. با وجودی که به سن تکلیف نرسیده بود، در انجام عبادات و خواندن قرآن منظم بود. خیلی خوب رانندگی می کرد (حتی با ماشین های سنگین). نقاشی و خط جالبی داشت. دفتر نقاشی او شامل تصویر اسلحه، آرم سپاه، یا مهدی، لا اله الا الله و شعارهای انقلابی و دعاهای ائمه بود.

یک سال از شروع جنگ گذشته بود و او در سن چهارده سالگی پس از طی دوره ی تعلیمات نظامی به جبهه ی ذرفول شتافت و از نزدیک طعم جنگ و داغی گلوله انفجار مین و قساوت دشمن و مظلومیت یاوران اسلام را لمس و به خوبی حس کرد. از هوش و ایمان و ایثار او، همزمان و فرمانده اش حرفها گفته اند. او آنچنان درخشید که فرمانده اش او را نابغه در خنثی کردن مین و شناخت موقعیت معرفی می نمود و می گفت رضا با گذشتن از میدان مین و نفوذ به سنگرهای دشمن و با تهدید به انفجار نارنجک از مزدوران بعثی تسلیم و اسارت می گرفت.

هر وقت نامه می نوشت، آخر هر جمله به جای نقطه آرم جمهوری اسلامی و در آخر نامه هایش در محل امضا، کلمات عاشق الله را با رمزی مخصوص می نوشت و وقتی از او سوال می کردند، رمز

امضایت چیست؟ فقط عاشق الله را می گفت و بقیه را توضیح نمی داد.

او پس از سه ماه به کرمان آمد و اولین حرفش پس از سلام این بود که آمده ام خداحافظی کنم و به جبهه برگردم.

می گن عاشقی محاله باشه ما محل و دیدیم

خیلی ها میگن خیاله ولی ما خیال و دیدیم

برای پدر و مادر و سایر بستگان تغییر حالت رضا کاملاً مشخص شده بود و خبر از حوادث آینده می داد. خود رضا گاهی تلویحاً با سخنانش این دیدار را دیدار آخر می دانست و با پدر و مادر از شهید و شهادت حرف می زد. خانواده ی شهید نقل می فرمودند که:

با شروع عملیات بیت المقدس اصرار بی حد داشت که به جبهه برود و با هیچ منطقی قانع نمی شد که صبر کند تا برادرش از جبهه برگردد. می گفت، صحیح نیست که برادرانمان حمله داشته باشند و ما اینجا باشیم و بالاخره، تصمیم قطعی بر رفتن گرفت.

موقع رفتن از اینکه لباسش آرم سپاه نداشت، ناراحت بود و در جواب ما که گفته بودیم «اگر با لباس سپاه یا روحانی به اسارت عراقی ها در آید سرتان را می برند». با خنده ی مخصوصی گفت: این آرزوی ماست که مثل علی اکبر امام حسین (ع) شهید بشویم. آنقدر آماده ی شهادت بود که وقتی با او مصاحبه ی رادیویی شد که چه پیامی برای مردم دارید، گفت:

«وصیت من این است که متحد باشید!»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - به کار بردن کلمه «وصیت من» دلیل بر این مسئله است که او شهادت خود را قبلاً پیش بینی کرده و لذا آماده ی شهادت بوده است، و این خود امر مهمی است.

وقتی که به اهواز می‌رسند، چون قبلاً هم آموزش دیده و به جبهه رفته بود، از برادران خود جدا شده و خود را به خط مقدم می‌رساند و با تحویل گرفتن بی‌سیم با چند نفر از برادران، گروه کربلا را تشکیل داده و به حمیدیه می‌روند و با گذشتن از نی‌زارها و کانالها به خاک ریزهای عراقی‌ها می‌رسند و پس از درگیری شدید و خاموش کردن تیربار ضد هوایی دشمن که با آن به نیروهای ما شلیک می‌کرده، خود را به تانکهای دشمن می‌رسانند و با انهدام یکی دو تانک دشمن که آرپی‌جی به سختی بر آنها موثر بوده در ساعت ۳/۵ بامداد روز ۶۱/۲/۱۰ از ناحیه ی کتف مجروح می‌شود. در این موقع، بی‌سیم و رمز را به برادران می‌سپارد و شروع به خواندن سرود «دستغیب صد پاره شد دیگر نمی‌آید» و شهادتین می‌نماید.

برادران جراحت را پانسمان می‌کنند، اما خون به داخل ریه می‌ریخته، که تصمیم می‌گیرند او را به پشت جبهه منتقل کنند رضا می‌گوید: فاصله زیادی تا پشت جبهه داریم و آتش ما و دشمن شدید است و من هم در بین راه شهید می‌شوم، شما چرا به خاطر من خودتان را به کشتن دهید، و چون در لحظات آخر جان دادن دست و پایم بی‌اراده حرکت می‌کند، ممکن است جای ما را دشمن شناسایی کند، به رویم دراز بکشید یکی از برادران می‌گوید، برایش آب بیاورید. رضا می‌گوید، دنبال آب نروید، مرا رو به قبله بخوابانید تا از آبهای بهشتی که برایم می‌آورند بنوشم. آنها به محض اینکه دستورش را اجرا می‌کنند، جان به جان آفرین تسلیم می‌نمایند. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

## وصیت نامه ی شهید

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله القاسم البحارین

### با مادر:

مادر معزز و گرامی، اجر تو از من هم فکر کنم بیشتر باشد و به شما وصیت می کنم که در مرگ پر افتخار من گریه و حتی ناله نکنی، بلکه من نمی بینم مردن را چیزی جز سعادت که چه بگویم این مردن هم نیست، بلکه شهادت است و اگر حرف مرا قبول کنی، شهید یعنی شاهد و ناظر بر کارهای شما و دیگران. و ای مادر، اگر چیزی از جنازه ام باقی نماند و یا جنازه ام پیدا نشد، بیشتر خوشحال باشید و به مردم نقل و شیرینی بدهید که آن روز، روز پیروزی کامل من و روز مرگ دشمن است. ضمناً یک خواهش کوچک از شما دارم که اگر جنازه ام پیدا شد و دفن کردید، روی سنگ قبر من بنویسید که «پاسدار شهید رضا دادبین».

### با مردم:

ای امت حزب ا...، ای امت رسول ا... و ای پیروان روح ا...، من احساس حقارت می کنم که شما مردم اگر جنازه ام کامل باشد، یک تن سنگین پاره پاره بیش از ۵۰ کیلو را روی دستهای مبارکتان حمل کنید. ای کسانی که ناراحت هستید، خوشحال باشید که امروز روز ازدواج من است، نه روز مرگم.

### با برادر و خواهرانم

به نام خداوندی که دشمنان اسلام را از احمقها انتخاب کرد.

برادر، من که موفق به زیارت شما نشدم، وقتی رفتم شما هم جبهه بودید، شما هم ناراحت نباشید. من از روی هوی و هوس به جبهه نرفتم،

بلکه به «هل من ناصر ینصرنی» امام بزرگوارم لبیک گفتم و به جبهه رفتم و به هل من ناصر ینصرنی حسین بزرگوارم لبیک گفتم و شهید شدم. از شما فقط یک خواهش دارم که ادامه دهنده ی راه شهید و دیگر شهیدان گمنام باشید و به گفته های امام بزرگ و عزیز و نائب امام زمانتم خمینی کبیر گوش فرا دهید، و ای خواهر، بروید و آموزش نظامی ببینید که روزی به درد شما خواهد خورد و از همه چیز مهمتر همین که فقط حجابت را حفظ کن که دشمن از همین چادر و حجاب شما می ترسد. و همیشه به گفته های امام خوب دقت کنید. از خداوند پیروزی همه ی مستضعفین بر مستکبرین را خواهانم.

## به یاد شهید بزرگوار رضا دادبین

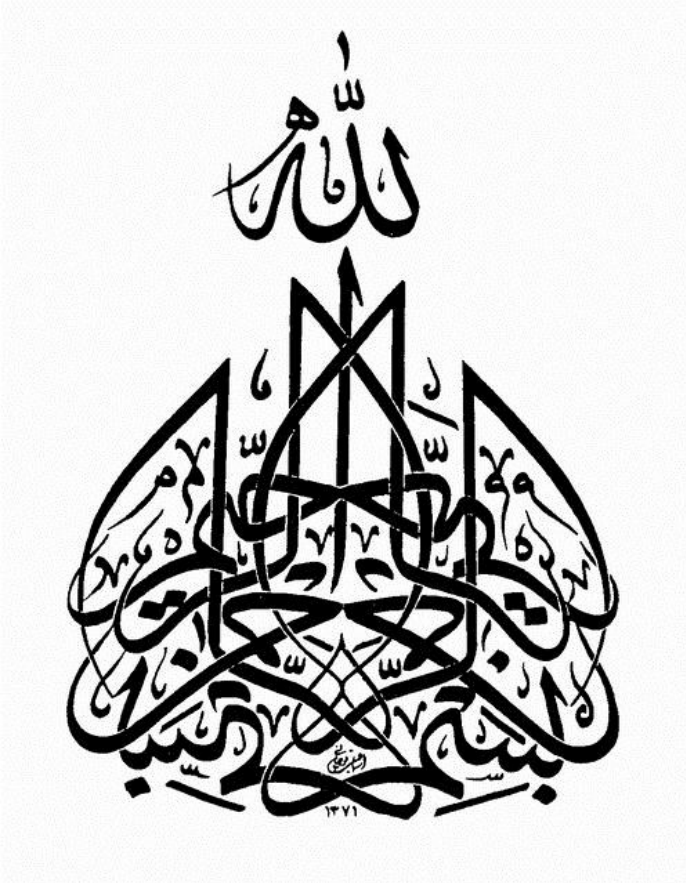
نظری بلبل شیدا به سوی گلها کرد  
 گل خزان گشت و سفر از چمن  
 دنیا کرد  
 هیچ کس نیست بپرسد که در این غربت تلخ  
 چه جفاها که فلک با من و دل  
 یکجا کرد  
 چارده ساله بسیجی که در ایام شباب  
 با فدا کردن جان دین خدا  
 احیا کرد  
 اولین بار چو بر معرفت خویش رسید  
 بر ضمیر دل خود نام خدا هیجا  
 کرد  
 صبحگاهی خوش و سرمست به گلزار خزید  
 شامگاهان سفر از فرش سوی بالا  
 کرد  
 هر گلی می شکفت تا چمن آرا گردد  
 او گلی بود که نشکفت و چمن  
 شیدا کرد  
 قبه عرش خدا منزل و ماوایش بود  
 گرچه در گوشه ی این خاک دنی  
 ماوا کرد  
 خنده رو صورت و خوش سیرت و خوشخوی و وزین  
 این چنین بود که در گوشه  
 دلها جا کرد  
 او ز حق راضی و حق نیز به استقبالش  
 آیه ی راضیه مرضیه را نجوا  
 کرد  
 جذبه ی عشق چنان بیخود و مدهوشش کرد  
 که ز خود فارغ و فارغ ز همه  
 دنیا کرد  
 دادبین بودی و داد خود از اغیار گرفت  
 دشمنان را همه جا با سخنش  
 رسوا کرد  
 عاشق نام خدا بودی و از غیر خدا  
 همه جا عاشق الله<sup>۱</sup> سخن امضا کرد  
 صادق از روزنه دید خود اینگونه نوشت  
 ورنه هرگز نتوان حق سخن افشا  
 کرد<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - اشاره به اینکه او همیشه امضایش عاشق ... بود

<sup>۲</sup> - شعر از آقای صادق نیک نفس کرمانی

مردان بی ادعا

بر اساس وصیتنامه ی  
شهید محمود محمدی قناتگستانی





## فهرست مطالب

## عنوان

## صفحه

۶۹	پیشگفتار
۷۰	مردان بی ادعا
۷۱	حضور در محضر حاضر
۷۳	زیبایی هستی
۷۴	ولایتمداری
۷۶	دوستی دنیا و دوستی پدر و مادر
۷۷	روز امتحان
۷۸	شهادت، سعادت ابدی است
۷۹	توصیه شهید در مورد توجه به قرآن
۸۱	مختصری از زندگینامه شهید محمود محمدی
۸۳	وصیت نامه ی پاسدار شهید محمود محمدی
۸۶	ویژگی های اخلاقی و رفتاری شهید (۱)
۸۷	ویژگی های اخلاقی شهید (۲)
۸۹	نقل دو خاطره
۹۰	خاطرات یکی از همزمان شهید
۹۳	شعر

### پیشگفتار

از ویژگی های دفاع مقدس ملت ایران که در هیچ جنگی و دفاعی جز از این قبیل وجود ندارد. پیامها و وصیت های شهدا است. گرچه جنگ یک کار نظامی است. اما این دفاع مقدس کار فرهنگی اش مقدم بر کار نظامی بود. شهدای ما برای ملت خود پیامها داده و توصیه ها کرده اند که توجه به آنها سرمایه عظیم فرهنگی است و می تواند روشنگر راه اسلام و بیان حقایقی از فرهنگ اسلامی باشد.

اگر ما بتوانیم پیام شهدا را به گوش نسل جوان برسانیم و وصیتنامه های آن عزیزان را برای اطلاع مردم تشریح و تبیین نماییم، به یکی از شیوه های بزرگ جلوگیری از تهاجم فرهنگی دست یافته ایم.

سخن شهید از دلی بر می آید که صاحب آن برای نجات دین و کشور خود جانش را در طبق اخلاق گذشته و بدون هیچگونه ادعایی خالصاً لوجه ... توصیه هایی می کند که توجه به آنها، می تواند راه گشای نسل های بعد از خود باشد، بعضی از شهدا، آن هنگام که به نوشتن وصیتنامه خود می پرداختند، به یک سری از اسرار هستی راه یافته و دیده حقیقت بینشان چیزهایی را می دیده که نوشته آنها با الهام از آن حقایق رقم خورده و می تواند در قلوب مستعد نوجوان و جوانان، اثر خارق العاده ای داشته و هدایتگرای قوی برای آنها باشد.

شهید محمدی نیز در حد وسع خود وصیتنامه پر باری نوشته که مطالعه ی آن برای نسل جوان، بسیار مفید و ثمربخش می باشد.

امید که صاحبان قلم در شرح و بسط وصیتنامه های شهدا، اقدام و آنها را از انزوا در آورده و در دسترس جویندگان حقیقت قرار دهند.

## مردان بی ادعا

«شرم دارم از اینکه وصیتنامه بنویسم زیرا وقتی فکر می‌کنم که خود را در برابر برادران پاسدار و خادمانی همچون رجایی‌ها و بهشتی‌ها و باهنرها و پسر سیزده ساله ای مثل حسین فهمیده قرار دهم، از شرم عرق سرد بدنم را فرا می‌گیرد. شرمم می‌آید که خود را در مقابل این عزیزان سرشار از ایمان و عشق به خدای مهربان و امام عزیز به حساب آورم...»  
 قسمتی از وصیتنامه ی شهید محمود محمدی قناتغستانی

هر چه انسان در جهت کمال پیشتر می‌رود از خود حیوانی دور شده و آن را حقیر می‌بیند و بر عکس هر چه از تقوا دورتر شده و به درجه ی حیوانیت تنزل می‌کند خود را بزرگ و بزرگتر می‌بیند، انسان خدا محور، خود بین نیست و خود را فراموش می‌کند. و فقط خدا را می‌بیند ولی انسان خود محور، خدا را فراموش می‌کند و خود را می‌بیند و این عین تکبر و استکبار است.

انسانهای خدا خواه و خدا محور چون به مقام درک عظمت الهی رسیده اند، خود را در مقابل آن، حقیر و بلکه هیچ می‌دانند و لذا از بند جسمیت رها شده و برای خود چیزی نمی‌خواهند، بلکه برای رسیدن به تقرب بیشتر، از هر گونه، فداکاری، حتی دادن جان ایستاده اند.

آنان به مقامی رسیده اند که می‌گویند، این جان ناقابل را باید برای رضا خدا و تعالی دین او که همان نجات انسانها از بند شیاطین و طاغوتها است فدا کرد آنها بدون هیچ توقع و ادعایی، جان در طبق اخلاص گذاشتند. و به همین دلیل شهید محمدی در اول وصیتنامه خود به مطالبی که حاکی از آنهمه اخلاص و تواضع است اشاره می‌کند و اینجاست که وقتی می‌گوئیم «مردان بی ادعا» سخنی به گزاف نگفته ایم.

## حضور در محضر حاضر

شهید محمدی در قسمت دیگری از وصیتنامه ی خود چگونگی رسیدن به مقام شهادت و کسب لیاقت حضور در محضر حاضر را چنین بیان می کند:

«براستی مگر می توان بدون خلوص و صفای قلب و پاکی نیت به لقاء الله و دیدار خداوند همان تنها معشوق عاشقان از خود رسته و تنها مراد جانبازان از خود رهیده پیوست؟»

در اینجا لازم است ابتدا شهید و شهادت را معنا کنیم، که شهید یعنی چه؟ قرآن مجید بزرگترین شاهد را خود خداوند می داند یعنی اوست که به جزء جزء اسرار و رموز خلقت و آنچه در ظواهر و بواطن می گذارد ناظر است و شهدا از این جهت که در راه خدا کشته می شوند، خداوند بخاطر ارزشی که برای آنها قائل است، این صفت شاهد را به آنان ارزانی داشته و آنها را شاهد و ناظر امور خلقت قرار می دهد و این افتخار فقط برای کسانی است که بتوانند استعداد این قمام را در خود ایجاد نمایند و همانطور که شهید اشاره می کند، رسیدن به مقام عالی شهادت، خلوص و صفای قلب و پاکی نیست می طلبد.

پاک و صافی شو و از چاه طبیعت به در آی  
که صفایی ندهد آب تراب

آلوده<sup>۱</sup>

آنگاه می توانی مستعد نظر رحمت الهی شوی و به مقام قرب برسی، که از شوائب و منهیات پاک گردی، باید صاف شوی و از هر نوع آلودگی خود را برهانی، آنزمان است که از مادیات، تخلیه شده و به زیور معنویات آراسته می گردی، در غیر اینصورت راه به جایی نمی بری.

چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی که جام جم  
 نکند سود وقت بی بصری<sup>۱</sup>  
 شهیدان در طی ریاضات معنوی و قدم گذاشتن در  
 ودای تهذیب نفس، توانستند، قلب خود را از  
 غیر خدا پاک کرده و آن را آماده ی حضور، در  
 محضر خداوند نمایند، القلبُ حرم الله فلا تُسکن فی  
 حرم الله غیر الله.

## زیبایی هستی

شهید اشاره می کند که : «عاشقان خدا، چه زیبا معنای هستی و زندگی را شناختند.»  
عشق، عرفان می آورد و عرفان حماسه می آفریند، البته این مطلب هم هست که عرفان عشق می آورد. انسان طالب، می یابد و چون یافت، می شناسد و چون شناخت عاشق می شود. در مرحله ی عشق است که انسان حقایق هستی را آنچنان که هست می بیند و مقصود را می خواند و درک می کند.  
عاشق شو، ارنه روزی کار جهان سرآید ناخوانده نقش مقصود، در کارگاه هستی<sup>۱</sup>  
عاشق، عارفی هدف شناس است که در جهان هستی، خود را یافته است او دیگر جز زیبایی چیزی نمی بیند، در نزد عاشق، هر چه از دوست می رسد نیکو و زیباست.

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد ای عجب من عاشق این هر دو ضد<sup>۲</sup>  
و این همه در اثر شناخت معنای زندگی و هستی صورت می گیرد. شهیدان آن عاشقان صادق و عارفان واصل به این نکته پی برده بودند که اساس خلقت بر محبت و عشق بنا شده که معنای زندگی جز محبت و عشق چیزی نیست.

قرآن می فرماید، انسان در وجودش حرص نهفته است و آنانکه هدف از خلقت را نشناخته و فریب ظاهر را می خورند، هر گاه اندک سختی به آنها روی می آورد، سر و صدا راه می اندازند و جزع و فرغ می نمایند و اگر خیر و خوبی به آنها برسد، آن را از خود دانسته و دیگران را از استفاده از آن منع می کنند.

اما کسانی که معنای هستی را شناخته و پی به هدف برده اند، نه از خوشی های دنیا چندان ذوق زده می شوند و نه از سختی های آن جزع می کنند، بلکه هر دو حالت را از خدا دانسته و تسلیم امر

---

۱- دیوان حافظ

۲- مثنوی مولوی

اویند و در هر دو حالت جز خیر و زیبایی مشاهده نمی کنند.

### ولایتمداری

شهید محمدی در قسمت دیگری از وصیتنامه ی خود می نویسد:

«وقتی که به درجه ی رفیع شهادت نائل آمدم، به فامیل و اقوامم بگویند محمود راه امام را که همان راه خداست است رفت. و هر کسی که امام را قبول ندارد، نباید سر قبر من بیاید. در غیر اینصورت به خدا شکایت خواهم کرد.» منظور شهید این است که هر کس امام را قبول ندارد، پس شهادت کسانی را هم که در نبرد حق علیه باطل به شهادت رسیده اند قبول ندارد، و چنین کسی حضورش در مزار شهدا امر باطلی است و باعث نگرانی شهدا می شود.

با توجه به اینکه در آخر وصیتنامه ی خود می نویسد: «دست از خط امام بر ندارید، این نکته کاملاً روشن می شود که هدف شهید اینست که ولایتمداری خود را که از امور مهم اعتقادی می باشد، بیان نماید، و نیز بیزاری خود را از کسانی که این ولایت را ندارند اعلام کند. آری، اعتقاد به ولی فقیه و اطاعت از رهبر بود که جوانان این مملکت را به سوی میادنی نبرد سوق داد و آنها با قلبی پر از عشق به رهبر، جان خود را در طبق اخلاق گذاشتند. من و دل گرافدا شویم چه باک غرض اندر میان سلامت اوست<sup>۱</sup>

و اگر امر ولایت نبود، هرگز این شوق و اشتیاق حاصل نمی شد، شیعه معتقد است، هر حکومتی که بر اساس حکم خداوند نباشد، باطل است. چون قانونی که انسانها برای انسانها وضع کنند. ناقص می باشد و قانون باید از طرف خالق

<sup>۱</sup> - دیوان حافظ

انسانها باشد، تا از هر گونه نقص، خالی بوده و جامع الاطراف باشد. رسول اکرم (ص) در همان سالهای اول بعثت در بدو ورودشان به مدینه، تشکیل حکومت دادند و آن روز اعلام کردند که دین و حکومت توامانند. و از همان زمان نیز تمامی ائمه، در پی تشکیل حکومت بودند و دلیل اینکه غاصبان خلافت و حکومت‌های غیر الهی همواره با آنها به مخالفت برخاسته و آنان را به شهادت می رساندند. همین بود و اگر این مسئله نبود هیچ دلیلی بر ضدیت با ائمه وجود نداشت، آنها نماز و دعای خود را می خواندند و آنها هم حکومت می کردند.

بعد از شهادت امام یازدهم و غیبت کبری، حضرت مهدی علیه السلام در نامه ای به نواب خود نوشتند: در غیبت کبری زمام امور در دست فقهای عادل، عالم، مومن، شجاع و آشنا به مسائل روز است و مردم به آنها مراجعه نمایند.

به همین دلیل امام علیه الرحمه از همان روزهای اول مبارزه، در پی تشکیل حکومت اسلامی بودند. امام، یکی از فقیهان جامع الشرائط بود که در مقابل طاغوت و طاغوت‌های زمان قد علم کرد و با استقبالی که مردم از وی نمودند، در ایران حکومت اسلامی تشکیل داد، و قانون حکومت اسلامی بر اساس قرآن نوشته شد و شخص امام، علیه الرحمه، بعنوان نایب امام زمان علیه السلام و رهبری الهی، زمام امور را در دست گرفت. پس از رحلت حضرت امام، بطوریکه خود ایشان اشاره فرموده بودند و خیرگان رهبری هم انتخاب نمودند حضرت آیت الله خامنه ای رهبری امت اسلامی را به عهده گرفتند.

به میمنت قدوم حضرت امام (ره) و از بدو تشکیل حکومت اسلامی، آنهمه پیروزیها، چه در زمینه ی فرهنگی و چه در زمینه ی سیاسی و چه



در زمینه ی نظامی و چه در زمینه ی اجتماعی نصیب این مملکت شده است و از طرف دیگر از همان زمان موج حرکت امام، کاخهای ستمگران جهان را به لرزه در آورده و از ترس اینکه آنها هم مانند طاغوت ایران روزی دچار سرنگونی گردند خواب راحت ندارند و نیز به برکت ندای این رهبر الهی موج اسلام خواهی سراسر دنیا را فرا گرفته است.

آری، بر هر شخص مسلمان شیعه اطاعت از دستورات رهبر، امری واجب است و کسی که معتقد به ولایت فقیه نباشد، هیچ عبادتی از او مورد قبول حضرت احدیت واقع نمی شود.

### دوستی دنیا و دوستی پدر و مادر

شهید در قسمت دیگری از وصیتنامه ی خود می نویسد: «من زندگی را خیلی دوست داشتم همچنین پدر و مادر و برادران و خواهران و دیگر دوستان را، امام حسین (ع) در راه اسلام از همه اینها صرفنظر کرد و حتی آنها را به اسارت نیز داد».

بلی، دوست داشتن زندگی و بودن در کنار پدر و مادر و خواهر و برادر و سایر اقوام امری طبیعی است، اما این نکته را باید بدانیم که انسان در عین حال که موجودی است، آزاد، مسئول هم هست، انسان اسلام نمی تواند تمام هم و غمش را متوجه خودش نموده و از آنچه در اطرافش می گذرد، چشم فرو بندد. پیامبر اکرم (ص) می فرمایند: حتی اگر مسلمانی دچار مشکلی شد و فریاد یا للمسلمین سر دارد. بر مسلمانان واجب است که به داد او برسند و هر مسلمانی که این ندا را نشنیده بگیرد مسلمان نیست! تا چه رسد به اینکه مسلمانی مورد حمله ی دشمن قرار بگیرد و یا دین خدا در معرض نابودی واقع شود!

مقدم بر همه ی مشکلات، مشکل دین است و اگر در زمانی، دین به خطر افتاد، بر همگان واجب است

که برای دفاع از آن، بسیج شوند و آنوقت تمام مسائل دیگر تحت الشعاع قرار می‌گیرد. در آن صورت همه ی دوستیها باید در دوست داشتن دین و حفظ آن خلاصه شود. آری دفاع از دین بالاتر از محبت به پدر و مادر است، برای اینکه از نظر اسلام، ارزش انسانها در گرو دین است و اگر دین را از آنها بگیرند، به درجه حیوانیت سقوط کرده و دیگر انسانیتی وجود ندارد که کسی بگوید من انسانم و می‌خواهم زندگی کنم. و شهید به این مطلب اشاره می‌کند، که اگر چه من زندگی و پدر و مادرم را دوست دارم ، اما حفظ دین از همه ی اینها حتی پدر و مادر هم بالاتر است.

## روز امتحان

شهید محمدی در قسمت دیگری از وصیتنامه ی خود می نویسد: «دوستان گرامی امروز روز امتحان و آزمایش است، دو جبهه وجود دارد. حسینی و یزیدی، از فرصت استفاده کنید و به جبهه حسینی بپیوندید».

امتحان یعنی سنجیدن و اندازه گیری توان ها و داشته ه ای افراد، اعم از معنوی و مادیف مثلاً اجناس را برای اینکه بدانند سنگی شان چقدر است آنها را در ترازو می گذارند و وزن می کنند، افراد برای اینکه سنگی جسم خود را بدانند، خود را وزن می کنند، برای اندازه گیری توان و داشت علمی دانش آموز او را امتحان می کنند، یعنی علمش را مورد سنجش قرار می دهند.

خداوند هم در این دنیا در مواقع مختلف، داشت های ایمانی افراد را می سنجد، سختیها را می آورد تا قدرت ایمان بندگان را اندازه گیری نماید.

در دنیا افراد و گروه هایی هستند که خود را حق می دانند و مردم را به سوی خود می خوانند، خداوند در رابطه با آنها، پایداری شما را در دفاع از مکتب خود سنجش می کند که چه اندازه به مکتب خود ایمان دارید.

این جمله که «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» را شهید بعنوان نمونه امتحان ذکر کرده و می گوید: «در هر زمان و دوره ای از تاریخ دو گروه وجود دارند، طرفداران حق و پیروان ناحق. و همیشه جنگ بین این دو گروه وجود دارد، گاهی جنگ سرد و گاهی هم جنگ گرم. او خطاب به دوستان و همه ی جوانان و کسانی که توان رزمی دارند اعلام می کند که فکر نکنید، امام حسین (ع) یکی بود و یزید هم یکی، و تمام شد، خیر، در هر زمان حسین ها و یزیدها وجود دارند و ما باید هوشیار باشیم که خدای

ناکرده در صف یزیدیان قرار نگیریم ، و اعلام می کند جبهه ی اسلام جبهه ی حسین است و باید در مقابل یزید زمان یعنی صدام ایستاد، اگر کسی همراه جبهه ی حسین زمان نبود، او یزیدی است چون صف سومی وجود ندارد.

### شهادت ، سعادت ابدی است

«برای من چراغانی کنید و حجله ببندید و بگوئید فکر نکنید که محمود با این مرگش چیزی را از دست داد، بلکه این سعادت و افتخاری بود که به دست آورد»

قسمتی دیگر از وصیتنامه ی شهید محمود محمدی شهادت یعنی حد نهایی ایثار، یعنی یک انسان تا آنجا برای خدمت به دین و مملکت و ملت پیش برود که تمام وجودش را در طبق اخلاص بگذارد، و این عالیتترین گذشت است و پیامبر (ص) هم فرمودند «فوق کل بر، بر حتی يتقل الرجل فی سبيل الله فاذا قتل فی سبيل ا... عز و جل فليس فوقه بر»<sup>۱</sup>

و مسلماً این گونه افراد در آخرت به مقام عند ربهم (در کنار پروردگار) می رسند که هیچ مقامی بالاتر از آن نیست. در اینجا لازم است برای بیان بهتر مقام والای شهید، به قسمتی از نوشته های کتاب «شهادت خط سرخ آل محمد (ص)» اشاره نمایم.<sup>۲</sup> «آری، خون شهید او را از جرائم و گناهان پاک می کند. شهادت راه ملاقات انسان، با خداوند متعال و نزول در بزم ملکوت و متنعم شدن به جوار الله است.

شهادت، انسان شهید را شستشو داده و زنگارهای او را می زداید و جان او را تطهیر می کند و لیاقت و شایستگی ملاقات خداوند را در بارگاه اجلال حق به او می دهد.

شهید در پرتو شهادت، با جهانی سراسر نور، رابطه پیدا می کند، شهادت جهشی است برق آسا که برای یک انسان در حال کمال، پیدا می شود که در چند لحظه

۱ - شهادت خط سرخ آل محمد (ص) نوشته، علی کریمی جهرمی، ص ۹۳، به نقل از کتاب خصال شیخ صدوق باب واحد

۲ - کتاب، شهادت خط سرخ آل محمد (ص) نوشته علی کریمی جهرمی صفحه ۹۷

حرکتی بسیار سریع می کند و می رود تا مستقیماً بر آستان الله و در نعمت خانه ی ابدیت فرود آید. فقیه اکبر مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء در کتاب کشف الغطاء، ص ۳۸۴ نقل فرموده، که امام صادق (ع) فرمودند کسی که در راه خدا کشته شود، خداوند چیزی از گناهان او را به وی نمی شناساند. شهیدان را به چشم کم مبین کایشان به هر زخمی که اینجا یافتند، آنجا ز رحمت

مرهمی یابند

### توصیه ی شهید در مورد توجه به قرآن

«تنها حرف حقیر به برادران و خواهران عزیزم این است که که اسلام را داشته باشید و قرآن را نیز حفظ کنید و از یاد خدا نروید. و دست از خط امام (ره) برندارید.»

شهادت ما در راه احیای قرآن و اسلام جان خود را فدا کردند و لذا وصایای خود را در ابعاد مختلف اسلامی نگاشته اند و از جمله در مورد به صحنه آوردن قرآن و خواندن درک مفاهیم عالیه آن تاکید فراوان نموده و از ما خواسته اند که نگذاریم قرآن غریب بماند.

برای توضیح در مورد مقام قرآن و نحوه ی استفاده از آن، مطالبی را به نقل از پاورقی روزنامه ی کیهان مورخه ۲۵ آبان ۸۵ تحت عنوان، قرآن در کلام امام صادق علیه السلام می آوریم. درباره فضیلت قرآن نوشته است «در عالم هستی هیچ کتابی در فضیلت و برتری به پایه قرآن نمی رسد، زیرا نه تنها خلاصه و عصاره ی تعلیمات همه ی انبیای الهی است، بلکه از همه موجودات آفرینش برتر و والاتر است.»

درباره ی فضیلت تلاوت قرآت، روایات فراوانی از پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و ائمه ی معصومین به ما رسیده است، از جمله این فرمایش امام صادق (ع) که فرمودند:

«قرآن برنامه سعادت و زندگی انسان ها است که از طرف پروردگارشان برای آنان تنظیم گردیده است، مسلمان کسی است که در برنامه ریزی خود،

دقت کند و هر روز حداقل پنجاه آیه از آن را تلاوت نماید.<sup>۱</sup> در جایی دیگر از این پاورقی از فرمایشات امام صادق علیه السلام آورده است: «هر کاری آداب و شیوه‌ی بخصوصی دارد، تلاوت قرآن هم روش خاصی دارد که همه‌ی علاقه‌مندان به تلاوت آیات الهی باید آن را رعایت کنند، تا هم وظیفه‌ی خود را در قبال این نعمت بزرگ الهی به جا آورده باشند، و هم از رهنمودهای حیات بخش آن به گونه‌ای شایسته بهره‌مند گردند.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه‌ی ای می‌گوید:<sup>۲</sup> «کسانی که به آنان کتاب دادیم (پیامبران) آن را همان گونه که شایسته و سزاوار است، تلاوت می‌کنند. منظور از شایسته و سزاوار، یعنی آیاتش را روشن و شمرده می‌خوانند و سعی می‌کنند معانی آن را بفهمند و احکام و دستوراتش را در عمل به کار بندند و به وعده‌های قرآن امیدوار و از هشدارها و اخبار و عذابش هراسان شوند. از داستانهای سرمشق بگیرند و امر و نهی‌اش را به خاطر بسپارند، به خدا سوگند که حق تلاوت قرآن به حفظ آیات و پشت سر هم خواندن حروف و کلمات نیست. در جای دیگری، در همان پاورقی، تحت عنوان، «تلاوت با ترتیل» می‌نویسد:

خداوند در قرآن، رسول خدا را به قرآن خواندن با ترتیل دعوت می‌کند و می‌فرماید: «و رتل القرآن ترتیلاً»<sup>۳</sup> کسی که قرآن را با شتاب می‌خواند، به طوری که فرصت فکر کردن معانی آن را ندارد، آن شخص قرآن را با ترتیل نخوانده است. از امام صادق (ع) درباره آیه «ترتیل»

۱- اصول کافی جلد ۴، کتاب فضیلت قرآن

۲- قرآن مجید سوره بقره آیه ۱۲۱

۳- قرآن مجید سوره مزمل آیه ۴

پرسیدند حضرت فرمودند: امیرالمومنین علی علیه السلام فرموده اند: قرآن را خوب بیان کن و همانند شعر آن را با شتاب نخوان و مانند ریگ آن را پراکنده نساز... تلاوت ، با ترتیل همراه با اندیشیدن در آیات قرآن است، .... هر گاه به آیه ای که در آن نام بهشت ذکر شده رسیدی، در آنجا توقف کن و از خدا بهشت را درخواست کن و هر گاه به آیه ای رسیدی که در آن نام جهنم و دوزخ آمده است، در آنجا نیز توقف کن و از جهنم به خدا پناه ببر».

### مختصری از زندگینامه ی شهید محمود محمدی

شهید محمدی در شهریور ماه سال ۱۳۴۳ در روستای قناتگستان در خانواده ای متوسط و مذهبی به دنیا آمد،<sup>۱</sup> دوران دبستان را تا کلاس چهارم در دبستان منسوب به شیخ غلامرضا روحی سپری نمود و چون خانواده شان به کرمان نقل مکان کردند، وی کلاس پنجم را در دبستان راجی کرمان گذراند. دوره ی راهنمایی به مدرسه امیرکبیر رفت، پایان دوره ی راهنمایی او مصادف با آغاز حرکت های انقلابی بود که او با شوق تمام، در عین سن کم و جثه ی ضعیف در تظاهرات شرکت فعال داشت و از طرفی چون وضعیت اقتصادی خانواده چندان خوب نبود، او مجبور شد که به کار آزاد (بنایی) رو بیاورد.

بر اساس پیام حضرت امام (ره) مورد قرار سربازان از پادگانها، با توجه به موقعیت مکانی منزلشان با سربازان ارتباط برقرار می کرد و از آنها می خواست که به فرمان حضرت امام (ره) از پادگان فرار کنند، در تظاهرات ۲۴ آذر که درگیری شد و چند نفر به شهادت رسیدند، او هم با چند نفر از هم محله ای های خود در حال فرار بودند که چند مورد بسوی آنها تیر اندازی شده بود که خوشبختانه به آنها اصابت نکرده بود.

روز آتش زدن مسجد جامع در ۲۴ مهر ماه ۵۷ به اتفاق رفیقش در مراسم حضور داشتند که توسط کولیها و ایادی مزدور رژیم پهلوی کتک مفصلی خورده و نیز دوچرخه او را هم سوخته بودند.

---

۱ - پدر شهید حاج محمد محمدی و والده ایشان خانم فاطمه نوروز ماهانی می باشند و هر دو در قید حیات هستند. از سال ۱۳۵۳ در محله شهید باقدردت جوپاری ساکن بوده و حسن شهرت و تدین ایشان زبانزد است. حاج آقا محمدی چندین سال است که عضو هیات امناء مسجد شهدای خیاباتن باقدردت می باشند.



پس از پیروزی انقلاب از اولین روز تشکیل سپاه پاسداران، وارد سپاه شد و چون سنش مقتضی نبود بعنوان پاسدار افتخاری او را پذیرفتند. در سال ۱۳۵۹ برای سرکوبی منافقین و حزب کومله و دمکرات به مهاباد اعزام شد (در آنجا به محمود کوچولو مشهور بود) در درگیری منطقه دارلک گلوله به پایش خورد و مدتی در بیمارستان بستری گردید و پس از اندک بهبودی به کرمان آمد. هنوز چیزی از مرخصی اش نگذشته بود که خبر ترور قلمبر فرمانده سپاه زاهدان توسط منافقین منتشر شد، محمود به اتفاق شهید علیرضا اختراعی، در تعقیب قاتلین قلمبر بودند که در جاده تهران موتورشان با ماشینی که از فرعی وارد اصلی می شد تصادف کرد و محمود دست چپ و پای راستش شکست. هنوز بهبودی کامل پیدا نکرده و پلاتین در پایش بود که با خواهش و اصرار زیاد که برای رفتن به جبهه کرد، او را اعزام نمودند، او در عملیات فتح المبین شرکت کرد و مجروح گردید که به بیمارستان نیرویی هوای تهران جهت مداوا انتقال یافت.

پس از بهبودی نسبی، از تهران به کرمان آمد و مدت کوتاهی هم در منزل، بقیه دوران مریضی را گذراند و این بار با التماس از پدر و مادر اجازه رفتن به جبهه را گرفت و در هنگام خداحافظی گفت: وعده ی ما کربلا.

در شب دهم اردیبهشت سال ۱۳۶۱ در عملیات بیت المقدس در جبهه ی دو کوه بعنوان آرپی جی زن جزء گروه خط شکن بود و به قول هم رزمانش پس از رشادها و دلیر مردی ها که ساعتها در مقابل آتش سنگین دشمن مقابله کرده بودند. سرانجام در اثر اصابت ترکش به درجه ی رفیع شهادت نائل گردید و چون در داخل منطقه ی دشمن این اتفاق افتاد، عراقیها او را به خاک سپرده بودند که پس از آزاد شدن منطقه، جنازه

ی او را از زیر خاک بیرون آورده و در کرمان در محل قبور شهدا دفن کردند.  
روحش شاد و راهش پر رهرو باد

### وصیت نامه ی پاسدار شهید محمودی محمدی

انا لله و انا الیه راجعون

بنام خدا و با سلام به پدر و مادر عزیز و مهربانم و با درود و سلام گرم و فراوان به رهبر کبیر انقلاب حضرت آیت الله العظمی امام خمینی.

شرم دارم از اینکه وصیتنامه بنویسم، زیرا هر چه قدر که فکرش را می کنم و هر آنگونه که خودم را در برابر برادران پاسدار و خادمی همچون رجایی ها و بهشتی ها و باهنرها و پسر سیزده ساله ای، مثل حسین فهمیده قرار می دهم، از شرم عرق سرد بدنم را می گیرد، شرمم می آید که خود را در مقابل این عزیزان سرشار از و عشق به خدای مهربان و امام عزیز به حساب آورم، زیرا مدت یکسال و شش ماه است که از جنگ تحمیلی عراق علیه ایران می گذرد ولی تاکنون یک بار فقط این سعادت نصیبم شده است که به جبهه کردستان بروم و هنوز موفق نشده ام که به جبهه های جنوب بروم و سینه خصمان جنایتکار و بعثی های مزدور و خیانتکار به اسلام و مسلمین را نشانه روم. اما اگر موفق نشده ام که با دشمنان عراقی بجنگم، این سعادت نصیبم شده است که با دشمنان داخلی، در کردستان و منافقین و مزدوران ازخدا بی خبر که در قرآن به بدترین گروه خوانده شده اند بجنگم و دست آنان را از سر این ملت مستضعف کوتاه گردانم و بلکه دلم می خواست که به آرزوی دیرینه و محبوبم، شهادت برسم که خداوند این سعادت را نصیبم نکرد، خدایا در این مورد تنها از تو یاری می خواهم و امیدوارم که به منتهای آرزویم که همان شهادت

است نائلم گردامی، زیرا تا به حال اگر چه در مسیرت گام برداشته ام اما نتوانسته ام کمک شایانی به اسلام بکنم و شاید بتوانم با دادن خونم، دینم را ادا کنم.

به راستی مگر می توان بدون خلوص و صفای قلب و پاکی نیت به لقاء... و دیدار خداوند همان تنها معشوق عاشقان از خود رسته، تنها مراد جانبازان از خود رهیده پیوست، راستی، چه خوب هدایت یافتند و چه زیبا معنای هستی و زندگی را شناختند. آنها دریافتند که باید بنده ی خدا بود و ره قرب پیمود و چه زیبا و دلربا کوتاهترین و حکیمانه ترین راه را اختیار کردند و ایثارگرانه و جانبازانه در این راه، که همان شهادت در راه خدا بود قدم گذاشتند. آری این شهیدان چه زیبا و عالی هدایت داشتند. آنها رفتند تا برای همشه هادی باشند، پس برایمان نزد خدا دعا کنید و دعا بنمایید تا ازهر گونه فساد، شائبه، ربا و خودنماییها و خود محوری ها و خود را ملاک قرار دادن، دور از همه ی غوغاها، کوتاهترین راه قرب به خدا را بیوئیم.

پدر و مادر گرامیم فکر نکنید که اگر به مقابله با دشمن نمی رفتم حالا پیش شما بودم نه، چون خدا در قران می فرماید درباره کسی که هدف او کشته شدن در راه خداست و خودش با پای خویش داوطلب، به قتلگاه می رود تا آنچه در دل دارد با خدا بیازماید، سستی نکنید. امیدوارم بتوانید، ادامه دهنده راهم باشید، وقتی که به درجه رفیع شهادت نائل آمدم، به فامیل و اقوامم بگوئید، محمود راه امام را که همان راه خداست رفت و هر کسی که امام را قبول ندارد، نباید سر قبر من بیاید، در غیر این صورت به خدا شکایت خواهم کرد. این را به دوستان بگوئید محمود راهی را رفت که دیگر بزرگان اسلام انتخاب کرده بودند. خدایا، وقتی

به خاکم می سپارند یادم باش چرا که در زنده بودم با تو بودم و اگر نبودم و اگر نبودم و اگر یک موقعی گناهی می کردم من را ببخش و از سر گناهانم بگذر.

من زندگی را خیلی دوست داشتم همچنین پدر و مادر و برادران و خواهران و دیگر دوستان را، امام حسین در راه اسلام از همه اینها صرف نظر کرد و حتی آنها را به اسارت نیز داد. دوستان گرامی امروز روز امتحان و آزمایش است، دو جبهه وجود دارد، حسینی و یزیدی، از فرصت استفاده کنید و به جبهه حسینی بپیوندید. پدر جان، چنان صبر و استقامتی از خود نشان بده که پشت دشمن از این عمل تو بلرزه در آید. مادر، خواهش می کنم که برای کشته شدن و شهید شدن من گریه نکنید که دشمنان سیاه قلب، شاد می شوند.

برای من چراغانی کنید و حمله ببندید و بگوئید: فکر نکنید که محمود با این مرگش چیزی را از دست داد. بلکه این سعادت و افتخاری بود که بدست آورد.

من در راه اسلام جانم از حضرت علی (ع) و سالار شهیدان، مولایم حسین (ع) با ارزشتر نیست، چه بهتر از اینکه با خدا به معامله بنشینم و جان خود را در راه او تقدیم دارم.

تنها حرف من حقیر به برادران و خواهران عزیزم این است، که اسلام را داشته باشید و امام را داشته باشید و قرآن را نیز حفظ کنید و از یاد خدا نروید و دست از خط امام برندارید.

محمود محمدی

### ویژگی های اخلاقی و رفتاری شهید (۱)

ناقل: برادر بزرگ ایشان حاج ابوالقاسم محمدی خانواده مادر زمان قبل از انقلاب وضعیت اقتصادی خوبی نداشت و بنده هم در مناطق قشم و شهداد معلم بودم، محمود به دوره ی راهنمایی که رسید و اندک توان کاری پیدا کرد، روزها به کارگری میرفت تا بتواند کمک کاری برای خانواده باشد.

سال ۵۹ من در حاجی آباد بندرعباس معلم بودم، شبی به کرمان آمدم، زمستان بود، آمد کنار من خوابید و گفت: برادر، جنگ شروع شده و جبهه نیاز به رزمنده دارد چرا به جبهه نمی روی؟ گفتم من آموزش نظامی ندیده ام، گفت پیرمردان دارند آموزش می بینند و به جبهه می روند، تو که هنوز پیر هم نیستی؟ و خلاصه با صحبتهایش مرا تحریک و تحریض کرد که به جبهه بروم، من هم بلافاصله بعد از رفتن به حاجی آباد با التماس و خواهش، موافقت رئیس آموزش و پرورش را گرفتم و به مهاباد اعزام شدم.

مورخه ۶/۱۰/۶۱ سه روز قبل از شروع عملیات بیت المقدس بود که محمود از پادگان دشت آزادگان مرخصی گرفته بود و به جبهه طراح پیش من آمد و سب را آنجا در سنگر ما ماند، آن شب در کنارم خوابید و دست مرا زیر سرش گذاشت و گفت امشب هر چه می خواهی مرا ببین که دیگر نخواهی دید، حدود سه ساعت با من و شهید همیت فر، صحبت کرد و صبح روز بعد، پس از خواندن نماز و گردش در اطراف محلی که دشمن آب انداخته بود، ساعت ۹ صبح که ماشین برای ما وسیله آورد، او هم پرید بالای ماشین و گفت من مرخصی ام تمام شد، وعده ما، کربلا، رفت و دیگر او را ندیدم.

## ویژگی های اخلاقی شهید (۲)

ناقل: همسر حاج ابوالقاسم محمدی

من اوایل ازدواج مدتی در منزل پدر شوهرم زندگی می کردم، محمود هم که در تعقیب قاتلین قلمبر (فرمانده سپاه سیستان و بلوچستان) یک دست و یک پایش شکسته بود، در آنجا بستری بود، کسی که بیشتر به او رسیدگی می کرد و پرستاری می نمود من بودم، او هم در خانه، تنها مرا می شناخت و هر وقت کاری داشت مرا صدا می زد.

از ویژگی های اخلاقی شهید بزرگوار این بود که با آن همه مشکلات مریضی نمازش را در اول وقت می خواند: او جوش حسینی خاصی داشت و گاهی اوقات ناخودآگاه سینه می زد و می گفت: «حسین حسین شعار ماست، شهادت افتخار ماست». و همیشه به من می گفت: برای من دعا کن که شهید بشوم، اگر شهید شدم، فردای قیامت شفاعتت خواهم کرد.

او بسیار مهربان بود و به صله ی رحم اعتقادی خاص داشت. هر وقت از جبهه می آمد به خانه ی اقوام و خویشان و حتی منزل همزمانش می رفت و اگر کاری داشتند برایشان انجام می داد، و از آنها می خواست که اگر چیزی برای رزمنده شان می خواهند بفرستند، با خود ببرد.

در مقابل پدر و مادرش بسیار صبور و مودب بود و اگر گاهی عصبانی می شد، خشمش را فرو می خود و اصلاً خم به ابرو نمی آورد.

هر زمان که حقوق (مبلغ ناچیزی که آن زمان می دادند) از سپاه می گرفت، یک وسیله رفاهی برای خانواده می گرفت، مثلاً یک دفعه حقوق که گرفته بود، یک بخاری خرید و به خانه آورد، و پس از نصب مادرش را صدا زد و پشت او را به بخاری چسباند و گفت، مادر، خوب گرم بشو و مرا دعا کن، و در موارد دیگر هم همینطور.

پس از مجروحیت هنوز پلاتین داخل پایش بود که خواست به جبهه برود، مادرش شروع به داد و فریاد کرد که هنوز خوب نشدی میخواهی بروی؟ او هم چیزی نگفت، و موتور گازیش را سوار شد و از خانه بیرون رفت، نرسیده به چهار راه بهزاد تصادف کرد و با سر و کله باندپیچی به خانه بازگشت. آنگاه رو به مادرش کرد و گفت: مادر اجازه ی جبهه رفتن به من ندادی، اگر مرده بودم، همین بود.

آخرین بار که میخواست به جبهه برود روی موتور گازی نشست و دستش را تکان داد و گفت: مادر، وعده ی ما، کربلا!

او در نامه هایی که از جبهه می نوشت، از من حلالیت می طلبید و از پدرش نیز می خواست که در نماز شب او را دعا کند، او عاشق شهادت بود و به آرزویش رسید.

## نقل دو خاطره

حجه الاسلام حاج شیخ محمد جواد شیخ شعاعی نقل فرمودند:

روزی که محمود پس از مجروح شدن به کرمان آمده بود و وضع خوبی نداشت به عیادتش رفتم و گفتم محمود دیگر بس است، به جبهه نرو گفت حاج آقا جُک نگو و شوخی هم نکن تا جبهه هست ما هم هستیم، مگر که شهید شویم. و باز فرمودند:

در جبهه که بودم، رفتم از فرمانده برای محمود ۲۴ ساعت مرخصی گرفتم که کنارم بماند چون خیلی او را دوست می داشتم او آمد و حدود یکی دو ساعت با من بود، بعد از آن قصد رفتن کرد، گفتم کجا می روی؟ من برایت ۲۴ ساعت مرخصی گرفته ام؟ در جوابم گفت من توی سایه بنشینم و دوستانم در گرمای آفتاب مشغول کندن سنگر باشند؟ نه، من می روم و خداحافظی کرد و رفت.



### خاطرات یکی از هم‌زمان شهید

بعد از عملیات فتح المبین جهت عملیات بیت المقدس به جبهه اعزام شدیم، چند نفر از دوستان و خویشان با ما بودند، محمود قبل از این عملیات مدت زیادی در جبهه حضور داشت. در سال ۶۰ در عملیات پاکسازی دارلک، نزدیکی مهاباد، زخمی شد و یک بار دیگر هم در جبهه های جنوب، و این دفعه که برای عملیات بیت المقدس آمده بود تازه بهبودی یافته بود. او واقعاً با بقیه ی افرادی که با ما بودند فرق داشت. نه از نظر ظاهر و رفتار، بلکه از نظر اعتقاد و امید به شهادت. یک انگشتی عقیق به دست داشت، دو هفته قبل از عملیات چند مرتبه به او گفتم انگشتت را به من بده ایشان هر دفعه می گفت: من شهید می شوم تو آن را بردار!

محمود خیلی صبور و با حوصله بود. ما تعدادی بچه های نوجوان با هم بودیم و زیاد شوخی می کردیم، او اصلاً ناراحت نمی شد. روز قبل از شهادت روزه داشت. محل استقرار ما چندین کیلومتر با خط اول عراقی ها که پشت نیزار بود فاصله داشت. عصر روز قبل از عملیات، ما را از این محل به نزدیک نیزار منتقل کردند. ما هر چه به محمود گفتیم که روزه ات را افطار کن، ممکن است دیگر غذایی گیرمان نیابد و با این وضعیت خوب نیست روزه بگیری، قبول نکرد و روزه اش را به اتمام رساند. ما را به جلوی نیزار که بین ما و عراقی ها بود، انتقال دادند، آنجا که رسیدیم، سرشب بود. بعد از آن شام دادند و محمود روزه اش را افطار کرد.

راه عبوری در نیزار ایجاد شده بود که نیروها در یک صف عبور نمایند، حدود ۲۰۰ متر بعد از نیزار، خط اول عراقی ها بود که با شروع عملیات، خط اول عراقی ها شکسته شد و گروهان

ما، آنها که سالم مانده بودند به سمت خط دوم عراقی ها هجوم بردند، به خاکریز دوم که رسیدیم، اول به یک لودر عراقی برخورد کردیم که پشت خاکریز پارک شده بود. محمود یک اسپری رنگ به همراه داشت که با آن روز لودر نوشت «تیپ ثارالله» بعد هم به تعدادی نفر بر عراقی رسیدیم که باز هم محمود با همان رنگ عبارت «تیپ ثارالله» را بر روی آن ها نوشت و همان جا در گیر بودیم تا اینکه صبح شد. عراقی ها ما را از همه طرف محاصره کردند، ساعت ۱۰ الی ۱۱ صبح ۶۱/۲/۲۰ بود که در گودی خاکریز دوم عراق پناه گرفته بودیم و از همه طرف بر سرمان گلوله می بارید و پشت سرمان و سمت راستمان میدان مین بود و سمت چپ ما عراقی ها سنگر گرفته و با تیر بار به سوی ما تیراندازی می کردند جلویمان هم خاکریز بود و بعد از آن نیز محدوده ی عراقی ها که در حال تردد و جابجایی بودند.

تعدادی از تانکهای عراقی نیز در بریدگی بین خاکریز که به صورت هلالی بود، قرار گرفته بودند که کاملاً روی ما دید داشتند و بر ما مسلط بودند در گوی خاکریز، محمود، در سمت چپ من نشسته بود و ما پشت به خاکریز قرار داشتین، تعدادی از برادران رزمنده پشت سر ما و دو سه نفر از بچه ها و دوستان نیز سمت راست من قرار داشتند، در همین احوال یک گلوله تانک به پشت سر ما و میانه ی خاکریز اصابت کرد و ترکش هایی از آن به سینه و قلب محمود خودرو و او روی زمین افتاد. من هم دستم ترکش خودر و بقیه ی دوستان نیز همه زخمی شدند، البته بچه هایی که پشت سرما قرار داشتند، همگی شهید شدند. بعد از آن عراقی ها ریختند روی خاکریز و ما را اسیر کردند. یکی از دوستان که زخمی شده بود و بعداً اسیر شد می گفت: دیدم که یک سرباز عراقی دستش را روی

صورت و چشم محمود کشیده و چشمان آن شهید والا مقام را بست.

من در مدت اسارت، خیلی در مورد محمود فکر کردم و دیدم که او ظاهراً با ما بود ولی خیلی با ما فرق می کرد او آرزوی شهادت داشت، و به آرزویش هم رسید. به امید اینکه از رهروان راه شهدا باشیم.

### خاطره ای از سردار حسنی<sup>۱</sup>

بهار زیبای اهواز را پشت سر می گذاشتیم. محمود محمدی را در مدرسه پروین اعتصامی اهواز زیارت کردم، ایشان در جمع بچه های قناتخستان (مجید و علی ضیایی، علی محمدی، ملک قاضی زاده و قاسم محمدی) بود. با هم می گفتند و می خندیدند. محمود لباس سبز سپاه بر تن داشت. به ظاهر بنده نگاه کرد. بسیار اصرار داشت که اگر شهید شدی مرا شفاعت می کنی؟ عرض کردم بنده شایسته نیستم، ولی شما شهید می شوی!

پس از مدت زمان کمی به خط اعزام شدیم در تاریخ ۶۱/۲/۱۰ ساعت ۳۰: ۱۲ عملیات بیت المقدس، با رمز یا علی ابن ابیطالب آغاز شد. اهداف خود، خاکریز اول و دوم دشمن را تسخیر نمودیم. نزدیکی های ظهر بود که علی محمدی و علی ضیغمی آمدند و گفتند که محمود محمدی ترکش خورد و شهید شد. روحش شاد

<sup>۱</sup> - آزاده ی سرفراز و جانباز بزرگوار سردار حسنی هم اکنون ریاست سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران را بر عهده دارند.

### یاد همه ی شهیدان بویژه شهید محمود محمدی

شرح جانبازی سرخ  
لالله هه هه  
پیش اربابان خود،  
آن تیره بخت  
سالها خورده در  
این مرتجع علف  
خون فرزندان ایران  
ریختند  
آنکه رهرو بود در  
راه حسین (ع)  
آن جوانان غیور و  
پرفتن  
مرزها پاک از  
منایها کنید  
رادمردانی برون از  
تیرس و بیم  
سربه فرمان ولی  
داده به جان  
پاک و صافی گشته  
از غجب و ریا  
گوش بر فرمان آن  
پیر خمین  
صفرانی بس دلیر و  
بس شجاع  
علت انجام جنگ گرم  
و سرد  
کرد قربان جان خود  
در راه دین  
تن فدا کرد و بشد  
محرم به راز  
روح پاکش سوی  
علین شتافت  
آن یلان دین مدار  
بنا خدا  
تا که شد آن  
یادبودش واژگون

قصه گویم تا دهی  
سر، ناله ها  
بعد از آنکه شاه  
خونها ریخت، رفت  
دشمنان دین و قرآن  
و شرف  
جنگ تحمیلی به راه  
انداختند  
رهبر آزادگان پیر  
خمین  
داد فرمان بر  
جوانان وطن  
هین که دفع این  
سپاهیها کنید  
نوجوانان و جوانانی  
فهمیم  
با ولایت زنده آن  
رزمندگان  
مردمانی خالی از هر  
ادعا  
در سر آنها فقط شور  
حسین  
هر چه فرمان داد  
آنها هم مطیع  
آگه از اهداف خود  
در این نبرد  
بود محمود از گروهی  
این چنین  
او ز سر بگذشت تا  
شدد سرفراز  
با نبرد خود دل  
دشمن شکافت  
الغرض آن بلبلان خوش  
نوا  
حمله آوردند بر خصم  
زبون

گشت ایران سرفراز  
از امتحان<sup>۱</sup>

منهدم شد لشکر  
صدامیان

# صیحدم زیبای شهادت

بر اساس وصیتنامه ی  
شهید غلامعباس عرب پور



## فهرست مطالب

### عنوان

### صفحه

۹۷	پیشگفتار
۹۸	قدردانی از نعمت وجود امام
۱۰۰	صدور انقلاب
۱۰۲	صبحدم زیبای شهادت
۱۰۴	توصیه به دانش آموزان
۱۰۵	پوشش اسلامی
۱۰۶	زندگینامه
۱۰۸	وصیتنامه



## پیشگفتار

آنگاه که فرشتگان در مورد خلیفه قرار دادن آدم در روی زمین، به خداوند یکتا، زبان اعتراض گشودند و گفتند که ما خود تسبیح و تقدیس ترا می گوئیم و چه نیازی است که این آدم سفاک خونریز را به خلیفه الهی برگزینی؟ خداوند جواب داد، من چیزهایی می دانم که شما نمی دانید.

یعنی من فقط تسبیح گو نمی خواهم، بلکه تسبیح گوی عاشق می طلبم که آنهم در آدم است و در شما نیست. جلوه ای کرد رخس دید ملک عشق نداشت  
عین آتش شد از این غیرت و

بر آدم زد<sup>۱</sup>

فرشتگان، زیباشناس نبودند تا عاشق شوند، چون عشق از دیدن و شناختن زیبایی ها حاصل می شود، اگر موجودات عالم، زیبا شناس نباشند، هیچوقت عاشق نمی شوند. خداوند زیبای علی الاطلاق است، لذا عالیترین عشق، عشق به خداست.

کسانی که صرفاً عاشق غیر خدا می شوند، عشقشان ناقص و ناتمام است.

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است

به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی

زیبا را<sup>۲</sup>

هر عشقی باید در راستای عشق به خدا باشد و اگر چنین بود خوشا به حال آن عاشق و معشوق، اینکه می گوند:

عاشقی گرزین سرو گر زان سر است عاقبت ما را  
بدان سر رهبر است<sup>۳</sup>

منظور همین عشقهای مجازی است که می تواند تبلور عشق حقیقی باشد.

شهید عرب پور و همزمان شهیدش دلدادگانی بودند که منحصرأً عشق به خدا و شهادت در راه او را ترجیح دادند.

آنان با اقتدا به سالار شهیدان، در ردیف گواهان فرموده ی خدا به فرشتگان که «این آدم استحقاق خلیفه الهی را دارد» قرار گرفتند، و خلیفه ی به حق خدا، در زمین شدند.

۱- دیوان حافظ

۲- دیوان حافظ

۳- مثنوی مولوی

### قدردانی از نعمت وجود امام

شهادت در اولین فراز از وصیتنامه خود، پس از حمد و ثنای الهی و فرستادن درود و سلام بر پیامبران عظیم الشان بویژه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه ی طاهرین و امام امت می نویسد:

«اینکه، ما خودمان را از انسانهای سعادت‌مندی می دانیم که در سایه رهبر بزرگ و مردم ایثارگرم‌ان، این افتخار را داریم که پرچم توحید را به اهتزاز در آوریم.»

آن روز که امام از پیش ما رفت، وعده داد که طولی نمی کشد که باز می گردد، او گفت یاران واقعی من در گهواره ها هستند که در زمانی نه چندان دور مرا طلب می کنند و من باز می گردم، امام سرانجام در ۱۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ به ایران بازگشت، آنهم چه بازگشتی!

مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد هُدهُد

خوش خبر از طرف سبا باز آمد

برکش ای مرغ سحر نغمه ی داوودی را که سلیمان گل از طرف هوا باز آمد

عارفی کو که کند فهم زبان سوسن تا بپرسد که چرا رفت و چرا باز آمد

مردمی کرد و کرم ، بخت خداده ی من کان بت ماه رخ از راه وفاء باز آمد<sup>۱</sup>

آری آن هُدهُد خوش خبر و آن مرغ سحر با نغمه ی داوودی بازگشت و دل‌های مستهد را بیدار کرد. همانان که خود گفته بود یاران من هستند،

آنان عجب امام را یاری کردند، یاری ای که در تاریخ اسطوره شد و خود آن عزیز فرمود یاران من، تاریخ را رو سفید کردند،

خداوند، پس از ارسال یازده نور مقدس که همگی در اثر ظلم ظالمین جان به شهادت سپردند، این آخرین را نگه داشت و گویی بعد از آنهمه

التماس و دعای اهل دل، در مورد ظهور آخرین امام (ع) خداوند فرموده باشد که یک نفر را به عنوان پیش قراول می فرستم اگر قدر او را دانستید، معلوم می شود که این دفعه راست می گوئید و هر وقت دوازدهمی را بفرستم براحتی او را به ستمکاران نمی سپرید.

و مثل اینکه آن پیش قراول، امام بود، که آمد و مردم بخصوص جوانان، قدر او را شناختند و در دفاع از هدفش جانها باختند.

پس از غیبت کبراء، در قرون متمادی از تاریخ اسلام کسی با ویژگی های امام قد علم نکرد، و این خود نشان این حقیقت است که خداوند این مردم را شایسته دید و امام را به آنها ارزانی داشت و اشاره ی شهید که می گوید: اینک ما خودمان را انسانهای سعادت‌مندی می دانیم که در سایه ی رهبر بزرگ و مردم ایثار گرمان، این افتخار را داریم که پرچم توحید را به اهتزار در آوریم، یک مطلب کاملاً درستی است.

اکنون منادی اسلام ناب، ملت ایران هستند، و وظیفه دارند که در گسترش آن به سراسر دنیا تلاش نمایند.

### صدور انقلاب

«شما ای برادران و خواهران عزیز و ای هم وطنان گرامی. آگاهیتان به کمال رسیده و زمینه ی صدور انقلاب فراهم شده است. تلاش و کوشش شما به انقلاب سرعت می بخشد، از تلاش و کوشش خود دریغ نفرمائید که مسئولیتی عظیم بر گردن نهادید». قسمتی از وصیتنامه ی شهید غلامعباس عرب پور

تاریخ در مورد جنگ خندق و یا احزاب می نویسد: مسلمانان در آن زمان بخاطر اینکه در اقلیت بودند و دشمنان قوی پنجه ای قصد نابودی اسلام را داشتند، با پیشنهاد سلمان فارسی و دستور پیامبر (ص) برای نجات خود شروع به کندن خندق در اطراف مدینه نمودند. در روزی از همین روزها، هنگامی که در اثر ضربه ی کلنگ مسلمانی بر سنگ، جرقه ای حادث شد، حضرت رسول (ص) فرمودند: من در برق این سنگ دیدم که اسلام به زودی کشورهای قدرتمند دنیا را فتح خواهد کرد.

این سخن حضرت، تعجب بسیاری از مسلمانان را به همراه داشت که می گفتند ما امروز برای نجات خود داریم دورمان را خندق می کنیم . پس چگونه به زودی آن فتح های عظیم را خواهیم نمود، ولی بسیاری از آنان زنده ماندند و آن پیروزی هایی که پیامبر (ص) پیش بینی کرده بود به چشم خود دیدند. امام و رهبر ما نیز در ا وایل جنگ، آن زمان که کشور در اوج مشکلات بود، از یک طرف حمله ی دشمن تا دندان مسلح به قصد سرنگونی رژیم و از طرف دیگر محاصره ی اقتصادی از سوی تمام کشورها، و نیز در زمانی که جز یکی دو کشور، تمامی دنیا در مقابل ما ایستاده بودند، دم از جهانگیر شدن انقلاب زدند و فرمودند «ما انقلابمان را به تمام دنیا صادر خواهیم کرد» برای خیلی ها این توهم توام با تعجب بوجود آمد ما، که

اکنون همه ی دنیا در مقابلمان با تمام قوا اعم از فیزیکی و فرهنگی ایستاده اند، چگونه انقلابمان را صادر می کنیم؟! امام با ژرف نگری و دور اندیشی که داشتند سخن به گزافه نمی گفتند، ایشان قریب به این مضامین فرمودند: «ما بدون اینکه با کسی جنگ بکنیم و خون کسی را بریزیم و یا قصد کشورگشائی داشته باشیم، انقلابمان را صادر می کنیم، ما چون هدفی را که پیامبران دنبال می کردند، دنبال می کنیم و قصد ما آزادسازی ملتها از بند مستکبران و یوغ زورمداران و اشاعه ی حق و حقیقت است، لذا ملتها به ما روی می آورند.

مفهوم سخنان امام این بود که «ما را با دولتها کاری نیست، ما قلبهای ملت ها را فتح و تسخیر می کنیم و اینست معنی صدور انقلابی که از آن دم می زنیم.»

بلی، شهید عرب پور با استفاده از فرمایشات امام، در وصیتنامه خود به همگان توصیه می کند که باید با سازندگی خود و نشان دادن چهره ی صحیح از اسلام ناب، این سخن امام را به فراموشی نسپرده و در پی تحقق آن که همان صدور انقلاب است بکوشیم.

## صبحدم زیبای شهادت

شهید عرب پور در قسمتی دیگر از وصیتنامه خود می نویسد:

«آرزو دارم که صبحدم زیبای شهادت در راه خدا را همراه با طپش قلب نیرومند رهبرم برگزار نمایم».

یکی از رموز پیروزی در دفاع مقدس به تزکیه و تهذیب نفس پرداختن رزمندگان ما بود که در سایه ی آن ، حقانیت حرکت امام و خود را می دیدند، آنان به درجه ای از مقامات معنوی رسیده بودند که این دنیا چون زندانی برایشان بود و هر لحظه قصد شکستن این قفس و پرواز در ملکوت را داشتند.

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک چند

روزی قفسی ساخته اند از بدنم

خرم آن روز که پرواز کنم تا بر دوست به  
هوای سرکوبش پر و بالی بزنم<sup>۱</sup>

آن سبک روحان عاشق، خواستار رهایی از قفس تن شده و به قول شهید، شهادت را صبحدم زیبای آزادی از قیودات مادی و پرواز در ملکوت و قرب جانان می دانستند لذا دلیرانه به استقبال مرگ می رفتند و رمز پیروزی آنها در مقابل آنهمه اسلحه های دشمن همین شجاعت و دلیری و از خود گذشتگی آنها بود.

آنان بواسطه نزدیکی و تقرب به خدا، مورد عنایات خاصیه ی الهی قرار گرفته و او هم اسلحه ی دشمن را در مقابلشان کند می کرد و یا از کار می انداخت. تعداد گلوله هایی که صدامیان بر سر نیروهای ما ریختند به اندازه ی چند برابر جمعیت ایران بوده، آنها هنگامیکه نیروهای ما را زیر آتش می گرفتند مانند باران گلوله می ریختند و خاطر جمع که حتی مورچه های این منطقه هم همگی نابود شده

<sup>۱</sup> -منسوب به مولوی

اند تا چه رسد به انسانها، ولی پس از مدت کوتاهی، صدای الله اکبر نیروهای ما بلند می شد و آنها را مات و مبهوت و دچار سر درگمی می کرد.

دشمنان ما در این مسئله مانده بودند و هنوز هم مانده اند که چگونه بود ک با این همه اسلحه ی مدرن و فراوانی نیرو، غلبه بر ایرانیان ممکن نشد؟ آنان از این رمز غافل بودند و هستند که اگر کسی خود را به خدا سپرد و طوق بندگی خدا را به گردن انداخت و سر به فرمان معبود داد، و از مرگ نهراسید و آرزوی شهادت داشت. این وعده ی الهی است که نصرت و یاری خداوند را نصیب خود خواهد کرد. همچنانکه خداوند در آخر آیه ی ۴۷ از سوره ی روم می فرماید: «یاری کردن مومنان بر ما فرض است»<sup>۱</sup>

شهید عرب پور، این نوجوان پاک باخته، در سایه ی آن استعداد معنوی که در خود ایجاد کرده بود، با عنایت خداوند، به مرحله ای رسیده بود که سعادت را شهادت می دید و برای رسیدن به آن لحظه شماری می کرد و لذا به خانواده اش توصیه می کند، که «هیچگونه ناراحتی به خودتان راه ندهید و از اینکه از بین شما رفتم، جشن بگیرید و خوشحال باشید که فرزندان به آرزویش رسیده است».

<sup>۱</sup> - و كان حقاً علينا نصرُ المومنین

### توصیه به دانش آموزان

«و یک نصیحت هم در روزهای آخر عمرم به بچه ها دارم و آن این است که درس بخوانند، که درس خواندن هم خودش، مشت کوبنده ای بر دهان دشمنان است» قسمتی از وصیتنامه ی شهید غلامعباس عرب پور

آگاهی ملتها و پیشرفتهای علمی آنها به جد همانطور که شهید اشاره کرده است از مشت که چه عرض کنم مانند شلیک خمپاره به سوی غرب، مخصوصاً آمریکا است. آنها بوسیله حکام دست نشانده ی خود در کشورهای تحت سلطه، سعی دارند که ملتها را مصرف کننده بار آورده و از هر نوع خلاقیت علمی بر حذر دارند. برای مثال وقتی از دست اندرکاران رژیم شاه سوال می شد که چرا فلان وسیله را در خود مملکت تولید نمی کنید؟ می گفتند: ما پول داریم و چه اجباری داریم که خود را به زحمت بیندازیم؟ خارجی ها زحمت ساختنش را می کشند و ما آماده می خریم و مصرف می کنیم. این یک شعار استثماری بود که به خورد ملت ها می دادند.

آنها سعی داشتند که آموزش و پرورش ما، پوچ و توخالی و فقط، وسیله ی سرگرمی باشد و اگر روزی معلمی، یا دانش آموزی، دست به ابتکار علمی می زد، بلافاصله جلو او را می گرفتند و تهدید می کردند که کارش به این کارها نباشد و از اینجاست که می فهمیم تنبلی و درس نخواندن دانش آموز، خدمتی جانانه به دشمن است و او را خوشحال می کند.

پس از پیروزی انقلاب حضرت امام علیه الرحمه به دانش آموزان یک توصیه مهم فرمودند که : «اگر درس نخوانید حرام است در مدرسه بمانید» و این جمله، هشدار و مشت محکمی بر دهان آمریکا و ایادیش بود.



لذا هر دانش آموز در قبال توصیه ی حضرت امام علیه الرحمه و شهداء، مسئولیت دارد که درس بخواند، تا کشور مجبور نباشد برای حل مشکلات علمی و صنعتی، دستش را پیش خارجی ها دراز کند.

### پوشش اسلامی

شهید عرب پور در قسمتی از وصیتنامه ی خود به خواهرش، در مورد پوشش اسلامی توصیه می کند و می گوید:

«و وصیتی به تو ای خواهرم، که ، حجاب تو از خون من کوبنده تر است»

این یک شعار تنها نیست، بلکه یک حقیقت است ، زیرا فرهنگ حجاب داشتن، درست نقطه ی مقابل بی حجابی و بد حجابی است که دشمن از آن دفاع می نماید، دشمن از اینکه حقایق اسلام زنده شود نگران است، او در پی این است که اسلام قدرت پیدا نکند و معارف اسلامی در دنیا شناخته نشود. او دوام و رشد خود را در گرو نه تنها محو معارف اسلامی، بلکه اضمحلال معیارهای انسانی می دانند و به همین جهت فرهنگ برهنگی و قانون جنگل را ترویج نموده و از بی بند وباری او اشاعه ی فحشا و آزادی جنسی بشدت پشتیبانی می نماید.»

فرهنگ غربی بخصوص آمریکایی حیاتش در غفلت و بی خبر نگه داشتن ملتها و بی هویت کردن آنهاست و از اینکه روزی ملتی به هویت و فرهنگی خود یا فرهنگ اسلامی باز گردد، بشدت پشتیبانی می نماید.»

فرهنگ غربی بخصوص آمریکایی حیاتش در غفلت و بی خبر نگه داشتن ملتها و بی هویت کردن آنهاست و از اینکه روزی ملتی به هویت و فرهنگی خود یا فرهنگ اسلامی باز گردد، بشدت هراسناک است چون آنوقت است که دیگر جایی برای او در دنیا نیست و به زباله دان تاریخ سپرده می شود و از همین روست که با حجاب که

یکی از معیارهای انسانیت و اسلامیت است مخالفت می ورزد و لذا هر زنی که حجاب خود را حفظ کند گویی گلوله ای بسوی دشمن شلیک می نماید. و به همین دلیل شهید توصیه به حفظ حجاب می نماید.

## زندگینامه ی بسیجی شهید غلامعباس عرب پور از زبان مادر محترمه ی او

در سال ۱۳۴۹ مصادف با ماه محرم، هنگامی که برای سرکشی به اقوام و برای شرکت در جمع عزاداران سالار شهیدان از شهر کرمان به روستای داهوئیه ای رفته بودیم تا در طول دهه محرم همراه با روستائیان پاک و با اخلاص به عزاداری سرور آزادگان جهان مشغول باشیم، درست در روز دوازدهم محرم، خداوند این فرزند عزیز را به ما عطا کرد.<sup>۱</sup> بنظرم این خواست خداوند بود که او در روستا بدنیا بیاید تا در طول عمرش بدور از هر گونه غرور و آرایش و تجمل پرستی، همچون اهالی آنجا پاک و ساده باشد و از آنجائیکه قدم نهادن او به عرصه ی جهان، همزمان با ماه محرم و ایام سوگواری حضرت سید الشهداء و یاران با وفایش از جمله حضرت عباس علمدار کربلا بود، با نظر پدرش نام او را غلامعباس گذاشتیم. مادر شهید در ادامه می فرماید بسیاری از اوقات هنگامی که او را صدای می زدیم به یاد حضرت عباس می افتادیم و برای آن حضرت گریه می کردیم.

پس از سپری شدن ۶ سال از عمر با برکت شهید، در سال ۱۳۵۵ برای گذراندن دوره ی ابتدایی وارد دبستان سردار جنگل شد و دوره ی راهنمایی را هم در مدرسه راهنمایی شهداء ۲۴ (سید جمال الدین) سپری کرد. در سال اول راهنمایی از چند مورد خطر مرگ حتمی، نجات یافت و این مصلحت خداوند و مشیت الهی بود که او حفظ شود، تا جانش در راه اعتلای کلمه ی حق فدا و خون پاکش در پای درخت اسلام بریزد. در این همین جا یادآور می شویم آیه ی ۱۵۶ سوره ی مبارکه ی آل عمران را که می فرماید: ای گروندگان به دین اسلام، شما مانند آنانکه راه کفر و نفاق را پیمودند و گفتند اگر

<sup>۱</sup> -پدر شهید آقای حاج حبیب ... عربپور و مادر ایشان حاجیه ربابه خانم عرب پور که بازنشسته ذوب آهن و شرکت سیمان می باشند. و هم اکنون در کرمان زندگی می کنند، تدین و حسن اعتماد مردم به این خانواده، مخصوصاً در بین اقوام و اهالی محله زبانزد است.

برادران و خویشان ما به سفر نرفته و یا به جنگ حاضر نمی شدند به چنگ مرگ نمی افتادند، نباشید. این آرزوی باطل را خدا حست دل‌های آنان کرد و خداست که حیات بخشد و بمیراند و به هر چه کنید آگاه است.

آری حیات و ممات هر کسی در دست خداوند است و چه نیکوست که با این اعتقاد، از خداوند بخواهیم که مرگ ما را در راه خودش قرار دهد، زیرا سعادت و توفیقی بالاتر از شهادت در راه خداوند نیست.

غلامعباس، بعد از اینکه به سن نوجوانی رسید و دانست که جنگ بین کفر و اسم است، فهمید که باید به وظیفه‌ی شرعی خودش که همانا شرکت فعال در صف رزمندگان اسلام است، عمل نماید و به همین منظور چندین مرتبه به واحد بسیج، جهت اعزام به جبهه مراجعه کرد، ولی به وی جواب می دادند که، سن شما از نظر قانونی کم است، و ایشان هم به لحاظ عشق و علاقه‌ی زیاد، وقت خود را در خدمت پایگاه مقاومت بسیج محل می گذارند و شبها به برنامه گشت و نگهبانی می پرداخت و بعضی روزها به فعالیت‌های دیگر بسیج مشغول بود. بواسطه‌ی عشق فراوانش به جبهه و بدلیل عدم اعزام از در ستاد لشکر ثارالله در قسمت فنی مشغول به خدمت شد. او پس از بازگشت از اهواز و سپری شدن زمان کوتاهی، مجدداً به بسیج مراجعه و خواستار اعزام به جبهه شد که به سفارش آشنایان، در تاریخ ۶۴/۸/۱۵ بمدت ۳۵ روز در پادگان قدس آموزش دید و سپس به جبهه اعزام شد. حضور او در جبهه در گردان ۴۱۴ به فرماندهی سردار شهید علی بی‌نا و در گروهان علی اکبر بود، بنا به گفته‌ی فرمانده گردان، او در بین بچه‌ها به فردی شاداب و با روحیه و شوخ طبع مشهور بود و معمولاً با شوخی‌های با مزه، بچه‌ها را شاد و خندان می کرد (بنا به اظهار یکی از هم‌زمان شهید پس از شهادت ایشان احساس می شد که شاد کننده‌ی گروهان را از دست دادیم). بالاخره پس از گذشت مدتی عملیات بزرگ و پیروز والفجر ۸ در تاریخ ۶۴/۱۱/۲۱ در منطقه فاو آغاز و غلامعباس به همراه هم‌زمان خود با ذکر یا زهرا (ص)

پیروزمندانان از ارونند رود گذر کرده و وارد فاو شدند. که در روز ۲۲ بهمن (سالروز پیروزی انقلاب اسلامی) در سن ۱۵ سالگی و بنا به اظهار یکی از همزمانش در حالیکه مشغول کندن سنگر بود، ترکشی از خمپاره بعثیان حنجره ی او را نشانه رفت و بدین حالت او فدایی عباس (ع) شد و با عشق به کربلا جانش را برای اسلام در کف اخلاص گذاشت و به ملکوت اعلی متصل گشت.

وصیتنامه ی پاسدار شهید اسلام غلامعباس عربپور

بسم الله الرحمن الرحيم

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل

احياء عند ربهم يُرزقون

مپندارید آنان که در راه خدا کشته شده اند  
مرده اند بلکه زنده اند و نزد خداوند روزی  
می خورند....

یا زهرا...

بنام خداوندی که ما را آفرید و به ما روزی داد و برای راهنمایی ما پیامبران و امامانی را نیز فرستاد تا ما را براه راست هدایت کنند، خداوندی که ما را می میراند و دوباره زنده می کند.

ضمن درود و سلام بر تمامی پیامبران، خصوصاً نبی اکرم، خاتم پیامبران حضرت محمد (ص) و سلام و درود بر دختر گرامیشان، حضرت فاطمه (س) و دوازده امام و چهارده معصوم (ع) و درود و سلام بر امام امت، پیر جماران، امید مستضعفان، یار محرومان، حضرت آیت الله العظمی امام خمینی و درود و سلام بر تمامی شهدای صدر اسلام، از بدر و حنین و صفین تا کربلای ایران و سلام و درود بر تمامی پدران و مادران شهدای اسلام که آنچنان فرزندان تربیت کردند و تحویل اسلام و انقلاب دادند که در راه خدا جانشان را نثار نمایند. و سلام و درود بر تمام کسانی که در راه خدا خدمت می کنند. در هر لباس و در هر مکان که هستند و همه ی آنها که قلبشان برای رضای خدا می تپد.

اینک ما خودمان را از انسانهای سعادت‌مندی میدانیم که در سایه رهبر بزرگ و مردم ایثارگرم‌ان این افتخار را داریم که پرچم توحید را به اهتزاز در آوریم. پرچم توحید احتیاج به خون دارد، خون انسانهای پاک و آگاهی که به خاطر احیای عقیده شان به جهاد فی سبیل الله برخاستند.

شما ای برادران و خواهران عزیز و ای هموطنان گرامی آگاهیتان به کمال رسیده است و زمینه ی

صدور انقلاب فراهم شده است. تلاش و کوشش شما به انقلاب سرعت میبخشد. از تلاش و کوشش خود دریغ نفرمائید که مسئولیتی عظیم به گردن نهادید.

آرزو دارم که صبحدم زیبای شهادت در راه خدا را همراه با تپش قلب نیرومند رهبر برگزار نمایم.

پدر و مادر بزرگوaram چند کلمه سخن نیز با شما دارم و آن این است که اگر من لیاقت شهادت را دارم. خواهش می کنم که بر سر مزار من گریه نکنید. و زینب وار صبر نمایید. ضمن عرض سلام بر برادران کوچکم، امیدوارم که شما هم راهی را که من انتخاب کردم انتخاب کنید. پدر و مادر عزیز و گرامیمی، برادران و خواهران محترم، مرا ببخشید. که در زمان حیاتم ثمره ای برای اسلام و شما نداشتم و اینک با خون خودم دینم را نسبت به شما و اسلام اداء میکنم و از اینکه از بین شما رفتم هیچگونه ناراحتی به خود راه ندهید، و برایم جشن بگیرید و خوشحال باشید که فرزندان به آرزویش رسیده است. جشن بگیرید و خوشحال باشید که فرزندان راهی را رفته است که امامان و پیامبران رفته اند.

یک نصیحت هم در روزهای آخر عمرم به بچه ها که درس بخوانند که درس خواندن هم خودش یک مشت کوبنده بر دهان دشمنان است، موفقیت شما و اسلام را آرزومندم.

و وصیتی هم به خواهرم، که «حجاب تو کوبنده تر از خون من است».

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار رزمندگان اسلام نصرت عطا فرما. دیدار ما کربلا

سه شنبه ۶۴/۱۱/۱۵ غلامعباس عربپور

## به یاد همه ی شهیدان به ویژه شهید غلامعباس عرب پور

از دشت جنون و جنگ  
خونببار  
از لاله رخسان باغ  
ایثار  
سرمت ز جام وصل دلدار  
آن وصال حق و محرم  
پور  
شد کشته به راه آن  
وفادار  
آن جان بکفان دشت  
خونببار  
با شرق به سوی حی  
دادار  
مردانه به دشمن دغل  
کنار  
تا خورد شکست و شد  
نگون سوار  
رازی که نمی رسد به  
پندار  
از اسلحه داشت وقت  
پیکار  
کی کند نمودشان به  
یکبار  
دنیا زدگان آدمی خوار  
هر بنده ی خالص و  
صفاکار  
از روی نیاز شد  
طلبکار  
گردد ز برای او  
هوادار  
ای کور دل، ای عنود  
بیمبار  
مردان خدا بُدند بیدار  
بر درگه کردگار مختار  
تا برشکنند خصم بی  
عبار  
و آن عشق شهادت و  
سردار  
گردیم شهید و همدم  
بار  
گردیم مقیم کوی دلدار  
آن قنادر متعال ،  
دادار  
آسان بنمود جنگ و

ای مرغ سحر کنون به  
بادار  
از آن همه عشق و شور  
و فریاد  
زان می زدگان باده ی  
عشق  
یادی بنما تو از عرب  
پور  
بُد نام خوشش غلام  
عباس  
دیگر تو بگو از آن  
شهیدان  
دیدم که چگونه پور  
کشیدند  
دیدم که میان آتش و  
خون  
بردند یورش چو شیر  
شزه  
بس نکته در این میان  
نهفته است  
با آن همه قدرتی که  
دشمن  
اما چه شد آن همه  
مهمات  
گوییم به دشمنان  
غافل  
آنکه کوه ز روی  
اضطراری  
رو کرد به سوی خالق  
خود  
البتّه و را جواب  
گویی  
ای دشمن غافل و  
ستمکار  
آنکه که شما به خواب  
بودید  
با ذکر و دعا و ندبه  
و عجز  
درخواست از او توان  
و قدرت  
رمز دگری در آن  
نهفته است  
پیوسته دعایشان چنین  
بود

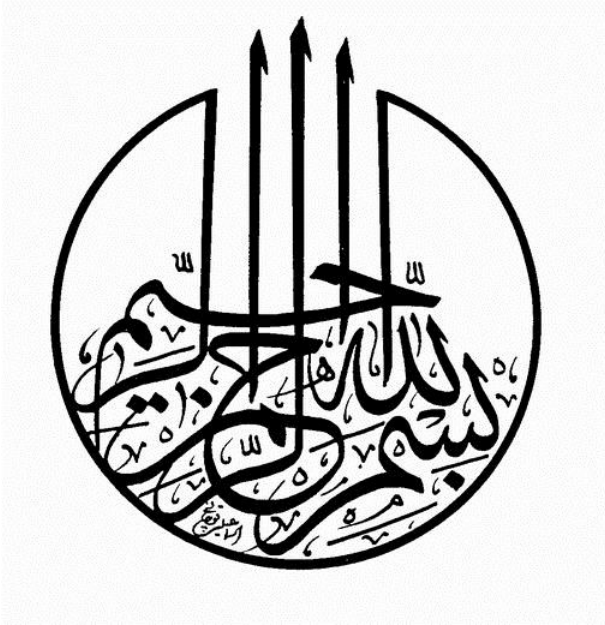


پیکر  
دشمن به شکست کرد  
اقرار

پرواز کنیم و پر  
گشایم  
آن خالق مهر و  
مهربانی  
در پاسخ آن دعای جان  
سوز  
شد فتح و ظفر نصیب  
آن

خدا حافظ بی سیم چی . . . .

براساس وصیتنامه ی شهید احمد دانشی



## فهرست مندرجات

### عنوان

### صفحه

۱۱۴.....	پیشگفتار
۱۱۷.....	بنده ی گنهکار
۱۱۹.....	ترس از عذاب آخرت
۱۲۲.....	توصیه به تقوا
۱۲۴.....	ترس از مرگ
۱۲۶.....	نقل یک خاطره - خداحافظ بی سیم چی
احمد	مختصری از زندگینامه شهید بزرگوار
۱۲۹.....	دانشی
۱۳۲.....	وصیت نامه شهید احمد دانشی
۱۳۵.....	برای احمد دانشی (شعر)

## پیشگفتار

سیزده ساله، چهارده ساله، پانزده ساله، شانزده ساله، عجب! اینها که هستند؟! این بچه ها اینجا چه می کنند؟! اینجا، جبهه ی جنگ است نه میدان بازی. حتماً اشتباهی آمده اند. باید متخصصین و کسانی که حفظ کشور را به عهده دارند جنگ کنند، نه این بچه ها.... هر کشور برای خود یک ارگان دفاعی دارد که ارتش نامیده می شود و ارتش موظف است، در هنگام هجوم بیگانگان، از کیان مملکت دفاع نماید. نیروهای ارتش مدتها با انواع و اقسام سلاح ها آشنا شده اند و انواع تاکتیک ها را آموزش می بینند و در مانور ها، آموزش های تئوریک را به صورت عملی تجربه می کنند، برای چنین روزهایی، اینطور نیست که هر کس از راه رسید، مرد جنگ باشد و اسلحه به دست بگیرد. نمی دانم! مانده ام! که این دیگر چه جبهه ای است که بچه ها هم مرد جنگ شده اند! نه، هیچ شکی به دل راه نده و تعجب هم نکن باورت شود که اینجا واقعاً جبهه است و این بچه ها مرد جنگ اند.

آری، این جبهه با جبهه های کلاسیک فرق می کند، اینجا عشق بر تخصص غلبه دارد، اینجا بار جنگ را، عاشقان به دوش دارند، اینجا ارتشش هم با ارتشهای دیگر فرق می کند. آنها قبل از اینکه یک رزمنده ی متخصص باشند یک عاشق اند. بلی این بچه ها کسانی هستند که در هنگام حمله تانکهای دشمن سوار موتور می شوند و با آرپی جی به جان تانک ها می افتند، ده تا بچه دویست تا تانک را حریفند. حالا متوجه شدی که چی شد؟

بچه ها اینجا را با میدان بازی اشتباه نگرفته اند. اینها نوجوانان عاشقی هستند، که اگرچه تمرین رزمی زیادی ندارند و متخصص در دفاع نیستند، اما تمرین عاشقی فراوان

کرده اند. این نوجوانان گر چه هنوز فرصت گناه کردن پیدا نکرده اند با این همه نیمه های شب به درگاه خداوند ضجه و ناله می زنند و از او طلب بخشش و پیروزی می کنند. آنها می گویند، اگر ما خالق انسانهای پاک و انسانهای جنگ افروز را بشناسیم و او را اطاعت کنیم، صف دلهای خود را از جنگ افروزان جدا نماییم آنوقت است که عنایات خداوندی شامل حالمان می شود.

جنگهایی که در طول تاریخ صورت گرفته، این خصلت خداجویی در هیچکدام از دو طرف جنگ نمود نداشته و لذا هر کس اسلحه و نفراتش بیشتر بوده پیروز شده و آن دیگری مغلوب، الا جنگهای پیامبران و جانشینانشان و کسانی که برای دفاع از حق می جنگیدند. آنها ولو اینکه در ظاهر شکست هم نصیبشان شده باشد اما در باطن پیروز بوده اند.

پس در این جبهه، شناخت حق و عشق به او و تزکیه ی نفس حرف اول را می زند و پس از آن تخصص و ابزار جنگی.

انگیزه ها را بشناس، آن طرف برای پول و پست می جنگند و این طرف برای دفاع از حق و اسلام، آنها تلاش دارند که کشته نشوند، اینها کشته شدن را فوز عظیم می دانند.

ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا! و البته که بچه های این طرف پیروزند و متخصصین آن طرف شکست خورده.

نوجوانان ما با یک الله اکبر آنچنان رعبی در دل شمن می انداختند که ۵۰ نفرشان یکجا تسلیم می شدند.

خوبست بدانی در مقررات این جنگ مانند همه ی جنگ های دیگر از ورود افراد کمتر از ۱۸ سال جلوگیری می شود ولی مگر اینها حرف سرشان می شد؟ بعضی از اینها با اعتصاب غذا، مسئولین را مجبور می کردند تا قبولشان کنند، بعضی با

دست بردن در شناسنامه، بعضی دیگر با گریه ها و التماس های چند روزه، بعضی با قایم شدن در لای آذوقه هایی که به جبهه حمل می شد خود را به خط می رساندند.

یکی از این بچه ها، احمد دانشی است، او از سن ۱۴ سالگی می خواست به جبهه برود ولی مادرش نمی گذاشت و می گفت تو با این جثه ی کوچک، کاری از دستت بر نمی آید.

تا این که به سن شانزده سالگی رسید، این جا دیگر رضایت پدر و مادر را جلب کرد، اما ستاد اعزام به علت نداشتن ۱۸ سال از ثبت نام او خودداری می نمود. او هم وقتی به چنین مانعی برخورد، خیلی راحت در شناسنامه اش دست برده بود و بدون آن که کسی متوجه شود ۱۳۴۹ را ۱۳۴۷ کرده بود و فتوکپی گرفته و ثبت نام کرده و خود را به جبهه رسانده بود.

آری، این بچه ها که مشاهده کردی، با اینگونه شگردها خود را به این محل رساندند.

والحق آنها رزمندگان، واقعی بودند که بدون هیچگونه چشم داشتی مردانه جنگیدند و در دفاع از اسلام جان خود را بر طبق اخلاص گذاشتند. آنها عاشقان خدا و رسول و ائمه اطهار(ع) بودند که رسیدن به آنان را بر همه چیز ترجیح می دادند.

پس متوجه شدی که آنان بچه نبودند. شیر بچگانی بودند که با نام خدا چون اخگر به جان دشمن می افتادند و دمار از روزگارش بر می آوردند.

والسلام

## بنده ی گنهکار

سر تا سر وصیتنامه ی احمد دانشی را که ملاحظه می کنیم همه اش از گناهکار بودن و خود اظهار توبه و ندامت بدرگاه باری تعالی نوشته است. او در اولین قسمت از وصیتنامه ی خود پس از حمد و ثنای الهی و سلام و درود بر حضرت ولی عصر (عج) و همه ی شهدا و امام شهدا و شهادت بر وحدانیت خدا و پیامبری حضرت محمد (ص) و امامت امام علی (ع) و فرزندان آن حضرت می نویسد: « خدایا، زمانی که من قادر به راندن پشه ای هم نبودم، اما با نظر لطف و مرحمت تو، من به جایی رسیدم که می بایست، راه راست را پیش گیرم. ای خدا، من اشتباه کردم و راه شیطان را رفتم، ای خدا من بنده ی گنهکاری بیش نیستم حال که مرا می بری ببخش و بیر».

مدتها در مورد این همه خودشکنی و ملامت مانده بودم، نوجوانی که فقط شانزده بهار از سنش گذشته چگونه این همه اظهار گناه و خطا بدرگاه خدا می کند. و از خداوند طلب بخشش می نماید؟ تا آن جا که من شاهد بودم، هیچکدام از واجبات او در مدت کوتاه رسیدن به حد تکلیف ترک نشده که هیچ، حتی بعضی مستحبات<sup>۱</sup> را نیز انجام می داد.

او اهل مسجد بود و در پایگاه مقاومت آن جا کار می کرد. در انجمن اسلامی دبیرستان نقش

۱ - آقای هرا رانی از نیروهای عالی رتبه ی سپاه و از هم‌زمان شهید دانشی در قسمتی از خاطراتشان درباره ی وی می نویسند، « او بسیجی ای مخلص و عابدی از خود گذشته بود. فردی اهل تهجد و عبادت و عاشق امام حسین (ع) بود. که علاوه بر اعمال واجب به مستحبات مخصوصاً نماز شب، اهمیت به سزایی می داد و سعی داشت نماز شبش ترک نشود.



فعالی داشت که در سال دوم مسئول انجمن اسلامی شد. این ها همه دال بر این بود که غیر از خانواده مردم دیگر هم او را به تدین و تعهد می شناختند و هیچوقت کسی ناقل خطایی از او نبود، جز این که همه از او تعریف می کردند، با هر کدام از دبیران و معلمین او که صحبت می کردیم همه از خوبیهای او می گفتند و حتی اظهار می کردند «کاش فرزندان ما هم مثل احمد بودند.»

با این اوصاف چرا اینقدر ملامت کردن و اظهار اشتباه و گناه!

تا این که در تاریخ ۸۵/۸/۲۹ از تلویزیون برنامه ای از حضرت آیت اله حائری شیرازی درباره ی حافظ پخش شد که ایشان در قسمتی از سخنان خود فرمودند:

« هر چه انسان به خدا نزدیکتر می شود، کوتاهی های خود را در مورد پیمودن مسیر حق بیشتر به نظر می آورد و بعضی گناهان کوچک بنظرش بزرگ جلوه می کند و بعضی ترک اولی ها را برای خود گناه به حساب می آورد و لذا خود را ملامت می کند که تو در مقابل آن همه محبت و لطف الهی چه کردی؟ چرا عصیان کردی؟ چرا تسلیم محض نبودی و هنگامی که بنده خود را ملامت کرد خداوند دست ملامت بر سر او می کشد و او را مورد محبت خود قرار می دهد این ملامت کردن خود یک حرکت عاشقانه است قشنگی گل به رنگ و عطر آن است.»

بعد از شنیدن سخنان آقای حائری معلوم شد که شهدا هنگامی که در معرکه ی شهادت قرار می گیرند، معرفت به خدا و تقرب او، آن ها را متوجه جلال و جبروت حضرت حق نموده و آنوقت است که ترک اولی ها و بعضی گناهان ناچیز برای آن ها بزرگ جلوه می نماید.

### ترس از عذاب آخرت

او در جای دیگر از وصیتنامه می نویسد « ای خدا، من از عذاب آخرت می ترسم، از جواب دادن به سوالات تو که از صرف کردن عمر و نماز و روزه و اینهاست می ترسم». این شهید شانزده ساله همانطور که قبلاً عرض شد اهل مسجد و فردی منتسب به خانواده ی مذهبی و اشتهار به پاکی و صداقت داشت، او نه تنها پس از رسیدن به سن تکلیف، بلکه قبل از آن هم اهل نماز بود و گاهی روزه هم می گرفت. اما می گوید اگر از من در مورد صرف عمر بپرسند می ترسم و در وصیت نامه اش یادآور می شود، مجدداً برایش نماز بخوانند و روزه بگیرند.

اولین ماه رمضانی که می بایست روزه واجب بگیرد، تابستان بود بعد از دو، سه روز که از رمضان گذشته بود، از روی ترحم به او گفتند بیا برویم ۲۵ کیلومتری کرمان و روزه ات را افطار کن، در جواب گفت: من طوری نیستم که روزه ام را افطار کنم و قبول نکرد.

بلی فردی با این مشخصات باز هم اظهار ترس از سوالات قیامت می کند و این نشانه ی این است که در اثر رشد معنوی و بریدن از جسمیات به مقامی رسیده که حقایقی از قیامت را مشاهده می کند. و از طریق همین اظهار ترس و ملامت، زمینه ی عفو و بخش خداوند و پاک و صافی شدن و شایستگی مقام قرب او را برای خود فراهم می نماید.

آنکس که مقام و عظمت کبریایی را درک کند و عارف بالله گردد از خوف و ترس از خدا، بر خود می لرزد و نفس خود را از پلیدیها حفظ می کند و برعکس آنکه درک بزرگی پروردگار را نکرده و خود را بزرگ پنداشته، راه تکبر را در پیش می گیرد و از فرمان خدا سرپیچی می کند. چنانکه در آیات ۳۷-۴۱ سوره ی نازعات خداوند می فرماید: « آنکس که طغیان کرد و زندگی پست

دنیا را برگزید و پس جایگاه او همان آتش است، و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید و نفس خود را از هوس بازداشت، پس جایگاه او همان بهشت است».

در مناجات شعبانیه که متعلق به امیرالمومنین و امامان (علیهم السلام) است و در ماه شعبان می خواندند به این عبارات می رسیم که :

« الهی و الحقنی بنورعزک الابهج فاکون لک عارفاً و عن سواک منحرفاً و منک خائفاً مراقباً » ای خدا مرا به نور مقام عزتت که بهجت و نشاطش از هر لذت بالاتر است، در پیوند، تا آن که شناسای تو باشم و از غیر تو روی بگردانم و از تو ترسان و مراقب فرمان باشم.

ترس از خدا نشانه ی شناخت و معرفت پیدا کردن به اوست و جهل و نادانی باعث دوری از خدا در قرآن مجید می فرماید « انما یخشی الله من عباده العلماء » ترس از خدا به حقیقت معنای کلمه در علماء یافت می شود. و در تفسیر المیزان مرحوم علامه طباطبایی، قریب به این مضامین می فرمایند « مراد به علماء » ترس از خدا به حقیقت به معنای کلمه در علماء یافت می شود. و در تفسیرالمیزان مرحوم علامه طباطبایی، قریب به این مضامین می فرمایند: « مراد به علماء علمای بالله است، یعنی کسانی که خدای سبحان را به اسماء و صفاتش می شناسند. شناسایی تامی که دلهایشان بوسیله آن آرامش می یابد و لکه های شک از نفوسشان زایل گشته و آثار زوال آن در اعمالشان هویدا می گردد. و فعلشان مصدق قولشان می گردد. این آیات اثر خود را که ایمان حقیقی به خدا و خشیت از اوست به تمام معنای کلمه در علماء می بخشد.» البته اینجا منظور از علماء آنانی که فقط از راه مطالعه ی کتاب، عالم شده اند نیست بلکه، افرادی که در سایه ی تقوا و ترک گناه، تزکیه نفس نموده و قلوب خود را مستعد انوار الهی

کرده اند نیز از علماء محسوب می شوند. زیرا که « العلم نور یقذفه ... فی قلب من یشاء » علم نوری است که خداوند در قلوب مستعد می تاباند و آن ها با داشتن نور علم الهی پی به حقایق عالم وجود می برند ولو این که اصلاً درس نخوانده و یا کمی خوانده باشند و بسیاری از شهداء از این گروه محسوب می شوند.

بعضی از شهدا سوابق تحصیلی زیادی نداشتند و چندان کتابی نخوانده و حتی بعضی از آن ها سوادشان فقط در حد خواندن و نوشتن و ابتدائی بود اما حرفه‌ایی می زدند، وصیتنامه هایی می نوشتند و یا بعضی از آن ها از بهترین فرماندهان جنگ بودند که انسان فکر می کرد که سالها به امر تحصیل علم و خواندن کتاب مشغول بوده اند. آری اینان همان دارندگان قلوب مصفایی بودند که خداوند، نور علم را در آن تابانده بود.

## توصیه به تقوا

شهادت در جای دیگری از وصیت نامه خود می نویسد:

« ای برادران و خواهران، من که راه اشتباه رفتم اما شما نروید. اگر شما میخواهید راه راست را بروید، همین بس که ( اوصیکم بتقوا... و نظم امرکم)

« وصیت می کنم شما را به تقوای الهی و نظم در امورتان»

ملاحظه می شود، این جا نیز به ملامت خود پرداخته و پس از آن، دعوت به تقوای الهی می نماید.

آری، همانطور که عرض شد، در معرکه ی شهادت، شهید به لب عرفان الهی دست می یابد، و تمامی دستاوردهای خود را می بیند، نقاط مثبت و منفی زندگی او برایش ترسیم می شود و لذا در آن حالت، نقاط منفی برایش خیلی نگران کننده است چون در آستانه ی ملاقات با حضرت رب الارباب قرار گرفته، نمی خواهد ذره ای لکه در پرونده اش باشد و از این رو سعی می کند با اظهار ملامت و پشیمانی بدرگاه حضرت حق، ترحم خداوند را جلب نموده و با پاکی کامل به حضور دست یابد و از طرفی، آن جا که پیشینه ی تقوا، جنبه های مثبت پرونده بوده برایش چشمگیر است و اعلام می کند که تنها راه مستقیم رسیدن به کمال، تقوای الهی است و بس، و همگان را به پیروی از تقوا دعوت می نماید. اکنون با توجه به توصیه شهید در مورد تقوا، خوب است در این جا با دقت بیشتری به معنی تقوا بپردازیم. « تقوی از مصدر وقایه و وقاء» بمعنی حفظ شی است از آن چه ضرر و اذیت می رساند، چنانکه در قرآن مجید سوره ی طور، آیه ی ۲۷ می فرماید: « فمّن ا... علینا ووقانا عذاب السموم» خدا بر با منت گذاشت و از عذاب نافذ حفظ کرد.

«وقانا» یعنی حفظ کرد ما را و در آیه ی ۱۶ سوره ی آل عمران می فرماید «فاغفرلنا ذنوبنا و قنا عذاب النار» گناهان ما را بیامرزد و از عذاب آتش محفوظمان فرما «وقنا» یعنی محفوظمان بدار. تقوی : اسم است از اتقاء و هر دو بمعنی خود محفوظ داشتن و پرهیز کردن می باشد.

پس از توجیه به تقوی، به نظم در امور توصیه می نماید که یک اصل اساسی در زندگی هر فرد بخصوص فرد مسلمان باید باشد و در قرآن مجید و فرمایش ائمه، بویژه امیرالمومنین(ع) در نهج البلاغه توصیه ی زیادی پس از تقوی به نظم در امور شده است.

## ترس از مرگ

شهید دانشی در جای دیگری از وصیت نامه خود می نویسد «ای برادران، مسئله ی مرگ خیلی مهم است مرگ را به شوخی نگیرید». در جای دیگر اشاره می کند « همه می دانید که به سوی خدا می روید، پس چرا نمی خواهید که بدون شرمندگی و بارویی گشاده به استقبال مرگ بروید»

البته ما همه می دانیم که مرگ در پیش است، اما بعضی از ما باورمان نیست و معمولاً از مرگ تغافل می نمائیم و در سایه ی فرار از تفکر درباره ی حقیقت مرگ، به کارهایی دست می زنیم که خواست دلمان است و دیگر کاری به رضایت و عدم رضایت خداوند نداریم، اصولاً عامه ی مردم از پرداختن به تفکر درباره مرگ کراهت دارند، بخصوص اگر جوانی درباره ی مرگ حرفی بزند، بشدت عکس العمل نشان داده و او را از آن نهی می نمایند و اندیشه ی مرگ را برای پیران می دانند، به تبع بسیاری از جوانها هم فکر می کنند که نباید به فکر مرگ باشند. و مرگ مخصوص پیران است و اصولاً فکر مرگ برای جوانان بد شگون است!

اما چگونه می شود که یک نوجوان ۱۶ ساله هشدار درباره ی مرگ می دهد و اندیشیدن به آن را لازمه ی همه ی انسانهای معتقد به سرای آخرت میدانند و در این مورد یادآور می شود که این فکر، پیر و جوان نمی شناسد و بشارت می دهد به کسانی که خود را برای مرگ با عزت آماده می کنند و از همان اوان زندگی از حرام پرهیز کرده و از یاد خدا غافل نمی شوند.

آری شهدا در اثر تزکیه ی نفس و قرار گرفتن در کش و قوس های حیات مادی و مرگ از مرحله ی علم الیقین یعنی دانستن به مرحله ی عین الیقین یعنی مشاهده ی عینی مرگ می رسند و لذا ارزش شهید و شهادت از همین جا شروع می شود که او در عین حال که سختی مرگ و جدا شدن

از آراستگی های دنیایی و پدر و مادر و سایر عزیزان را مشاهده می کند، اما به مقامی می رسد که از همه، می گذرد و مرگ را با آغوش باز می پذیرد همان مرگی که فکر آن، برای دنیا طلبان و غافلین از هر کابوسی وحشتناک تر است، اما برای انسانهای مزکی و خدامحور، شیرین و خوشحال کننده است و لذا ترنم این شعر، شعار حقیقی آنهاست.

مرگ	اگر	مرگ	است	گو	تا	در	آغوش	بگیرم
نزد	من	آی	تنگ	تنگ				

آری، شهید در مرگ، دیدار خدا را مشاهده می کند و رسیدن به قرب حضرت باری را، و چه چیز گرانبهاتر از این نعمت عظما.



### خدا حافظ بی سیم چی<sup>۱</sup>

آقا رضا تاج الدینی یکی از هم‌زمان احمد، نقل کردند که نزدیکی های عملیات کربلای ۴<sup>۲</sup> شهید بزرگوار شمس الدینی فرمانده یگان دریایی گفت هر کس می خواهد مرخصی برود و با خانواده اش دیدار کند مجاز است و بطور ضمنی اشاره کردند که عملیاتی که در پیش داریم بسیار سنگین می باشد. من و احمد و دو تا دیگر از بچه های هم سن و سال تصمیم گرفتیم به مرخصی بیاییم اما ناگهان احمد و آن دو نفر دیگر منصرف شدند و گفتند ما نمی آییم، چون برف و باران زیاد است و می ترسیم به عملیات نرسیم.

من تصمیم به مرخصی گرفتم آقای شمس الدینی گفت «ترا بابت نمی گذارد بر گردی!» و این بود که وقتی به کرمان رسیدم و به مغازه بابا رفتم و سوار ماشین شدم که به منزل برویم به بابا گفتم اول برویم ترمینال و من بلیط برگشت بگیرم، بعد از تهیه بلیط به منزل رفتیم و من پس از ۵ روز به اهواز برگشتم، که آقای شمس الدینی وقتی مرا دید تعجب کرد.

آقای تاج الدینی گفت، این که احمد در وصیت نامه اش زیاد اظهار خوف و ترس از مرگ کرده ناشی از این است که یک حقایقی را دریافته بود و مرخصی نیامدن او هم به همین خاطر بود. آقای تاج الدین ادامه داد آنچه من در افرادی که به شهادت می رسند دیدم، اینست که آنان دو گروهند گروهی دنبال شهادت نیستند و به رزم عادی ادامه میدهند ولی ناخواسته به شهادت می رسند و گروهی هم دنبال شهادت هستند و اصرار به شهید شدن دارند و در دعاها و اذکارشان این تقاضا را بارها و بارها از درگاه حضرت احدیت می نمایند. این ها به یک حقایقی دست پیدا می کنند و چیزهایی که به آنها نشان داده می شود که حاضر

<sup>۱</sup> . در کتاب «هنر عشق» که از همین مولف می باشد خاطرات متعددی درباره شهید دانشی ذکر شده است.

<sup>۲</sup> . عملیات کربلای ۴ در تاریخ ۶۵/۱۰/۴ در منطقه ابوالخضیب و شلمچه با هدف رسیدن به دروازه های جنوب بصره آغاز شد.

نیستند آن حقایق را با عزیزانشان در دنیا معاوضه کنند و لذا می روند تا به مقصد (شهادت) برسند. (البته گروهی از همین ها علیرغم اصرار بر شهادت، خداوند صلاح نمی داند که شهید شوند و مجبورند به زندگی عادی ادامه دهند) ایشان می گفتند من در چهره ی احمد که نگاه می کردم متوجه می شدم که او دنبال شهادت است.

دو روز قبل از عملیات آقای شمس الدینی، من و احمد و یکی دیگر از بچه ها را که کوچک سال بودیم و نمی خواست زیاد وارد معرکه جنگ شویم به خرمشهر فرستاد تا آموزش بی سیم ببینیم و حال آن که قبلاً قرار بود ما قایقران باشیم و مدتها تمرین قایقرانی کرده بودیم البته به این تغییر سمت اعتراض کردیم بخصوص احمد که خیلی ناراحت بود و اعتراض خود را با تندی بیشتری اعلام کرد. در هر حال ما دو سه نفر به خرمشهر رفتیم و ۲۴ ساعت دوره ی بی سیم دیدیم و بی سیم چی شدیم.

در شب عملیات به دستور فرمانده، ما را در جایی مستقر کردند و اعلام شد تا وقتی که صدایتان نکردند باید همین جا بمانید، اما احمد به شدت تلواسه داشت و می گفت چرا ما نباید وارد عملیات شویم چرا ما را صدا نمی زنند، گویی شتاب رفتن داشت و دل از این دنیا کنده بود و سرانجام در اولین ساعت از روز عملیات با قایق برای آوردن زخمی ها و جنازه های شهدا، یکی دو مرتبه به ام الرصاص رفت و برگشت.

این نکته را عرض می کنم برای من و احمد که در سن نوجوانی برای اولین بار به جبهه آمده بودیم دیدن آن همه شهید و زخمی در جای جای عملیات بسیار وحشتناک بود اما مثل این که خداوند دستی روی دلهایمان گذاشته بود. احمد می گفت من قبل از این که این جا بیایم آدم شجاعی نبودم ولی الان از هیچ چیز وا همه ندارم.

من بعد از آنکه برای آوردن زخمی ها و جنازه های شهدا به ام الرصاص رفتم و برگشتم در سنگر مشغول خشک کردن لباسهایم بودم که خبر شدم شمس الدینی و احمد و یکی دیگر از بچه ها، عازم ام الرصاص هستند. من خودم را به آن ها رساندم،

دیدم احمد بی سیم را به پشت بسته و آماده ی سوار شدن به قایق است، به او گفتم بگذار من بروم، گفت نه. هر چه التماس کردم قبول نکرد، گفتم کو جلیقه نجات؟ گفت نمی خواهم، سینه ام در فشار می شود.

آقای تاج الدینی ادامه داد در آخرین لحظه که آن سه نفر به قایق سوار شدند وقتی به چهره شان نگاه کردم نورانیت عجیبی را مشاهده نمودم و به دلم گذشت اینها رفتند به سوی شهادت و آخرین نگاهم به احمد گویای این بود که، خداحافظ، بی سیم چی عزیز ....

طولی نکشید، گفتند شمس الدینی شهید شده، به طرف ساحل دویدم، دیدم جنازه ی شمس الدینی و آن یک نفر دیگر را از قایق پایین آوردند من سوال، کردم احمد؟!

گفتند: ندیدیم. گفتم آخر این سه نفر با هم بودند، جواب دادند چون جلیقه نداشته ته آب رفته و بالا نیامده است، بعداً معلوم شد در برگشتن از امّ الرصاص، هنوز چندان از ساحل دور نشده بودند که خمپاره به وسط قایق به وسط قایق و احتمالاً در کنار احمد اصابت می کند و هر سه بدرجه ی رفیع شهادت نائل می شوند.

آقای تاج الدینی ادامه داد همانطور که عرض کردم، عشق به شهادت او را با خود برد، و گرنه آقای شمس الدیمی سعی می کرد حتی المقدور ما سه چهار نفر کم سن و سال را از معرکه جنگ دور بدارد و از اینکه مستقیماً در عملیات وارد شویم جلوگیری می نمود. ولی احمد راهش را انتخاب کرده بود و خدا هم او را پذیرفت، روحش شاد.

بسم الله الرحمن الرحيم  
**مختصری از زندگینامه ی شهید بزرگوار احمد  
 دانشی**

شهید احمد دانشی<sup>۱</sup> در تیرماه ۱۳۴۹ در شهر اصفهان متولد گردید. (بعلت ادامه تحصیلات پدرش در دانشگاه اصفهان، خانواده شان از کرمان به اصفهان مهاجرت کرده بودند) تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان علوی و صدیق کرمان و دوره ی راهنمایی را در مدرسه ی شهید نامجو به پایان رساند، از سال دوم راهنمایی مرتباً شوق رفتن به جبهه را داشت اما به علت کمی جثه و نیز کمی سن ، پدر و مادر از رفتن او ممانعت می کردند.

دوره ی دبیرستان را در دبیرستان شهدای ۱۰ در شته علوم تجربی شروع کرد. در آغاز سال تحصیلی ۶۵-۶۶ در حالی که ۱۶ سال بیشتر نداشت پدر و مادر را راضی کرد ، اما ستاد اعزام بعلت اینکه سن او کمتر از هجده سال بود از ثبت نام او ممانعت نمود.

اما او با دست بردن در شناسنامه<sup>۲</sup> و گرفتن فتوکپی از روی آن به زور خود را ثبت نام و در اواخر مهر ۶۵ به شهید بزرگوار غلامرضا شمس الدینی<sup>۳</sup> که قبلاً دوست و آشنا بود عازم جبهه شد و همراه ایشان به واحد یگان دریایی لشکر ثارالله رفت.

در نامه هایش از اینکه تمرین قایقرانی می کند و بنا هست در عملیات قایقران باشد اظهار خوشحالی می نمود. او، به دوستان و اقوام

۱- پدر شهید آقای محمد دانشی، دبیر بازنشسته آموزش و پرورش و مادر ایشان خانم زهرا اخوان بهابادی از زنان متدینه می باشند.

۲- این شناسنامه هم اکنون در موزه ی دفاع مقدس موجود است.

۳- شهید شمس الدینی فرمانده یگان دریایی لشکر ثارالله در عملیات کربلای ۴ بود.

نامه می نوشت و آنها را تشویق به رفتن به جبهه می کرد. حتی در نامه های متعدد از رئیس دبیرستان و دبیران و دانش آموزان می خواست که به جبهه بروند.

در واحد یگان دریایی، ایشان در قسمت اداری یگان همکاری داشت و برگ مرخصی ها را او می نوشت، چند مرتبه مسئولین یگان و مخصوصاً شهید شمس الدینی به او گفته بودند که خودت هم مرخص برو و پدر و مادرش تلفنی از او خواسته بودند که چند روزی مرخصی بیاید، اما او به بهانه این که می ترسم در اثر برف و باران راه ها بند بیاید و به عملیات نرسم به مرخصی نیامد.

دوستانش نقل کردند در هنگام شروع عملیات وقتی که اسامی قایقران ها را می خواندند، آقای شمس الدینی اسم ایشان و چند نفر دیگر را برخلاف آن چه خودشان قبلاً تصور می کردند نخوانده بود<sup>۱</sup>. احمد به شدت ناراحت شده و آقای شمس الدینی گفته بود که چرا به ما قایق نمی دهید؟ شمس الدینی جواب داده بود شما جثه تان ضعیف است و توان این کار را ندارید، اگر می خواهید در عملیات شرکت کنید، باید بروید خرمشهر و دوره یک روزه یا دو روزه بیسیم ببینید و در عملیات بیسیم چی باشید. ایشان و رفقاییش با خوشحالی پذیرفته و پس از گذراندن دوره، در عملیات کربلا ۴ شرکت نمودند.

در روز عملیات ایشان چند مرتبه برای آوردن زخمی ها و شهدا با قایق به ام الرصاص رفته بود و در مرحله آخر چون جلیقه ی نجات به تن نکرده و بیسیم هم پشتش بوده هنگامی که خمپاره دشمن به قایقی که او و شهید شمس

<sup>۱</sup> - چون احمد برای اولین مرتبه به همراه خود آقای شمس الدینی به جبهه رفته بود و سن و سالی هم نداشت ایشان سعی می کرد از حضور مستقیم احمد در جنگ جلوگیری نماید.

الدینی و یکی دیگر از برادران در آن بوده اند اصابت می کند. هر سه نفر شهید می شوند ولی جنازه ایشان به واسطه سنگینی بیسیم و نبود جلیقه ی نجات از قعر آب هرگز بالا نیامد.

ایشان در پایگاه مقاومت مسجد محل، عضویت داشت و دوره های مختلف آموزش نظامی را گذرانده بود و در رشته های مختلف ورزشی حتی اسب سواری و کاراته نیز وارد شده بود. در هنر تئاتر تا اندازه ای کار کرده بود، ماشین نویسی هم اندکی می دانست. در سال دوم دبیرستان به عنوان رئیس انجمن اسلامی دبیرستان انتخاب شد.

اکثریت بالاتفاق دبیران، اخلاق و رفتار او را تمجید می کردند، رئیس دبیرستان (آقای نیکپور) او را فردی با ایمان، پاک، مدیر و در حد خود مدبر می دانست و در پاسخ پدر شهید که چرا او را یک سال بیشتر از دوره دبیرستانش نگذاشته مسئول انجمن اسلامی قرار داده اید؟ اظهار داشته بود که او را نوجوانی مدیر و پرتلاش و مخلص یافتم و هیچ کس را شایسته تر از وی سراغ نداشتم. والسلام

### وصیت نامه ی شهید احمد دانشی

بنام ... پاسدار حرمت خون شهیدان و سلام و درود به ولی عصر(عج) و نایب برحقش خمینی بت شکن و سلام و درود بر روان پاک شهیدان وصیت نامه خود را شروع می کنم.

شهادت می دهم که نیست خدایی جز خدای یگانه و شهادت می دهم که محمد (ص) رسول خداست و علی (ع) امام و ولی مومنین است.

خدایا! زمانی بود که من قادر به راندن پشه ای هم نبودم اما با نظر لطف و مرحمت تو به جایی رسیدم که می بایست راه راست را پیشه گیرم، ای خدا من اشتباه کردم و راه شیطان را رفتم. ای خدا، من، بنده ی گنجهکاری بیش نیستم. حال که من را می بری و ببخشی و ببری. ای خدا، من، از عذاب آخرت تو می ترسم، از جواب دادن به سئوالات تو که از صرف کردن عمر خود و نماز و روزه و اینهاست می ترسم.

ای پدر و مادر کشته شدن من در میدان جنگ به معنی این نیست که شهید شدم، آنگاه مرگ من فرا رسیده است و خواست خدا بوده است که در اینجا بمیرم. «ای برادران و ای خواهران، من که راه را اشتباه رفتم شما نروید. اگر می خواهید راه راست را بروید همین بس که «اوصیکم بتقوی ... و نظم امرکم» وصیت می

کنم شما را به تقوای الهی و نظم در امورتان. ای برادران مسئله مرگ خیلی مهم است. مرگ را بشوخی نگیرید. خیلی سخت است. البته برای کسانی که عمر خود را صرف عبادت خدا کردند خیلی هم شیرین، حتی از غسل هم شیرین تر است اما برای کسانی چون واقعاً سخت است. من نمی دانم در آن دنیا چه به سرم می آید. آیا خدا از سر تقصیرات من خواهد گذشت یا نه.

همه می دانید که به سوی خدا می روید پس چرا نمی خواهید که بدون شرمندگی و با رویی گشاده به استقبال مرگ بروید. ای پدر و ای مادر،

برای من گنهکار یک سال و نیم نماز بخوانید و دو ماه روزه بگیرید برای من زیارت اهل قبور بخوانید. از تمام اقوام طلب عفو و بخشش دارم و امیدوارم که اگر بدی از من سر زده ببخشند. پدر و مادر عزیزم از من راضی باشید.

التماس دعا

به امید پیروزی رزمندگان اسلام و سلامتی رهبر  
کبیر انقلاب اسلامی  
احمد دانشی







بریــــــــــــــــــــــدن  
 رســــــــــــــــــــــم و راه ســــــــــــــــــــــرخ  
 چهرگــــــــــــــــــــــان اســــــــــــــــــــــت  
 من ماندم و مادر تو  
 تنهــــــــــــــــــــــا  
 با مایی و ناظری به  
 هرــــــــــــــــــــــ حال  
 تو یاور و ما و  
 آقربــــــــــــــــــــــایی  
 فرموده خدا که اوست  
 زنــــــــــــــــــــــده  
 ناظر بود او به پست  
 و علیــــــــــــــــــــــا  
 در نزد شهید شد  
 هویــــــــــــــــــــــا  
 بینی تو تمام کار و  
 کــــــــــــــــــــــردار  
 هستم خجل از شما  
 گواهــــــــــــــــــــــان  
 از آنهمه اشتباه و  
 نســــــــــــــــــــــیان  
 کو دست پُری که هدیه  
 آرم  
 از روز ســــــــــــــــــــــوال  
 بیمنــــــــــــــــــــــاکی!  
 از خوف خدا کنی تو  
 تشــــــــــــــــــــــویش  
 بر درگه کی برم  
 نیــــــــــــــــــــــازم  
 در چاه گنه شود  
 گرفتــــــــــــــــــــــار  
 جان و تن من شود  
 فدائــــــــــــــــــــــت  
 هم خواهر و هم برادر  
 تو

این شیوه ی رادمردان  
 اســــــــــــــــــــــت  
 رفتی تو به سوی  
 آســــــــــــــــــــــمانها  
 نه نه که در تو تمام  
 احــــــــــــــــــــــوال  
 تو زنده و در کنار  
 مــــــــــــــــــــــایی  
 کی گفته شهید هست  
 مــــــــــــــــــــــرده؟  
 او شاهد ماست در دو  
 دنیــــــــــــــــــــــا  
 اعمال همه خفی و  
 پیــــــــــــــــــــــدا  
 ای شاهد من مُحب  
 دادار  
 شرمنده شوم من از  
 گناهــــــــــــــــــــــان  
 من معترف گناه و  
 عصــــــــــــــــــــــیان  
 جز ننگ برای تو  
 ندارم  
 وقتی که تو با صفا و  
 پیــــــــــــــــــــــاکی  
 آنگاه که در وصیت  
 خویش  
 این بنده ی رو سیاه  
 چه ســــــــــــــــــــــازم؟  
 نگذار که این فقیر  
 بد کــــــــــــــــــــــار  
 امید من است آن  
 دعایــــــــــــــــــــــت  
 امید من است و مادر  
 تو  
 امید تمام قوم و

دوستان عزیز و دل  
 پریش ان  
 بر درگه حق اطاعت تو<sup>۱</sup>

خویش ان  
 باشد به تو و شفاعت  
 تو و